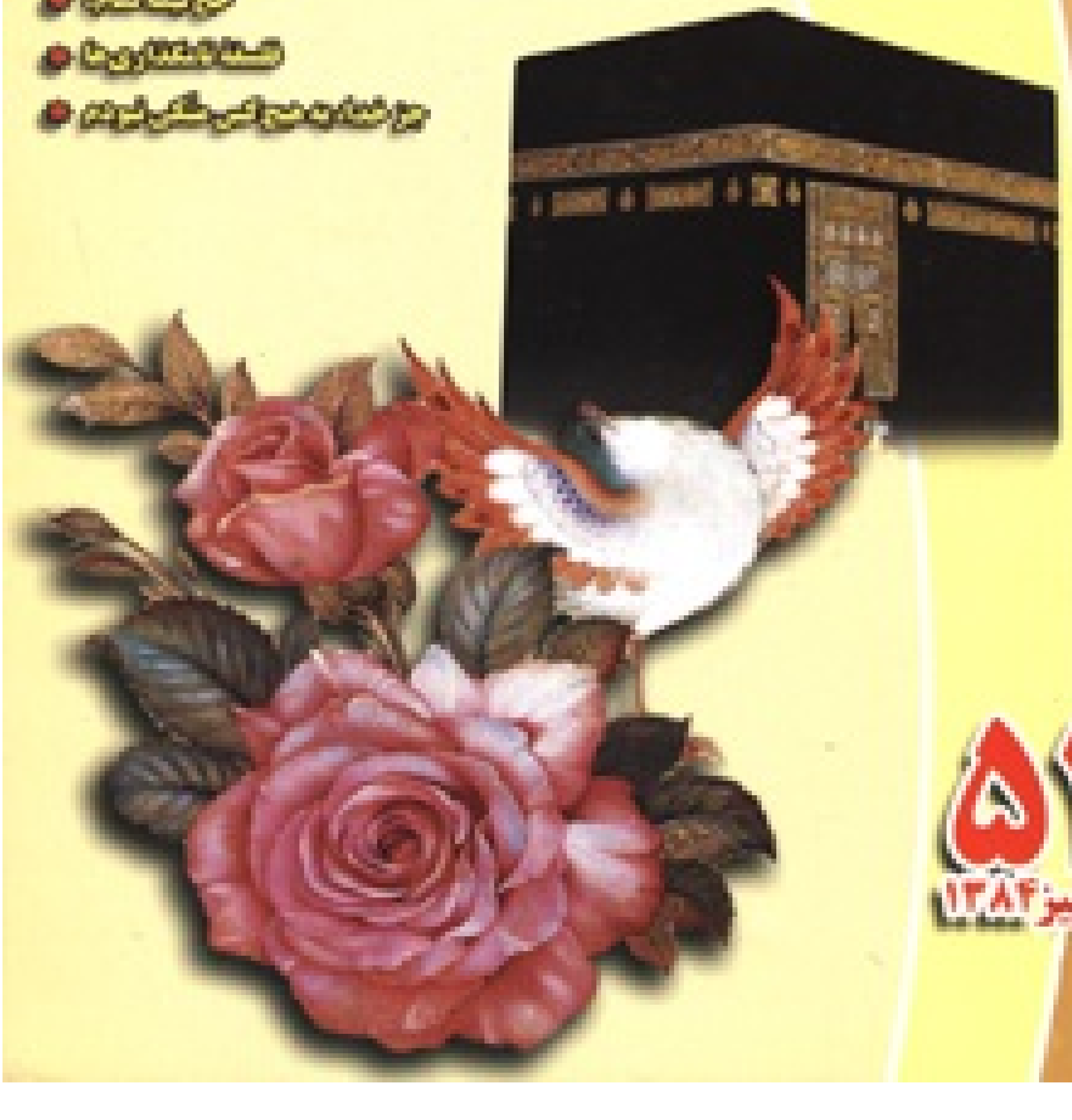
میقات حج

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی



۵۳

پاییز ۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۵۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

اسرار و معارف حج

حج و ابراهیم علیه السلام در قرآن

ص: ۶

ناصر شکریان

کعبه و فلسفه برخی از اعمال حج، با حضرت ابراهیم علیه السلام گره خورده و یادآور خاطرات و ایثارگری‌های آن حضرت است و ما اکنون در این نوشتار تمام آیاتی را که در آن، کعبه و حج به نوعی به ابراهیم علیه السلام اسناد داده شده و به آن حضرت مربوط می‌شود، مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهیم.

بدیهی است، سیمای حج، از سیمای احیاگر آن، بهتر شناخته می‌شود. از این رو، ابتدا توضیح مختصری در باره شخصیت و عظمت حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن می‌آوریم وآنگاه به پژوهش در موضوع «حج و ابراهیم در قرآن» می‌پردازیم:

مقام و جایگاه ابراهیم علیه السلام در قرآن

نام حضرت ابراهیم در قرآن، ۶۹ مرتبه، در ضمن ۲۵ سوره تکرار شده است.

از بررسی آیات قرآن به دست می‌آید که خداوند متعال برای حضرت ابراهیم مقامی ویژه و فوق‌العاده قائل شده و به مناسبت‌های مختلف از آن حضرت یاد کرده است:

پدر مسلمانان؛ ... مِلَّةَ أَبِيكُمْ .... (۱)

۱- حج: ۷۸

ص: ۷

نمونه کامل انسانیت و سرمشق برای همه انسان‌ها؛ قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ. (۱)

رهبر و پیشوای جهانی؛ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً. (۲)

دستور به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر پیروی از امت ابراهیم؛ ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً. (۳)

رسیدن به مقام خلّت و رفیقی خداوند؛ وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا. (۴)

از بررسی و مرور آیات، به دست می‌آید که سراسر زندگی حضرت ابراهیم عبودیت و بندگی خالصانه به درگاه خدا و عشق به ذات حق و مبارزه پی‌گیر و بی‌امان با بت، بت‌پرستان و ستاره‌پرستان در بُعد منطقی و عملی بوده است. سخنان قاطع و صریح او گویای این واقعیت است؛ آنجا که فرمود:

- أُفٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. (۵)- تَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ (۶)

ابراهیم علیه السلام در عمل نیز با آنان مبارزه کرد تا آنجا که به‌عنوان شکننده و درهم‌کوبنده بت‌ها معرفی گردید؛ فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً؛ (۷) یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا شعار نفی همه معبودها را سرداد و آنگاه در عمل آن را ثابت کرد و سرانجام مأمور شد از خانه خدا بت و بت‌پرستی را بزداید و این کانون توحید را بازسازی کند و قبله و مطاف مسلمانان قرار دهد. او برای اجرای این مأموریت، دست به مهاجرت و ایثار فوق‌العاده زد ...

آری، ابراهیم در پیشگاه پروردگار دارای مقامی بس والا و بی‌مانند بود و خداوند در قرآن از برتری‌ها و امتیازات او یاد کرده است؛ یکی از ویژگی‌هایش این است که دین و ملت او، نه تنها برای اهل زمانش، که برای همیشه؛ به‌ویژه برای امّت اسلامی، مکتبی الهام‌بخش شد؛ به‌طوری که قرآن یکی از افتخارات مسلمانان را این می‌داند که آنان، بر آیین ابراهیم‌اند و او نام مسلمان را برای آن‌ها برگزیده است؛ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هذا. (۸) و باید گفت که امت اسلامی از برکت دعای او به‌وجود آمده‌اند؛ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ ... رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ. (۹) از امتیازات دیگر حضرت ابراهیم در قرآن این است که: کعبه انتساب به او دارد و آن،

۱- ممتحنه: ۴

۲- بقره: ۱۲۴

۳- نحل: ۱۲۳

۴- نساء: ۱۲۵

۵- انبیا: ۶۷

۶- انبیا: ۵۷

۷- انبیا: ۵۸

۸- حج: ۷۸

۹- بقره: ۱۲۸ و ۱۲۹

ص: ۸

مطاف، معبـد و قبله و کانون توحیـد و مأمن و ملجأ و تجلی گاه آیات الهی قرار داده شـد. و فلسـفه تعدادی از اعمال حج، به زندگی سراسر افتخار او بستگی دارد، به همین جهت نام ابراهیم و خاطره او با تمام مراسم آمیخته است؛ به‌طوری که گفته می‌شود حجّی که بی یاد ابراهیم باشد ناتمام است.

در همین راسـتا، به پاس احترام و سـپاس گزاری از تلاش‌ها و ایثارگری‌های مخلصانه ابراهیم، محلّی در کنار خانه خـدا به نام او قرار داده شـد و در دو جای قرآن از آن با عظمت یاد شـد و هر ساله توسط صـدها هزار مسـلمان از چهره ابراهیم پرده‌برداری می گردد و در کنار مقام ابراهیم به او اقتدا می‌شود.

۲- راز انتساب کعبه و حج به ابراهیم

در مقدمه اشاره‌ای گذرا به مقام والای ابراهیم شد. در اینجا یادآور می‌شویم که آن حضرت در میان ملت‌ها دارای مقامی ویژه است و در نظر همه امت‌ها چهره‌ای محبوب دارد.

از این رو هر گروهی سـعی داشـته و دارند تا خود را منتسب به ابراهیم بدانند و از این رهگذر ارزشی برای خود کسب نمایند. چنان که اهل کتاب (یهود و نصاری) همواره تلاش داشته‌اند تا خود را از طریق حضرت اسحاق به ابراهیم پیوند دهند و در نتیجه خودشان را از ذریه آن حضرت قلمداد کنند و بهشت را از آن خود بدانند و اعلان کنند که:

لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری. (۱) حتی به مسلمانان خطاب کنند:

کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاری تَهْتَدُوا. (۲) از سوی دیگر، قریش و عرب جـاهلی نیز کوشـیده‌اند خودشـان را از طریق حضـرت اسـماعیل به ابراهیم پیونـد دهنـد و بر این پیونـد ببالنـد و از همین طریق ریـاست کعبه و عمارت مسـجدالحرام را از آن خود می‌دانسـتند و از این رهگذر برای خود امتیازاتی را قائل بودند.

اما خداوند متعال در آیات مختلف، به مناسـبت‌های متفاوت به منظور طرد ادعاها و افتخارات موهومشان متذکر این مسأله شده و در مقابل اهل کتاب که گفته بودنـد: کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاری تَهْتَدُوا. خطاب آمـد: قُلْ بَلْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. (۳) ای پیامبر، در مقابل یاوه‌سرایی آن‌ها اعلان کن که فقط دین حنیف ابراهیم در مسیر

۱- بقره: ۱۱۱

۲- بقره: ۱۳۵

۳- بقره: ۱۳۵

ص: ۹

هدایت است و او هرگز از مشرکین نبوده، پس ای مشرکین، چرا دم از او می‌زنید؛

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطَ کانُوا هُوداً أَوْ نَصاری. (۱) و حال آن‌که این‌ها قبل از موسی و عیسی بودند. پس چگونه یهود یا نصرانی بودند و در مورد دیگر با تصریح خطاب به آنها فرمود: یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْراهِیمَ ... ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیّاً وَ لا نَصْرانِیّاً وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۲)

سپس پیروان واقعی ابراهیم را این گونه معرفی نمود: إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا. (۳) و برای اثبات این‌که پیامبر گرامی و امّت مسلمان از ذریه واقعی ابراهیم‌اند، در آیات مختلف، کعبه و حج را به ابراهیم نسبت داد و در کنار کعبه محلی را به نام مقام ابراهیم قرار داد و سپس همین کعبه را، که به وسیله ابراهیم بازسازی شده، قبله مسلمانان قرار داد تا پیوند عمیق میان اسلام و ابراهیم را به جهانیان اعلام کند.

جالب این است که وقتی در مورد ایمان آوردن به پیامبر اسلام، به اهل کتاب فرمود:

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ، بلافاصله در دنباله آن فرمود: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ (۴)

؛ یعنی ای اهل کتاب، دین و آیین ابراهیم، پاک و حنیف بود و ابراهیم یک لحظه مشرک نشده بود و میان ابراهیم و کعبه ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد و اگر شما واقعاً ادعای پیروی از دین ابراهیم را دارید، باید بنای ابراهیم؛ یعنی کعبه را گرامی بدارید، چرا که یکی از مصادیق بارز پیروی از ملّت ابراهیم، ارج نهادن به کعبه است و پیامبر اسلام هم دین او را ترویج می‌کند و کعبه‌ای که به وسیله ابراهیم بازسازی شده و در کنارش نشان روشنی از ابراهیم وجود دارد، قبله‌اش قرار داد و در کنار همین مکان مقدس یکی از فرایض بزرگ اسلام برگزار می‌گردد و هر ساله میلیونها مسلمان از چهره حضرت ابراهیم پرده‌برداری کرده و در کنار مقام ابراهیم به او اقتدا می‌کنند و متذکّر خاطرات و ایثارگری‌ها و مبارزات بی‌امان او در مقابل بت و بت‌پرستی می‌شوند. پس راز این مطلب که قرآن کریم کعبه و حج را به حضرت ابراهیم نسبت داده، این است که اعلان کند وارث حقیقی و ذریّه او، پیامبر اکرم و امت مسلمان است؛ یعنی ثمره همان دعایی است که خود حضرت ابراهیم بعد از بازسازی کعبه انجام داد؛ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا

۱- بقره: ۱۴۰

۲- آل عمران: ۶۵ تا ۶۷

۳- آل عمران: ۶۸

۴- آل عمران: ۹۵ و ۹۶

ص: ۱۰

أُمَّةً مُسْلِمَةً ... رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ.

از همین ذریه من، رسول قرار بده و خداوند هم دعای او را پذیرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد. (۱) بهترین شاهد بر این مدعا، مطالعه آیات ۱۲۴ و ۱۴۱ سوره مبارکه بقره است که اهداف زیر را به همراه دارد:

۱. مقدمه‌ای باشد برای تغییر قبله تا همه فرقه‌ها بدانند که این قبله از یادگارهای ابراهیم خلیل است و هرکس که ادعای پیروی از او را دارد، باید بنای ابراهیم را نیز گرامی بدارد و آن را قبله و مطاف قرار دهد.

۲. یهود و نصاری ادعا می‌کردند ما وارثان ابراهیم و آیین او هستیم، این آیات و آیات مانند آن، می‌فهمانند که آن‌ها تا چه حد از آیین ابراهیم بیگانه‌اند.

۳. مشرکات عرب خیال می‌کردند میان آن‌ها و ابراهیم پیوندی عمیق وجود دارد، به آن‌ها فهمانده شد که برنامه‌شان هیچ رابطه‌ای با برنامه ابراهیم ندارد و آیین ابراهیم توحید محض و نفی هرگونه شرک است.

۴. بر همگان اعلان می‌کند که دین یکی است و همه پیامبران مبلّغ یک دین و دارای یک هدف‌اند و آن تنها دین پاک ابراهیم است؛ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و هرکس از این آیین پاک روی بگرداند، سفیه خواهد شد؛ وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ. (۲) و بالأخره در سوره آل عمران اعلان شد که پیرو واقعی حضرت ابراهیم، حضرت محمد و مسلمانان می‌باشند؛ إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا. (۳) فلسفه تعدادی از اعمال حج، به زندگی سراسر افتخار او (ابراهیم) بستگی دارد، به همین جهت نام ابراهیم و خاطره او با تمام مراسم آمیخته است؛ به‌طوری که گفته می‌شود حجّی که بی یاد ابراهیم باشد ناتمام است.

۱- بعضی از این مطالب، از تفسیر فی ضلال، ج ۱، ص ۱۱۱ به بعد استفاده شده است.

۲- بقره: ۱۳۰

۳- آل عمران: ۶۸

ص: ۱۱

۳- هجرت ابراهیم از فلسطین به مکه

حضرت ابراهیم تا حدود صد سالگی از تنها همسر خود، ساره دارای فرزند نشد. ساره برای رسیدن به این خواسته، کنیز خود، هاجر را به ابراهیم بخشید. چند صباحی نگذشته بود که خداوند فرزندی به نام اسماعیل به وی عطا کرد؛ فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ (۱) و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعِيلَ. (۲) حسادت بر ساره عارض شد و نتوانست حضور آن دو را تحمل کند. از این رو، از ابراهیم تقاضا کرد که آن‌ها را به جای دیگری نقل مکان دهد. فرمان خدا آمد که این مادر و فرزند را از این سرزمین حاصل‌خیز فلسطین به سرزمین سوزان مکه، که خشک و بی‌آب و علف بود، هجرت دهد. ابراهیم به امر پروردگار حرکت کرد و بعد از چند روز به آن منطقه رسید و بعد از استقرار آن‌ها قصد بازگشت داشت که هاجر عرض کرد: «یا إبراهیم أ تدعنا فی موضع لیس فیه أنیس و لا ماء و لا زرع؟ فقال إبراهیم علیه السلام: أمرنی اللّهُ أنْ أضعکم فی هذا المکان هو یکفیکم» (۳) آن گاه دست دعا به درگاه الهی دراز کرد و عرضه داشت: رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۴)

.

ابراهیم علیه السلام در حق هاجر و اسماعیل (مادر و فرزند) دو دعا کرد:

- نخست، از خداوند متعال خواست افکار عمومی و تمایل قلبی مردم را به سوی آن‌ها جلب کند.

- دوم آن که آنان را از انواع ثمرات بهره‌مند سازد.

به دنبال این دعا، نکته مهمی را بیان کرد: رَبَّنا إِنَّكَ تَعْلَمُ ما نُخْفِي وَ ما نُعْلِنُ وَ ما يَخْفى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ. (۵) هر انسان موحّدی می‌داند که علم بشر در مقابل خدا محدود است و مصالح او را تنها خدا می‌داند. چه بسیار چیزها که انسان از خدا طلب می‌کند اما صلاحش در آن نیست و چه بسیار چیزها تقاضا نمی‌کند در حالی که صلاحش در آن است؛ از این رو، عرض کرد: آنچه پنهان می‌کنیم و آنچه آشکار، تو از آن آگاهی و هیچ چیز در این عالم بر تو مخفی نیست.

خداوندا! تو از وضع فرزند و همسرم و اندوه قلبی من نسبت به آن‌ها آگاهی و آینده این سرزمین هم در پیشگاه علم تو روشن است:

۱- صافات: ۱۰۱

۲- ابراهیم: ۳۹

۳- تفسیر برهان، ذیل آیه ۳۷ سوره ابراهیم.

۴- ابراهیم: ۳۷

۵- ابراهیم: ۳۸

ص: ۱۲

بعد از این دعا، به قصد سرزمین فلسطین حرکت کرد و آن دو را در سرزمین خشک و بی‌آب و علف، به دور از همه انسان‌ها، در کنار خانه خدا به امان صاحب‌خانه سپرد. (۱) ۴- پیدایش چشمه زمزم (۲)

در ذیل آیاتی که پیشتر آوردیم، روایاتی نقل شده که دنباله ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد:

چیزی نگذشت که ذخیره آن‌ها به پایان رسید و هوای سوزان مکه آنان را تشنه کرد و تشنگی، اسماعیل را از حال برد و مادر برای نجات جان فرزندش به تلاش و کوشش پرداخت و در جستجوی آب به سوی کوه صفا رفت و از آنجا متوجه سرابی در ناحیه کوه مروه شد. به جانب مروه آمد، اما آبی نیافت و از بالای مروه متوجه سرابی در صفا شد. به سوی آن حرکت کرد. باز هم چیزی نیافت و این کار را هفت بار تکرار شد. آنگاه که ناامید شد، نزد اسماعیل آمد. دست و پا زدن فرزند توجه او را جلب کرد، ناگاه متوجه شد از زیر پای اسماعیل چشمه‌ای جوشید و آب بر روی زمین جاری گشت و چیزی نگذشت که قبیله جُرهم، از ماجرا آگاه شدند و با اجازه هاجر در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه کم کم شکل گرفت. (۳) از معجزات الهی است که این چشمه همچنان جاری است، آن هم در سرزمین بی‌زراعت که برف و باران در آن نمی‌بارد تا از مانند فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِي ٱلْأَرْضِ شود. این از آیات روشن الهی است و مفسران آن را یکی از آیات بینات شمرده‌اند و هر سال میلیون‌ها زائر خانه خدا به قصد شفا و تبرّک، هم از آن می‌نوشند و هم به عنوان سوغات به همراه خود می‌برند. در لسان روایات نیز نوشیدن و بر سر و صورت و بدن ریختن آب زمزم، از مستحبات مؤکد شمرده شده است. (۴) چنان‌که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به کسانی که قصد تشرّف به مکه را داشتند، می‌فرمود: برای من آبی از چشمه زمزم سوغات بیاورید. (۵) ۵- ابراهیم و بازسازی مخلصانه کعبه

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶)

۱- مشروح ماجرای هجرت و اسکان هاجر و اسماعیل را در کتب ذیل بخوانید:

فروع کافی، ج ۴، صص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الکامل فی‌التاریخ ابن اثیر، ج ۱، ص ۹۸؛ تاریخ طبری ج ۱، ص ۱۲۹

۲- در مجمع البحرین برای زمزم معانی مختلفی ذکر شده: «زمزم، کجعفر: اسم بئر بمکهٔ، سمیت به، لکثرهٔ مائها، و قیل: لزم هاجر مائها حین انفجرت و قیل: لزمزمهٔ جبرئیل و کلامه، همچنان که اسم‌های دیگری هم از امام صادق علیه السلام نقل شده؛ از جمله گفته است: «رَكْضَةُ جَبْرَئِيلَ علیه السلام وَ سُقْيَا إِسْمَاعِيلَ وَ حَفِيرَةُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ زَمْزَمُ وَ الْمَضْنُونَةُ وَ السُّقْيَا وَ طَعَامُ طُعْمٍ وَ شِفَاءُ سُقْمٍ تهذیب ج ۵ ص ۱۴۵.

۳- شرح ماجرای پیدایش زمزم در فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۱ به بعد و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۱۹ و تاریخ طبری، ج ۱ صص ۱۲۰ و ۱۲۹ آمده است.

۴- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۴۴

۵- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۴۴

۶- بقره: ۱۲۷

ص: ۱۳

به گفته این آیه، بالا بردن پایه‌های کعبه و بازسازی آن، عبادتی خالصانه بوده که حضرت ابراهیم و اسماعیل انجام داده‌اند؛ به طوری که برای این عمل هیچ پاداشی از خدا نطلبیدند، بلکه فقط گفتند: «پروردگارا! این خدمت را از ما بپذیر.»

چند نکته

الف: از آنجاکه حضرت اسماعیل هنگام هجرت کودکی خردسال بود و توان کمک کردن در بازسازی کعبه را نداشت، بازسازی کعبه زمانی آغاز شد که او به حدّی از رشد رسید تا بتواند پدر پیر خود را در این عمل مقدس یاری نماید. پس امر بازسازی کعبه بعد از سال‌ها هجرت انجام شد. مؤید این مطلب روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «فَلَمَّا بَلَغَ إِسْمَاعِیلُ مَبْلَغَ الرِّجَالِ أَمَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنْ یَبْنِیَ الْبَیْتَ». (۱) ب: از تعبیر یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ فهمیده می‌شود که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و کار ابراهیم بالا بردن پایه‌های این خانه بوده است.

ج: از این‌که ابراهیم فاعل یرفع قرار داده شده و اسماعیل با فاصله، عطف بر ابراهیم گردیده، دانسته می‌شود که مأموریت اصلی بر دوش ابراهیم بوده و اسماعیل کمک‌کار و یاور او بوده است.

۶- ابراهیم و تطهیر خانه خدا

وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۲) وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۳) از این آیات برداشت می‌شود که ابراهیم فرمان یافت خانه خدا را از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی پاکیزه کند. به نظر می‌رسد مراد از تطهیر، طهارت ظاهری و معنوی است؛ زیراکه:

اولًا: امر به طهارت (طَهِّرْ) در هر دو آیه، اطلاق دارد و هیچ دلیلی نداریم که تطهیر را حمل بر طهارت ظاهری کنیم.

ثانیاً: از آنجاکه تطهیر بیت برای این سه دسته (طائِفِینَ، قائِمِینَ وَ رُّکَّعِ السُّجُود) منظور

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۸۹

۲- بقره: ۱۲۵

۳- حج: ۲۶

ص: ۱۴

شـده، فهمیـده می‌شود که کعبه جـای عبادت خـداست و هر چه که با طواف و نماز برای خـدا منافات دارد، بایـد پاک سازی شود؛ خواه آلودگی ظاهری باشـد یا آلودگی معنوی و اصـلًا امر به تطهیر برای این است که زائران خانه خـدا، تنها او را عبادت کنند و جز به او نیندیشند.

ثالثاً: صدر آیه دوم؛ یعنی وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ ... (۱)

شاهد دیگر بر اطلاق مذکور است.

از این‌که «أن» در آیه تفسیری است و نکره در سیاق نهی واقع نشده، برداشت می‌شود یکی از مصادیق بارز آن، تطهیر خانه خدا از شرک و کفر است؛ یعنی ای ابراهیم نه تنهـا خـودت نبایـد در کنـار کـانون توحیـد هیـچ شـریکی برای من قرار دهی، بلکه خـانه مرا به گونه‌ای پاک‌سازی کن که دیگران هم تنها مرا عبادت کنند.

شاهـد دیگر، بخشـی از روایتی است که از امام صادق علیه السـلام در ذیل آیه شـریفه نقل شـده که در تفسـیر کلام خداوند؛ ... أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ ... فرمود: «نَحّ عَنْهُ الْمُشْرِکِینَ». (۲) رابعاً: بیشتر مفسّـِران بزرگ؛ چه از شـیعه و چه از سنی، به این اطلاق تصریح کرده‌اند (۳) که اگر ابراهیم مسؤول تطهیر خـانه خـدا شـد و پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله در زمان خود ساحت قـدس کعبه را از هرگونه بت و بت‌پرستی پاک‌سـازی کرد، ما هم بایـد در زبان و عمل این مکان مقـدس را از هرگونه مظاهر شـرک و کفر دور نگه داریم.

۷- دعاهای ابراهیم در کنار خانه خدا

دعاهـا و خواسـته‌هایی که حضـرت ابراهیم در کنار خانه خـدا داشت، به دو دسـته زیر قابل تقسـیم است: (۴)* دعاهـایی که پیش از بازسازی کعبه کرد.

* خواسته‌هایی که بعد از بازسازی خانه خدا از درگاه پروردگار داشت.

ظاهراً دسـته نخست از خواسـته‌ها و دعاها، مربوط به آبادانی مکه است. از این رو بیشتر جنبه مادی دارد و از آنجا که در آبادانی هر منطقه، ابتـدا لازم است در آنجـا امنیت، ارزاق، زمینه کسب و تجـارت و نیز توجه و تمایـل افکار عمومی به آن منطقه دارد، ابراهیم علیه السلام وقتی وضع جغرافیایی آن منطقه را دید، دست به آسمان گرفت و از درگاه الهی برای آبادانی مکه دعاهایی کرد:

۱- حج: ۲۶

۲- نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۲۳

۳- زمخشری در کشاف، ذیل آیه ۱۲۵ بقره؛ فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۵۷؛ رشید رضا در المنار، ج ۱، ص ۴۵۱؛ آلوسی در روح المعانی، ج ۱، ص ۳۷۸ و سید قطب در فی ظلال، در ذیل آیه.

۴- این دعاها به دو دسته مادی و معنوی نیز قابل تقسیم است.

ص: ۱۵

الف- جلب توجه افکار عمومی

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَٔ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهًٔ مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ.

ابراهیم علیه السلام پس از اسکان هاجر و کودک خردسالش در سرزمین بی‌آب و علف، به‌هنگام ترک آن‌ها، دست به سوی پروردگار بلند کرد و گفت: خدایا! افکار عمومی و تمایل قلبی مردم را متوجّه آن‌ها کن!

مرحوم طبرسی در توضیح این دعا می‌نویسد: «هذا سؤال من إبراهیم (علیه السلام) أن یجعل اللّٰه قلوب الخلق تحن إلی ذلک الموضع لیکون فی ذلک أنس لذریته بمن یرد علیهم من الوفود و لیدر أرزاقهم علی مرور الأوقات ولو لا لطفه سبحانه بإمالهٔ قلوب الناس إلیه إما للدین کالحج والعمرهٔ وإما للتجارهٔ لما صح أن یعیش ساکنوه». (۱) پس در این دعا هم خواسته دینی است و هم خواسته دنیایی؛ بُعد دینی دعا آنجا است که از خداوند درخواست شده میل و رغبت در مردم برای انجام اعمال حج و عمره ایجاد کند.

بُعد دنیایی آنجا است که ابراهیم از خدا می‌خواهد در مردم تمایل برای کسب و تجارت در این سرزمین ایجاد شود. گفتنی است، بعضی از مفسّران اهل سنت نیز به جامع بودن این دعا اشاره کرده‌اند. (۲) نکته دیگر:

این دعا حاکی از آن است که وضع آن سرزمین قابل سکونت نبوده و از این رو، مردم میل و رغبتی به آنجا نداشتند. برای همین ابراهیم عرض می‌کند: فَاجْعَلْ أَفْئِدَهًٔ مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ.

معنای دیگر دعا:

معنایی که برای آیه آوردیم، معنای ظاهری آن بود، در روایات شیعه معنای دیگری هم برای آن آمده است و آن این‌که ابراهیم علیه السلام در این دعا از خداوند درخواست کرد که:

خدایا! قلب مردم را متوجّه اهل بیت علیهم السلام گردان، که این محبت، شرط قبولی اعمال حج است؛ چنان‌که از امام باقر علیه السلام روایت شده که:

«مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلَهٍٔ وَ کِرَاءٍ حَلَالٍ یَرُومُ هَذَا الْبَیْتَ عَارِفاً بِحَقِّنَا یَهْوَانَا قَلْبُهُ کَمَا

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۹

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۳۷

ص: ۱۶

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ لَمْ یَعْنِ الْبَیْتَ فَیَقُولَ إِلَیْهِ فَنَحْنُ وَ اللَّهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام الَّتِی مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا ...». (۱) و فی الإحتجاج، عن أمیر المؤمنین علیه السلام و الأفئدهٔ من الناس تهوی إلینا و ذلک دعوهٔ إبراهیم علیه السلام حیث قال: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ. (۲)

ب- ارزاق

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ ... وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ. (۳) دوّمین دعای حضرت ابراهیم، به هنگام ترک آن‌ها، این‌است که: «پروردگارا! انواع ثمرات و میوه‌ها را روزی آن‌ها بگردان» و این درخواست به خاطر موقعیت جغرافیایی آن مکان بوده که فاقد هرگونه ارزاق بوده است. از این رو، حضرت ابراهیم این تقاضا را در چند جا تکرار کرده و در یک مورد، آن را مقیّد به ... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ... (۴)

نمود.

از آنجا که اهالی مکه، همگی مؤمن نخواهند بود، بلکه افرادی از میان آنان کافر خواهند شد و از طرف دیگر ابراهیم هم از کافران بیزاری جسته؛ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ، (۵) دعا را مقید به مؤمنان کرد.

خداوند متعال، نه‌تنها دعای حضرت ابراهیم را در حق مؤمنان پذیرفت و در طول سال، بهترین ارزاق، فراوان در آنجا یافت می‌شود، بلکه کافران را هم ملحق به مؤمنان کرد و فرمود:

وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ. (۶) و این مقتضای همان صفت رحمانیت خداست که مؤمن و کافر را در بهره‌مندی از منافع مادی، یکسان قرار می‌دهد؛ چنان‌که در جای دیگر فرمود: کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً.

اکنون این پرسش وجود دارد که آیا مراد از ثمرات، ثمرات مادی و معنوی است یا مادی فقط. میان مفسران در پاسخ به این پرسش اختلاف نظریه وجود دارد. از اطلاق «ثمرات» و کلمه «قلیلًا»- که در منطق قرآن به بهره‌مندی چند روزه دنیا، «متاع قلیل» اطلاق می‌شود- می‌توان برداشت کرد که درخواست حضرت ابراهیم شامل بهره‌مندی مادی و معنوی بوده، اما خداوند در مورد کفار فرمود: آن‌ها تنها بهره مادی می‌برند.

مؤیّد این اطلاق، روایاتی است که در ذیل آیه مورد بحث نقل شده که بعضی‌ها اشاره به

۱- نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۵

۲- تفسیر صافی ج ۳ ص ۹۱

۳- ابراهیم: ۳۷

۴- وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ‌الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَی عَذَابِ‌النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ بقره: ۱۲۶

۵- توبه: ۱۱۴

۶- بقره: ۱۲۶

ص: ۱۷

منافع مادی و بعضی اشاره به منافع معنوی دارند؛ مانند حدیث امام صادق علیه السلام که در تفسیر ... وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ ... فرمود: «هُوَ ثَمَراتُ الْقُلُوبِ». (۱) اما در مقابل این نظریه، این احتمال نیز وجود دارد که ظاهر ... وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ ... بهره‌مندی مادی است و این تقاضا به خاطر موقعیت جغرافیایی آن مکان است. از این رو، خداوند ... وَ مَنْ كَفَرَ ... را هم اضافه کرد.

اگر ابراهیم مسؤول تطهیر خانه خدا شد و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در زمان خود ساحت قدس کعبه را از هرگونه بت و بت‌پرستی پاک‌سازی کرد، ما هم باید در زبان و عمل این مکان مقدس را از هرگونه مظاهر شرک و کفر دور نگه داریم.

ج- امنیت

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً. (۲) وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً. (۳) از تفاوت کلمه «بلد»، که در آیه نخست نکره و بی الف و لام آمده و در دومی با الف و لام، استفاده می‌شود که این دو دعا، در دو زمانِ متفاوت انجام گرفته است؛ یکی پیش از تحقّق یافتن بلد و بنای مکه و دیگری پس از بنا و بلد شدن آن. بنابر این، دعای اول مربوط به قبل از بازسازی کعبه می‌باشد. مؤید این سخن آن است که این آیه پیش از آیه مربوط به بازسازی کعبه؛ یعنی وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ آمده است.

به هر حال، هنگامی که ابراهیم وضع سرزمین مکه را می‌بینند، از خداوند درخواست می‌کند که مکه را محل امن قرار دهد و خداوند دعای او را از دو سو مورد اجابت قرار می‌دهد؛ هم امنیّت تکوینی می‌بخشد و هم امنیت تشریعی. اهمیّت نعمت امنیت بر کسی پوشیده نیست و تکرار این نعمت در آیات مختلف از یک سو (۴) و به رخ مشرکین کشیدن این نعمت از سوی دیگر (۵) و در رأس دعاهای هفت‌گانه قرار دادن دعای امنیت به وسیله ابراهیم از جهت سوم، (۶) اهمیت این نعمت را دوچندان می‌کند.

۱- نور الثقلین ج ۲ ص ۵۵۱

۲- بقره: ۱۲۶

۳- ابراهیم: ۳۵

۴- وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً بقره: ۱۲۵؛ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً آل‌عمران: ۹۷؛ وَ هذَا الْبَلَدِالْأَمِينِ تین: ۳؛ و أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ قریش: ۴.

۵- أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ عنکبوت: ۶۷ و مانند آن در سوره قصص: ۵۷

۶- در سوره ابراهیم، از آیه ۳۵ تا ۴۱ هفت دعا از ابراهیم علیه السلام نقل شده که اولین آن دعا برای امنیت است که حتی مقدم بر دعا برای دوری از بت و بت‌پرستی قرار گرفته است.

ص: ۱۸

دعاهایی که پس از این می‌آوریم دسته دوم است و ظاهراً بیشتر جنبه معنوی دارد:

د- تقاضای پذیرش بازسازی کعبه

وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. (۱) به نظر می‌رسد این دعا را، در هنگام بازسازی کعبه از خداوند خواسته است؛ زیرا که معنای آیه چنین است: «به یاد آورد هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را بالا می‌بردند (و می‌گفتند:) پروردگارا! از ما بپذیر، همانا تو شنونده و آگاهی.»

و به قول مرحوم علامه طباطبایی، این جمله، گذشته را مجسم می‌کند، گویی ابراهیم و اسماعیل مشغول بالا- بردن پایه‌های کعبه هستند و شنونده آن‌ها را در این حال می‌بیند و دعایشان را می‌شنود. (۲) و این دعا نهایت اخلاص و تواضع آنان را می‌رساند که حتّی متعلَّق «تقبل» را، که بالا- بردن پایه‌های کعبه است، ذکر نکرده‌اند؛ یعنی این عمل ما در پیشگاه تو قابل ذکر نیست، بلکه یک عمل کوچک است. چنان‌که بخش آخر آیه، یعنی جمله: إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ که به منزله تعلیق است برای درخواست قبولی اعمال، جای تأمل دارد؛ زیرا که این جمله از یک طرف، به جهت معرفه بودن مسند و مسند الیه، حصر را می‌رساند؛ یعنی کسی که دعاهای ما را می‌شنود و به نیات ما آگاهی دارد، خداوند متعال است و بس. از سوی دیگر، جمله به‌وسیله حرف «إنَّ» و ضمیر «أنت» تأکید آورده شده تا نهایت یقین ابراهیم و اسماعیل بر مضمون را برساند و تأکیدی است بر بسیاریِ خلوص آن‌ها.

ه- تسلیم در برابر خدا

رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ، (۳) این دعا به دنبال دعای پیش است؛ ازاین‌رو، یا در زمان بازسازی کعبه و یا بعد از بازسازی آن انجام گرفته است.

تذکر دو نکته

۱. روشن است که مراد از اسلام در آیه، اسلام مشهور نیست، که مکتب ما و به معنای اظهار ایمان است؛ زیرا نمی‌توان گفت که ابراهیم علیه السلام خود صاحب دین حنیف است و هنوز به

۱- بقره: ۱۲۷

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲

۳- بقره: ۱۲۸

ص: ۱۹

این مرتبه از ایمان نرسیده و در کنار کعبه آن را از خدا تقاضا می‌کند! و اگر مراد از اسلام، همین اسلامی است که ما بدان معتقدیم، دیگر لازم نبود «لک» را بیاورد. بنابراین، مراد از اسلام، عبودیت تام و تسلیم کامل است که با شأن حضرت ابراهیم سازگاری دارد. (۱) ۲. از این دعا و مانند آن، مطلب دیگری استفاده می‌شود و آن این‌که ابراهیم تنها به فکر خودش نبوده، بلکه به فکر دیگران هم بوده و برای سعادت آن‌ها نیز دعا کرده است و این درسی است برای انسان‌ها که در مقام دعا و مواقع استجابت آن، به فکر دیگران هم باشند.

و- آشنایی با مناسک

وَ أَرِنا مَناسِکَنا. (۲) مرحوم طبرسی می‌نویسد: مناسک جمع منسک- متعبدات- است؛ «النّسک فی اللّغة العبادة ... أو الذبیحة». معنای آیه این است که: شرایع و مواضع آن را به ما بفهماند. اما با توجه به سیاق آیه و کثرت استعمال «نُسک» در اعمال حج، معنایش این می‌شود که: خدایا! هنگامی که مرا امر به بازسازی کعبه کردی تا مردم را برای دعوت به حج فراخوانم، پس شرایع و مواضع آن را در حج به ما بیاموز. همچنان‌که در روایت آمده است: جبرئیل اعمال حج و مواضع آن را به ابراهیم علیه السلام تعلیم داد. (۳) مؤید این وجه، قول برخی از مفسران؛ از خاصه و عامه است. (۴) اما علامه طباطبایی رحمه الله فرمود: مراد از «أَرِنا» تعلیم و توفیق نیست، بلکه ارنا حقیقت عملی است که از آنها صادر شده است. پس قهراً غرض از مناسک، آن اعمال و عباداتی است که از آن‌ها صادر شده است، نه آن اعمالی که باید انجام داد. پس معنا این می‌شود: عبادتی را که انجام دادیم، حقیقت آن را به ما نشان بده. (۵) ز- توبه

وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ. از آنجاکه حضرت ابراهیم و اسماعیل، دو پیامبر معصوم‌اند که گناه از آن‌ها صادر نمی‌شود تا توبه در حق آن‌ها معنی‌دار شود، ازاین‌رو گفته‌اند ظاهر آیه مراد نیست و برای آن توجیهی انجام داده‌اند.

مرحوم طبرسی در این مورد سه توجیه آورده‌اند:

۱. این جمله بر اساس تسبیح و تعبّد و انقطاع الی‌اللَّه آمده تا مردم به آن‌ها اقتدا کنند.

۱- این معنی، هم در لغت آمده و هم در قرآن و نیز قول اکثریت نزدیک به همه مفسران است.

۲- بقره: ۱۲۸

۳- فروغ کافی، ج ۴، صص ۲۰۲ و ۲۰۳

۴- طبرسی، زمخشری، فخر رازی و رشید رضا، ذیل آیه.

۵- المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴

ص: ۲۰

۲. به خاطر ظلم و عصیان ذریه خود این تقاضا را از خدا کرده‌اند.

۳. از خداوند متعال تقاضا کردند که با مغفرت و رحمت به سوی آن‌ها رجوع کند. (۱) ح- بعثت پیامبر گرامی اسلام

رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ. (۲) مراد از «وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا» بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ همچنان که خود حضرت فرمود: «أنا دعوة أبی إبراهیم و بشارة عیسی» (۳) چنان‌که اکثریت قریب به اتفاق مفسران اشاره به همین معنی دارند.

ط- دوری از بت‌پرستی

وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۴)

این دعا اساس و پایه همه عقاید و برنامه‌های دینی را تشکیل می‌دهد که لغزش در اینجا باعث گمراهی و در نهایت خروج از ملت و آیین ابراهیم خواهد شد و در واقع معیاری است برای شناخت پیروان حقیقی حضرت ابراهیم، از غیر حقیقی آن.

اما چرا ابراهیم علیه السلام با آن‌که خودش و فرزندان بلاواسطه‌اش؛ یعنی اسماعیل و اسحاق علیهما السلام از پیامبران معصوم‌اند، این درخواست را از خداوند کرده‌اند.

مفسّران توجیهات مختلفی کرده‌اند. از میان همه، مناسب‌تر این است که بگوییم: این دعا شبیه آیه: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ در نماز است که معصومان علیهم السلام هم آن را می‌گفتند و از سوی دیگر، تأکید بر مسأله مبارزه با بت‌پرستی، آن هم در کنار کانون توحید می‌باشد. (۵) ی- دعاهایی که احتمالًا در کنار خانه خدا انجام گرفت

از دعاهایی که گمان می‌رود در کنار خانه خدا شده، دو آیه دیگر از سوره ابراهیم است که در دنباله دعاهای قبل آمده است؛ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ. رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ. (۶)

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۰

۲- بقره: ۱۲۹

۳- نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۳۰ و مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۰، والمیزان، ج ۱، ص ۲۸۶

۴- ابراهیم: ۳۶

۵- جهت توضیح بیشتر، بنگرید به: المیزان، ج ۱۲، ص ۶۹

۶- ابراهیم: ۴۰ و ۴۱

ص: ۲۱

در این دو آیه، سه دعای دیگر از حضرت ابراهیم است:

الف: توفیق به‌پاداشتن نماز، که بالاترین پیوند انسان با خداست، را برای خود و بعضی از ذریّه‌اش از درگاه خداوند متعال خواستار شد.

ب: گفت: خدایا! این دعا را از ما بپذیر.

ج: مغفرت و غفران الهی را برای خود و پدر و مادرش و مؤمنان خواست.

جمع‌بندی

از مجموع دعاها چند نکته به دست می‌آید:

۱. این دعاها در واقع مقاصد ابراهیم را مجسم می‌کند و پرتوی از فضایل روحی و مجاهدات الهی او را نشان می‌دهد.

۲. جوار خانه خدا بهترین و مناسبترین مکان برای مهم‌ترین دعا و خواسته‌های انسان است.

۳. دعاهای حضرت ابراهیم در کنار خانه خدا به انسان می‌آموزد که انسان چه تقاضاهایی را باید در جوار کعبه داشته باشد.

۴. ابراهیم علیه السلام در این دعاها تنها به فکر خودش نبود، بلکه برای ذریّه خود و مؤمنان نیز دعا کرد.

۵. ذکر این دعاها در قرآن، دلالت بر استجابت آنها دارد و گرنه صرف نقل آن‌ها، بدون رد یا اجابت، لغو لازم می‌آید. (۱) ۶. تکرار ندای مکرر، با لفظ «رَبَّنا» و «رَبِّ» قابل تأمل و دقت است.

۸- مقام ابراهیم

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى. (۲) فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ. (۳) مقام ابراهیم سنگی (۴) است که آن حضرت بر رویش گام نهاد و اثر پایش به‌طور معجزه آسا بر روی آن سنگ باقی ماند و اکنون داخل گنبد کوچکی روبه‌روی درِ کعبه با فاصله تقریبیِ ۱۳ متر قرار گرفته و زائران خانه خدا بعد از طواف به کنار آن می‌روند و نماز

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱

۲- بقره: ۱۲۵

۳- آل‌عمران: ۹۷

۴- برای مقام ابراهیم تفاسیر دیگری هم گفته‌اند؛ از جمله، کل حرم»، «کل حج معرفه و مزدلفه»، ولی بر اساس‌روایات شیعه، همان سنگی است که اثر پای ابراهیم علیه السلام بر آن نقش بسته. همچنان‌که مردم از این عنوان همین مکان را می‌فهمند. چنان‌که فخر رازی گوید: این قول محققّان است. ج ۴، ص ۵۴.

ص: ۲۲

طواف را به‌جا می‌آورند و بر اساس بعضی از روایات، این سنگ از بهشت آورده شده است.

چنان‌که از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت: «نَزَلَتْ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ؛ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ حَجَرُ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ». (۱) در پاسخ این پرسش که «اثر پا در روی این سنگ، از چه زمانی نقش بسته؟» دو دسته روایت وجود دارد:

- دسته‌ای دلالت دارند که ابراهیم علیه السلام در هنگام بازسازی کعبه روی سنگ می‌ایستاد و پایه‌های کعبه را بالا می‌برد و از آن زمان اثر پا بر روی سنگ نقش بست و تاکنون باقی‌است.

- دسته دیگر، دلالت دارند که ابراهیم بعد از بازسازی کعبه مأمور شد برای حج اعلان عمومی کند. پس در این هنگام روی آن سنگ ایستاد و مردم را به حج فرا خواند.

به هر حال، خداوند متعال در دو جای قرآن از این محل با عظمت یاد کرد:

الف: آنجا که به زائران خانه‌اش فرمان داد مقام ابراهیم را مصلّای خود قرار دهند.

ب: جایی که مقام ابراهیم را به عنوان اوّلین و بارزترین آیات روشن خود خواند.

اگر مقام ابراهیم، با این‌که مفرد است، تفسیر «آیات بیّنات» قرار داده شود، معنایش این است که مقام ابراهیم به منزله آیات کثیره است؛ همانگونه‌که خود ابراهیم علیه السلام به منزله یک امت است؛ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً .... (۲)

و طبق تفسیر دیگر، مقام ابراهیم یکی از آیات بیّنات است؛ چه بگوییم بقیه آیات ذکر نشد و چه بگوییم ذکر شد. امّا این‌که اوّلین آن را مقام ابراهیم قرار داد یا از میان آن‌ها تنها مقام ابراهیم را ذکر کرد، اهمیت مطلب روشن می‌شود.

مطلب دیگر این‌که حفظ این آیت از زمان حضرت ابراهیم تا عصر حاضر، با داشتن دشمنان بسیار، بر اهمیّت آن می‌افزاید.

جوار خانه خدا بهترین و مناسبترین مکان برای مهم‌ترین دعا و خواسته‌های انسان است.

در پایان، به عنوان حسن ختام، کلامی از امام حسین علیه السلام در فضیلت مقام ابراهیم می‌آوریم: امام حسین علیه السلام در یکی از سال‌ها در مسجدالحرام بود، ناگهان سیلی آمد و به

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۲۲

۲- نحل: ۱۲۰

ص: ۲۳

مسجدالحرام سرازیر شد. مردم می‌ترسیدند که سیل مقام را ببرد. حضرت فرمود: «نَادِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی قَدْ جَعَلَهُ عَلَماً لَمْ یَکُنْ لِیَذْهَبَ بِهِ فَاسْتَقِرُّوا ...». (۱) ۹- ابراهیم و اعلان عمومی جهت حج

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ. (۲)

حضرت ابراهیم بعد از اتمام بازسازی کعبه از طرف خداوند متعال مأموریت یافت اعلان عمومی جهت انجام مناسک حج را به انجام برساند. چنان که روایت شده:

«لَمَّا فَرَغَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام بِنَاءَ الْبَیْتِ أَمَرَهُ اللَّهُ أنْ یُؤَذِّنَ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ، فَقَالَ: یَا رَبِّ وَ مَا یَبْلُغُ صَوْتِی، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَی: أَذِّنْ، عَلَیْکَ الْأَذَانُ وَ عَلَیَّ الْإِبْلَاغُ وَ ارْتَفَعَ عَلَی الْمَقَامِ». (۳) در روایات دیگر چگونگی ندا و علت آن هم آمده است. چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت با صدای بلند ندا داد: «هَلُمَّ الْحَجَّ، هَلُمَّ الْحَجَّ» پس فرمود: اگر ابراهیم به جای «هَلُمَ‌الْحَجَّ»، «هَلُمُّوا إِلَی‌الْحَجِّ» می‌گفت، «لَمْ یَحُجَّ إِلَّا مَنْ کَانَ یَوْمَئِذٍ إِنْسِیّاً مَخْلُوقاً وَلَکِنَّهُ نَادَی هَلُمَّ الْحَجَّ فَلَبَّی النَّاسُ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ: لَبَّیْکَ دَاعِیَ اللَّهِ، لَبَّیْکَ دَاعِیَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (۴) مخاطب آیه کیست؟

مرحوم طبرسی گوید: جمهور محققان بر این باورند که خطاب آیه متوجه حضرت ابراهیم است (۵) چنان‌که سیاق هم اقتضا دارد که مخاطب حضرت ابراهیم علیه السلام باشد.

به علاوه، روایاتی که در ذیل آیه مبارکه نقل شده، مؤید همین سخن است؛ مانند روایاتی که پیشتر آمد و روایتی که حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن حضرت پرسیدند:

«لِمَ جُعِلَتِ التَّلْبِیَةُ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنْ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ». (۶) در مقابل این قول، قول دیگری است که خطاب آیه، متوجه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است و دلیل آن، شأن نزولی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه ماند و هنوز حج انجام نداده بود؛ «أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِینَ أَنْ یُؤَذِّنُوا بِأَعْلَی

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷، در دنباله این روایت دارد که کان موضع المقام الذی وضعه ابراهیم عند جدار البیت فلم یزل هناک حتی حوله اهل الجاهلیهٔ الی المکان الذی هو فیه الیوم بعد پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه آن را در جای اصلی گذاشت اما بعد عمر بن خطاب آن را در جای فعلی گذاشت.

۲- حج: ۲۷

۳- نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸، و با مختصر تفاوتی در روح المعانی و تفسیر الکبیر ذیل آیه.

۴- نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸۷

۵- مجمع البیان، ذیل آیه.

۶- نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸۷

ص: ۲۴

أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَحُجُّ فِی عَامِهِ هَذَا ...». (۱) ظاهراً روایت منافاتی با روایات پیشین ندارد و به این صورت قابل جمع است که بگوییم:

خطاب آیه متوجه حضرت ابراهیم است، لیکن با نزول آیه، وجوب حج در اسلام تشریع شد؛ ازاین‌رو حضرت تصمیم به حج گرفت. باید گفت این در صورتی صحیح است که بگوییم حج تا سال دهم هجرت تشریع نشده باشد و حال‌آن‌که مسلمانان درسال نهم هجرت، همراه نماینده رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام مراسم با شکوه حج را انجام دادند. مگر این‌که گفته شود این آیه مربوط به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، همانگونه‌که ظاهر شأن نزول هم همین است. به علاوه در روایت حلبی تصریح شده که آیه خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام است و آن حضرت هم ندای عمومی داد. به خلاف شأن نزول، که فقط دلالت دارد این آیه بر پیامبر نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم به مؤذن فرمان داد که اعلان کند رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به حج می‌رود، چنین نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد ندای عمومی برای تشریع حج بدهد. ممکن است که خطاب آیه در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام متوجه او بود و در زمان اسلام متوجه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شده است.

برداشت از آیه

۱. از تعبیر «یَأْتُوکَ» و «یَأْتِینَ» برداشت می‌شود که خداوند به ابراهیم علیه السلام وعده اجابت او را داد، که مردم از راه دور و نزدیک، پیاده و سواره دعوت تو را اجابت نموده، به طرف کعبه حرکت خواهند کرد و این دو جمله جواب امر است؛ یعنی «أذّن فیهم و إن تؤذن فیهم یأتوک ...» و «یأتین» یعنی از تو اعلان و از مردم حضور به هم رساندن، به هر نحو ممکن.

شاید این وعده پاسخ دعای حضرت ابراهیم علیه السلام باشد که عرض کرد: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ. (۲) ۲. از تعبیر قرآن به «یَأْتُوکَ» استفاده می‌شود که مقصود آمدن نزد ابراهیم و رسیدن به نکاتی که ابراهیم رسیده و دیدن اموری که آن حضرت مشاهده کرده است، نه این‌که مراد انجام ظاهری اعمال حج باشد؛ چون‌که تعبیر قرآن، عمل به مناسک حج نیست، بلکه «یَأْتُوکَ» است.

۳. شاید از تقدّم «رِجالًا» بر «ضامِرٍ» فهمیده شود که پیاده فضلیت بر سواره دارد. مؤید این وجه، روایاتی است که در فضیلت پیاده رفتن نقل شده است؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- همان.

۲- ابراهیم: ۳۷

ص: ۲۵

کسی که پیاده حج کند، در هر گام ۷۰۰ حسنه یابد، اما برای سواره ۷۰ حسنه می‌نویسند؛ (۱) همچنان‌که سیره عملی امام مجتبی علیه السلام (۲) و بعضی از ائمه علیهم السلام مؤید دیگری است بر فضیلت پیاده بر سواره. و شاید هم اشاره به اهمیت زیارت خانه داشته باشد که باید با استفاده از هرگونه امکانات، آهنگ حج کنند و در انتظار مرکب ننشینند.

۴. از تعبیر «ضامِرٍ» برداشت می‌شود که سختی راه نمی‌تواند باعث سقوط حج شود؛ یعنی از راه صعب‌العبوری، که باعث لاغر شدن حیوان می‌شود، به حج خواهند رفت و از طرف دیگر هشداری است بر تحمّل مشکلات این راه و شاید اشاره به این باشد که با امکانات کم و حداقلّ وسیله هم به حج خواهند رفت.

۵. تعبیر «فَجٍّ عَمِیقٍ» اشاره به این است که وجوب حج، بستگی به راه دور و نزدیک ندارد، بلکه از هر جا باشد، باید به سوی کعبه حرکت کنند.

۱۰- ابراهیم علیه السلام و مناسک حج

چیزی که از نظر آیات و روایات قطعی و مسلّم است، آن است که حج در زمان حضرت ابراهیم وجود داشته و اگرچه معدود نویسندگانی چون رشید رضا در وجود کعبه و حج، در زمان قبل از ابراهیم کلامی داشته‌اند اما از زمان ابراهیم به بعد، کسی در آن اختلاف نکرده، بلکه بنیانگذار حج را آن حضرت می‌دانند.

اما آیاتی که دلالت بر وجود حج در زمان حضرت ابراهیم دارد، به شرح زیر است:

۱. وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ (۳)

.

آیه شریفه، نه تنها دلالت بر اصل وجود حج در زمان ابراهیم دارد، بلکه دلالت بر بعض اهداف و اعمال حج هم می‌کند. اگر حج در زمان حضرت ابراهیم تشریع نشده بود، اعلان عمومی آن حضرت چه معنا داشت؟!

۲. وَعَهِدْنا إِلی‌إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۴) این آیه مبارکه هم، فی الجمله دلالت بر وجود حج و بعضی از اعمال آن دارد؛ چون‌که خداوند حضرت ابراهیم را مأمور کرد تا خانه‌اش را برای طواف‌کنندگان و معتکفان و نمازگزاران تطهیر و پاکیزه سازد.

۱- مجمع البیان و روح المعانی و تفسیر کبیر، ذیل آیه.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۰

۳- حج: ۲۷ و ۲۸

۴- بقره: ۱۲۵ و نظیر آن در سوره حج: ۲۶

ص: ۲۶

۳. أَرِنا مَناسِکَنا (۱)

؛ با توجه به توضیحی که پیش‌تر در ذیل این آیه آمد، این آیه هم فی‌الجمله دلالت بر اصل وجود حج دارد. توضیح بیشتر آیات و روایاتی که دلالت بر وجود حج و بعضی از اعمال آن دارد، پیش‌تر گذشت.

۱۱- ابراهیم در قربانگاه

از آیات دیگری که دلالت بر وجود حج و بعضی از اعمال آن دارد، آیات زیر است:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ. (۲)

این آیات بر اساس روایاتی که در ذیل آن، در تفسیرهای البرهان، نور الثقلین، مجمع البیان و الدرّ المنثور (۳) و کتب تفسیری دیگر و بعض کتب روایی (۴) نقل شده، مربوط به یکی از اعمال حج؛ یعنی قربانی می‌باشد.

فشرده ماجرا این است که: حضرت ابراهیم برای اتمام حج، در خواب مأمور شدکه فرزند خود را در راه خدا قربانی کند. از آنجا که این تکلیف چیزی عجیب و بر خلاف عقل بود، سه مرتبه خواب مذکور تکرار شد تا این‌که این مسأله برای حضرت مسلّم و قطعی گردید.

گام نخست این بود که این جریان را با خود فرزند در میان بگذارد. از این رو، خطاب به اسماعیل گفت: یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری؛ «فرزندم! در خواب دیدم که خودم باید تو را ذبح کنم، با تأمل و دقت بگو نظرت در این باره چیست تا از روی تقلید و کورکورانه نباشد. فرزندی که نسخه پدر بود، با آغوش باز و طیب خاطر عرض کرد: یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ. اولًا: پدر را با لفظ «اب» مخاطب ساخت؛ یعنی این مسأله باعث نمی‌شود که من تو را پدر ندانم. ثانیاً: عرض کرد: «افْعَلْ ما تُؤْمَرُ» و نگفت «افْعَلْ ما رَأَیْتَ» یعنی به چیزی که فرمان یافته‌ای عمل کن و نگفت: «به خوابی که دیده‌ای عمل نما».

همچنان که از امام رضا علیه السلام در این باره روایت شده که فرمود:

«أمّا إسماعیل فهو الغلام الحلیم الَّذِی بشراللَّه به إبراهیمُ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ ... و هو

۱- بقره: ۱۲۸

۲- صافات: ۱۰۷- ۱۰۲

۳- البرهان، ج ۴، ص ۲۸ به‌بعد- نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۲۰؛ مجمع‌البیان، ج ۴۵۴؛ الدرّالمنثور، ج ۷، ص ۱۱۴- ۱۰۴

۴- مانند فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۷

ص: ۲۷

لما عمل مثل عمله قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ و لم یقل یا أبت افعل ما رأیت». (۱) سپس جمله‌ای گفت که مراتب ایمان و ادب او را در مقابل خدا بیان می‌کند. سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِینَ یعنی به ایمان و اراده خود تکیه نکرده بر مشیت و اراده خداوند تکیه نموده. بدین وسیله هم پدر و هم پسر نخستین مرحله آزمایش را به خوبی پشت سر گذاشته که قرآن از آن تعبیر به تسلیم می‌کند. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ.

از آنجایی که این امتحان بسیار مهم و عظیم بود إِنَّ هـذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ شیطان برای عقیم گذاشتن آن به دست و پا افتاد. گاه به سراغ پدر و گاه به سراغ پسر و زمانی به سراغ مادر می‌رفت تا آنها را از این عمل منصرف کند اما هر سه دست رد بر سینه او زدند و بر طبق روایتی شیطان به دنبال ابراهیم علیه السلام به راه افتاد. وقتی که به محل جمره اول رسید حضرت با هفت سنگ او را از خود راند و هنگامی که به محل جمره دوم رسید مجدداً شیطان را مشاهده کرد. این بار هم با هفت سنگ او را رد کرد و در جمره سوم هم این عمل تکرار شد. (۲) لحظه حساس فرارسید. پدری مهربان یگانه فرزند خودش را بر زمین خواباند و کارد را به حرکت درآورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذاشت اما کارد برنده و تیز در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذاشت. ابراهیم در حیرت فرو رفت. بار دیگر کارد را به حرکت درآورد اما ندا آمد: یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا.

هنگامی که ابراهیم از عهده امتحان به خوبی برآمد جبرئیل از روی تعجب گفت: «اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ»، سپس اسماعیل گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ». آنگاه ابراهیم گفت: «اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ». (۳) طبق بعضی از روایات، فلسفه استحباب تکبیرهای بعد از چند نماز، از همین‌جا نشأت گرفته است. همچنان که از بعضی روایات دیگر استفاده می‌شود که فلسفه نام‌گذاری سرزمین منا به این اسم، به خاطر این بود که وقتی حضرت از عهده امتحان بر آمد، جبرئیل به او گفت:

هر چه می‌خواهی از پروردگارت تمنّا کن؛ «فتمنّی إبراهیم فی نفسه أن یجعل‌اللّه مکان ابنه إسماعیل کبشاً یأمره بذبحه فداء له فأعطی مناه». (۴) چنان‌که در ذیل آیات مورد بحث هم به

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۲۰

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیات و در المنثور ج ۵ ص ۲۸۰

۳- نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۲۰ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۴۱

۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۰

ص: ۲۸

همین مطلب اشاره شده است؛ وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیم.

پس حج اجمالًا در زمان حضرت ابراهیم تشریع شده بود، اگر چه چگونگی مناسک آن برای ما مشخص نیست ولی این مقدار مسلّم است که طواف و قربانی و رمی وجود داشته است. (۱) آیا خواب پیامبران حجت است؟

سخن در مورد «خواب» بسیار است. آنچه که در اینجا لازم است بدان توجه شود، این است که خواب‌های انبیا هرگز خواب شیطانی نیست بلکه نوعی ارتباط با خداست، چراکه ارتباط انبیا با مصدر وحی به چند صورت ممکن است؛ یکی از آن راه‌ها، خواب است. ازاین‌رو در خواب‌های آن‌ها هیچ‌گونه خطایی رخ نمی‌دهد بلکه همانند چیزی است که در بیداری می‌بینند.

ذبیح چه کسی بود؟

مفسران شیعه و برخی از محققان اهل سنت بر این باورند که ذبیح، حضرت اسماعیل بوده، اما در مقابل، گروهی قائلند که ذبیح اسحاق بوده است.

دلایل قول اول:

۱. ظاهر سیاق آیات دلالت دارد «ذبیح» اسماعیل بوده؛ زیرا که خداوند متعال بعد از آیات مورد بحث فرموده است: وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِینَ. (۲) همچنان که امام صادق علیه السلام برای اثبات ذبیح بودن اسماعیل، به همین ظاهر تمسک کرده است؛ در کتاب «من لا یحضره الفقیه آمده است:

«سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام عَنِ الذَّبِیحِ مَنْ کَانَ؟ فَقَالَ: إِسْمَاعِیلُ علیه السلام لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَکَرَ قِصَّتَهُ فِی کِتَابِهِ، ثُمَّ قَالَ وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ». (۳) ۲. روایات زیاد و معتبری در منابع اسلامی نقل شده که ذبیح اسماعیل است؛ از جمله «عن أبی جعفر علیه السلام قال: سألته عن صاحب الذبح، فقال إسماعیل علیه السلام». (۴) در حدیث معتبری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَنَا بن الذَّبِیحَین» (۵) از آنجاکه

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۹۷ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۳۴

۲- صافات: ۱۱۲

۳- نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۲۴

۴- نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۲۲

۵- مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۵۳

ص: ۲۹

حضرت محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل می‌باشد، مراد از ذبیحین حضرت اسماعیل و پدرش عبداللّه خواهد بود.

۳. مرحوم طبرسی برای اثبات مطلب، به آیه دیگری تمسک جسته است؛ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ (۱)

در این آیه، خداوند به ابراهیم دو چیز را بشارت داد؛ یکی اسحاق و دیگری فرزندی از اسحاق به نام یعقوب و این بشارت چگونه با امر به ذبح اسحاق سازگار است. (۲) معنای این آیه چنین است: اسحاق می‌ماند و از او یعقوب به دنیا می‌آید و حال آن‌که آیه مربوط به ذبح می‌گوید: ذبیح نمی‌ماند، پس ذبیح غیر از اسحاق است.

۴. به یقین، کودکی که به همراه هاجر به مکه برده شد و در ساختن کعبه پدر را یاری کرد و برنامه حج را با او انجام داد، حضرت اسماعیل بود و ظاهراً ذبیح هم همین اسماعیل بوده است. حتی بعضی قائلند که اسحاق اصلًا به مکه نرفته است (۳) تا این جریان برای او پیش آمده باشد.

اما در مقابل، از بعضی روایات استفاده می‌شود که ذبیح اسحاق بوده است؛ مانند:

فی الکافی، عدّةٌ مِنْ أَصْحابِنا: قالَ أَبُو الْحَسَن علیه السلام «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ خَیْراً مِنَ الضَّأْنِ لَفَدَی بِهِ إِسْحَاقَ» (۴) و فی المجمع روی انه اسحاق. (۵) اگر در زمان حضرت ابراهیم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله طاغوت‌ها و بت‌ها بی‌جان بودند، اما امروز جان دارند و به قول حضرت امام قدس سره احیاگرِ حج ابراهیمی، این‌ها از آن‌ها بدتر و خطرناک‌ترند.

این روایات، اولًا مخالف ظاهر آیه است؛ هانگونه‌که امام صادق علیه السلام به ظاهر آیه اشاره کردند. ثانیاً تعداد این روایات در مقابل روایاتی که دلالت دارند ذبیح حضرت اسماعیل است بسیار کمتر می‌باشد. ثالثاً این قول نه‌تنها مخالف کتاب است، بلکه موافق با تورات می‌باشد، (۶) که اهل کتاب ذبیح را اسحاق می‌دانند. از آنجاکه اهل کتاب خود را از نسل اسحاق دانسته‌اند، ازاین‌رو سعی دارند این امتیاز را نصیب خود کنند. بنابراین، احتمال دارد که این دسته از روایات، از قبیل اسرائیلیات باشد.

۱- هود: ۷۱

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۳

۳- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۳

۴- نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۲۴

۵- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۳

۶- تورات، سفر تکوین.

ص: ۳۰

مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» پاسخ دیگری داده‌اند و آن این‌که: به فرض صحت روایات اسحاق، باید گفت: ذبیح اسماعیل بود. اما اسحاق آرزو کرد ای کاش مانند برادرش اسماعیل بود و در برابر آن امتحان صبر می‌کرد. به خاطر این آرزو ثواب برادرش را به او دادند؛ «فَسَمَّاهُ بَیْنَ مَلَائِکَتِهِ ذَبِیحاً لِتَمَنِّیهِ لِذَلِکَ» (۱) ۱۲- مبانی حج ابراهیمی

مراد از حج ابراهیمی، همان حج واقعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافت مردم را جهت انجام آن دعوت عمومی کند؛ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ. (۲) همان حجی که دو پیامبر بزرگ الهی مأمور شدند ساحت قدس کعبه را از هرگونه مظاهر شرک و کفر پاک‌سازی کنند تا طواف کنندگان و زائران خانه خدا مراسم حج را صحیح و کامل به انجام رسانند؛ وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (۳)

حجی که هدف از آن زنده کردن اصل توحید و یکتاپرستی و زدودن هرگونه بت و بت‌پرستی و مظاهر شرک و کفر است؛ وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ .... (۴) از این رو در کنار خانه خدا دست به دعا برداشت و در حق خود و ذرّیه‌اش دعا کرد؛ وَاجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ. (۵) و به عبارت بهتر، فلسفه حج ابراهیمی فلسفه توحید در تمام ابعاد زندگی است که نخستین گام در راه آن، مبارزه با هرگونه شرک و کفر است و حضرت ابراهیم هم در این راستا با هرچه غیر خدا بود، در سخن و عمل مبارزه کرد و برای اثبات توحید، مأمور شد کانون بی‌نظیر توحید را بازسازی کند. حج ابراهیمی همان حجی است که برای قوام جامعه بشری تأسیس شده است؛ جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ. (۶) حجّی که در آن، هرگونه منافع جوامع مسلمین؛ اعم از مادی و معنوی و نیز اجتماعی و سیاسی تأمین گردد؛ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ ... لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ. (۷) و از سوی دیگر، فلسفه حج ابراهیمی، دیدن صاحب خانه (بَیْتِیَ) (۸) و اجابت به دعوتی است که ابراهیم نموده و آمدن نزد ابراهیم (یَأْتُوکَ) (۹) و رسیدن به نکاتی است که ابراهیم رسیده و دیدن اموری‌است‌که ابراهیم شاهد بوده وهمچون ابراهیم آماده قیام در برابر بت

۱- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۰؛ صافی، ج ۴، صص ۲۷۶ و ۲۷۷

۲- حج: ۲۷

۳- بقره: ۱۲۵

۴- حج: ۲۶

۵- ابراهیم: ۳۵

۶- مائده: ۹۷

۷- حج: ۲۸

۸- بقره: ۱۲۵ و حج: ۲۶

۹- حج: ۲۷

ص: ۳۱

وبت‌پرستان و سرکشان شدن است. از این رو، قرآن تعبیر به «یَأْتُوکَ» آورده و جایی را در کنار خانه‌اش به نام مقام ابراهیم علیه السلام قرار داده است تا مردم به او اقتدا کنند؛ وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی. (۱) اگر در زمان حضرت ابراهیم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله طاغوت‌ها و بت‌ها بی‌جان بودند، اما امروز جان دارند و به قول حضرت امام قدس سره احیاگرِ حج ابراهیمی، این‌ها از آن‌ها بدتر و خطرناک‌ترند.

اگر در عصر رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله ساحت قدس کعبه و حج، از هرگونه مظاهر شرک و کفر پاک‌سازی شد و در سال نهم هجرت به وسیله نماینده رسمی پیامبرخدا، در مراسم باشکوه حج از بت و بت‌پرستان و مشرکان اعلان برائت و بیزاری شد، اما با کمال تأسف بعد از مدتی به‌وسیله استکبار و ایادی‌اش و هرکس که به گونه‌ای منافعش از طریق انجام مراسم صحیح حج به خطر می‌افتاد، مورد تحریف واقع شد و تبدیل به یک مراسم خشک و بی‌روح گردید. تا این‌که پس از چهارده قرن، فرزند پاکی از تبار ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله در ایران اسلامی کمر همّت بر احیای حج واقعی بست و در سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌هایش، حجّ واقعی را به مسلمانان جهان شناساند و از حج موجود، تعبیر به «حجّ آمریکایی» کرد که فقط یک سفر سیاحتی و انجام صورت ظاهری اعمال حج بوده است که کاری به مبانی و اهداف حج از نظر بنیانگذاران آن ندارند و اعلان فرمود که: حج بی‌برائت حج نیست و حج ابراهیمی همان حج محمدی است که نماینده رسمی آن حضرت در مراسم حج اعلان برائت و بیزاری از شرک و کفر کرد.

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۳۲

همان حجی که در آن روح برادری و برابری حاکمیت داشته و هر نوع تبعیض و امتیازطلبی نفی گشته است. همان حجی که پاسخ‌گوی فریادهای مظلومانه فلسطین و بوسنی و کشمیر و الجزایر و ... است. همان حجی که مشکلات یک سال مسلمین را بررسی و درصدد رفع آن برآید.

همان حجی که برای قیام تأسیس شده، آن هم قیام ناس برای ناس، قیام بر ضدّ مستکبران و جباران عالم، همان حجی که بُعد سیاسی آن کمتر از بعد عبادی‌اش نیست، بلکه سیاستش عین عبادت است.

حجی که کانون معارف الهی است که از آن، محتوای سیاست اسلام را در تمام زوایای زندگی باید جستجو نمود. همان حجی که در ادامه بت شکنی‌های ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله است و اعلان برائت در آن تأسی از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و متابعت از اوامر خداست. همان حجی که در آن باید حقوق مسلمانان و محرومان را از ظالمین ستاند.

همان حجی که لبیک آن، لبیک به حق‌تعالی و فریاد لا ـ بر همه طاغوت‌ها و طاغوت‌چه‌هاست. همان حجی که در آن رمی از شیاطین و در رأس آنها شیطان بزرگ می‌شود تا حج خلیل‌اللّه و حبیب‌اللّه و ولی‌اللّه اعظم حضرت مهدی (عج) بجا آورده شود و الّا در حق ما گفته می‌شود: «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ».

همان حجی که برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه تأسیس شده است.

همان حجی که سفرش سفر الی‌اللّه و گردش در خانه‌اش، نشان‌دهنده این است که به غیر از خدا، گرد دیگری نگردید.

همان حجی که بسان قرآن است و همه از آن بهره‌مند می‌شوند ولی اندیشمندان و غواصان و دردآشنایان امت اسلامی، اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرورفتن در احکام و سیاست‌های اجتماعی آن نترسند، از صدف این دریا گوهر هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند کرد و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد سیراب خواهند شد. اما حجی که انسان را به خدا نزدیک نکند و رذایل نفسانی را نزداید، حجی که جواب‌گوی فریادهای مظلومانه نباشد، حجی که بی‌روح و بی‌تحرک و بی‌وحدت و بی‌برائت باشد و هدم کفر و شرک از آن برنیاید و فقط یک سفر تفریحی- تجارتی و انجام یک‌سلسله اعمال‌خشک وبی‌حاصل وبی‌ثمرباشد، حج ابراهیمی- محمدی صلی الله علیه و آله نخواهدبود. (۱)

۱- با استفاده از رهنمودهای حضرت امام خمینی قدس سره احیاگر حج ابراهیمی- محمدی صلی الله علیه و آله.

ص: ۳۳

پی‌نوشت‌ها

ص: ۳۴

ص: ۳۵

ص: ۳۶

ص: ۳۷

حج در ادب عرفانی (۲)

محمد شجاعی

یکی ازکتاب‌های مشهور عرفانی به‌زبان فارسی «تذکرهٔ الأولیاء»، نوشته «عطار نیشابوری» شاعر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. عطار در سال ۵۳۷، در «کدکن» یا «شادیاخ» از کناره‌های نیشابور دیده به جهان گشود و در سال ۶۲۷ در نیشابور به دست یکی از سپاهیان مغول به قتل رسید و در همان شهر به خاک سپرده شد.

کتاب «تذکرهٔالأولیا» شرح حال ۹۷ تن از عارفان بزرگ‌است‌که در دوجلد تألیف یافته. با این‌که این کتاب شرح حال عرفاست و عطار درمقدمه آن وعده داده درباره انبیا و صحابه واهل‌بیت کتاب دیگری بنویسد، اما به خاطر ارادت وی به‌اهل‌بیت، کتاب را باشرح‌حال امام‌صادق علیه السلام آغاز و با شرح‌حال امام‌باقر علیه السلام به‌پایان برده وعلت را تبرّک به‌نام‌آنان بیان‌کرده‌است.

وی در باب نخست کتاب، در شرح حال امام جعفر صادق علیه السلام می گوید:

«آغاز کنیم به توفیق‌اللّه تعالی از مقامات امام جعفر صادق علیه السلام

ذکر ابن محمد باقر علیه السلام، آن سلطان ملّت مصطفوی، آن برهان حجّت نبوی، آن عامل صدّیق، آن عالم تحقیق، آن میوه دل اولیا، آن جگر گوشه انبیا، آن ناقد علی، آن وارث نبی، آن عارف عاشق، جعفر الصادق علیه السلام، گفته

ص: ۳۸

بودیم که اگر ذکر انبیا و صحابه و اهل‌بیت کنیم، کتابی جداگانه باید ساخت، این کتاب شرح اولیاست که بعد از ایشان بوده‌اند، امّا به سبب تبرّک، به صادق ابتدا کنیم که او نیز بعد از ایشان بوده است و چون از اهل بیت بوده و سخن طریقت او بیشتر گفته است و روایت از وی بیشتر آمده است، کلمه‌ای چند از آنِ او بیاوریم که ایشان همه یکی‌اند چون ذکر او کرده شود از آنِ همه بود ...

در جمله علوم و اشارات و عبارات، بی تکلّف به کمال بود و قدوه جمله مشایخ بود و اعتماد همه بر وی بود و مقتدای مطلق بود، هم الهیان را شیخ بود و هم محمّدیان را امام و هم اهل ذوق را پیش‌رو و هم اهل عشق را پیشوا، هم عُبّاد را مقدّم، هم زهّاد را مکرّم، هم صاحب تصنیف حقایق، هم در لطایفِ تفسیر و اسرارِ تنزیل بی‌نظیر بود و از باقر علیه السلام بسیار سخن نقل کرده است و ... آن می‌دانم که هرکه به محمد صلی الله علیه و آله ایمان دارد و به فرزندانش ندارد، به محمد ایمان ندارد تا به حدّی که شافعی در دوستی اهل بیت تا به حدّی بوده است که به رفضش نسبت کردند و محبوس کردند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت این است:

لَوْ کان رَفْضاً حبُّ آلِ محمدٍ فلْیَشهدِ الثَّقَلانِ أنّی رافِضُ

که فرموده است؛ یعنی اگر دوستی آل محمد رفض است، گو جمله جنّ و انس گواهی دهید به رفض من.» (۱) عطار نیشابوری خاتمه کتاب را نیز به جهت تبرّک، به شرح حال امام محمد باقر علیه السلام اختصاص داده است:

«ذکر امام محمد باقر علیه السلام آن حجّت اهل معاملت، آن برهان ارباب مشاهدت، آن امام اولاد نبی، آن گزیده احفاد علی، آن صاحب باطن و ظاهر، ابو جعفر محمد باقر به‌حکم آن‌که ابتدای این طایفه، از جعفر صادق کرده شد که از فرزندان مصطفی است- علیه الصلاهٔ والسلام- ختم این طایفه هم بر ایشان کرده می‌آید. گویند که کُنْیت او ابو عبداللَّه بود و او را باقر خواندندی. مخصوص بود به دقایق علوم و لطایف اشارت و او را کرامات مشهور است به آیات باهر و براهین زاهر ... به جهت تبرّک ختم کتاب را ذکر او کردیم؛ رضی‌اللَّه عنه و عن أسلافه وحشرنااللَّه مع أجداده و معه، آمین یا ربّ العالمین و صلّی‌اللَّه علی خیر خلقه محمد و آله أجمعین و نجّنا برحمتک یا أرحم الراحمین.» (۲) نگارنده پس از مطالعه این کتاب، مباحث مربوط به حج را از آن انتخاب و

۱- تذکرهٔ الاولیاء، در شرح حال امام جعفر صادق علیه السلام، باب اول، صص ۹ و ۱۰

۲- تذکرهٔ الاولیاء، در شرح حال امام محمد باقر علیه السلام، باب ۹۷، صص ۳۳۹ و ۳۴۰

ص: ۳۹

موضوع‌بندی کرده و هر موضوع را تا آنجاکه لازم بود توضیح داده‌است؛ به‌گونه‌ای‌که خواننده می‌تواند نظریه کلّی و جزئی عرفا را راجع به حج بداند و آن‌را تجزیه و تحلیل و در آخر قضاوت کند:

جایگاه حج نزد عرفا

برگزاری مراسم حج نزد عارفان جایگاه ویژه‌ای دارد و شاید نتوان عارف بزرگی را یافت که بارها حج نگزارده و مجاورت خانه خدا را برنگزیده باشد. آنان مقید بودند که این مراسم را با شور و حال به جا آورند و گاه برای انجام این مراسم آنچنان با تأنّی و همراه با عبادت حرکت می‌کردند که سفر آنان چند سال طول می‌کشید و برخی از آنان بیان می‌کردند که خانه خدا کاخ پادشاه دنیا نیست که ملاک فقط رسیدن باشد، بلکه چگونگی و کیفیت حضور و با ادب و احترام رسیدن مهم است.

درباره بایزید بسطامی گفته‌اند:

«دوازده سال روزگار شد تا به کعبه رسید که در هر مصلّی گاهی سجّاده باز می‌افکند و دو رکعت نماز می‌کرد، می‌رفت و می‌گفت: این دهلیز پادشاه دنیا نیست که به یک بار بدین‌جا بر توان دوید، پس به کعبه رفت و آن سال به مدینه نشد، گفت ادب نبود او را تبع این زیارت داشتن، (۱) آن را جداگانه احرام کنم، باز آمد سال دیگر جداگانه از سر بادیه احرام گرفت و در راه در شهری شد، خلقی عظیم تبع او گشتند.» (۲) و درباره ابراهیم ادهم نیز گویند که چهارده سال در قطع بادیه کرد که همه راه در نماز و تضرّع بود تا به نزدیک مکه رسید ... (۳) و درباره احمد نصر نقل است که شصت موقف ایستاده بود، بیشتر احرام از خراسان بسته بود. (۴) و درباره رابعه عدویه گفته‌اند: هفت سال به پهلو می‌گردید تا به عرفات رسید ... (۵) ابراهیم ادهم به وی گفت:

«ای رابعه، این چه شور و کار و بار است که در جهان افکنده‌ای؟! گفت: شور، من در جهان نه افکنده‌ام تو شور در جهان افکنده‌ای که چهارده سال درنگ کرده‌ای تا به خانه

۱- در روایت آمده که امام باقر علیه السلام فرمود: «ابْدَءُوا بِمَكَّةَ وَ اخْتِمُوا بِنَا» لذا تبع زیارت کعبه دانستن کاری درست وموجب کمال حج است که فرمودند: «مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ».

۲- تذکرة الاولیاء، در شرح حال بایزید بسطامی، باب ۱۴، ص ۱۳۶

۳- تذکرة الاولیاء، در شرح حال ابراهیم ادهم، باب ۱۱، ص ۹۰

۴- تذکرة الاولیاء، در شرح حال عتبة بن الغلام، باب ۸، ص ۶۲

۵- تذکرة الاولیاء، در شرح حال عتبة بن الغلام، باب ۸، ص ۶۲

ص: ۴۰

رسیده‌ای! گفت: آری، چهارده سال در نماز بادیه قطع کرده‌ام، گفت: تو در نماز قطع کرده‌ای من در نیاز.»

و گاهی عارف در طی مسیر اگر حال عارفانه خود را از دست می‌داد، همانجا می‌نشست تا آن را دوباره دریابد.

عطار، در شرح حال جنید بغدادی آورده است:

«نقل است که جنید گفت: جوانی را دیدم در بادیه زیر درخت مغیلان. گفتم: چه نشانده است تو را؟ گفت: حالی داشتم اینجا گم شد، ملازمت کرده‌ام تا باز یابم، گفت: به حج رفتم، چون باز گشتم همچنان نشسته بود. گفتم: سبب ملازمت چیست؟ گفت: آنچه می‌جستم اینجا باز یافتم، لاجرم اینجا را ملازمت کردم. جنید گفت: ندانم که کدام حال شریف‌تر از آن دو حال، ملازمت کردن در طلب حال یا ملازمت در یافت حال.» (۱) احترام حرم

آنان به مکه و کعبه احترام مخصوص می‌کردند و گاه در این سرزمین پای دراز نمی‌کردند و هنگام خواب، پشت بر زمین نمی‌نهادند. درباره ابو محمد جریری چنین آمده:

«نقل است که یک سال به مکه مقام کرد که نخفت و سخن نگفت و پشت باز ننهاد و پای دراز نکرد. ابوبکر کتّانی گفت: این چنین به چه توانستی کرد؟ گفت: صدق باطن، مرا بدان داشت تا ظاهر مرا قوّت کرد.» (۲) و درباره ابوبکر کتّانی آمده است:

«سی سال در حرم به زیر ناودان نشسته بود که در این سی سال، در شبانه روزی یک بار طهارت تازه کردی و در این مدت خواب نکرد.» (۳) تکیه نکردن به توشه دیگران

برخی از عرفا بی آن‌که زاد و توشه‌ای با خود بردارند، به حج می‌رفتند و آن را نشانه توکّل می‌دانستند.

آنان از دیگران نیز توشه نمی‌گرفتند و آن را منافات با توکّل می‌دانستند. بُشر حافی شرط

۱- تذکرة الاولیاء، جنید بغدادی، باب ۴۳، ص ۱۲

۲- تذکرة الاولیاء، ابومحمد جریری، باب ۷۱، ص ۱۳۲

۳- تذکرة الاولیاء، ابوبکر کتّانی، باب ۶۹، ص ۱۱۹

ص: ۴۱

همراهی خود با حاجیان را سه چیز معرفی کرد:

* چیزی با خود برنداریم* از کسی چیزی درخواست نکنیم* اگرچیزی دادند نپذیریم.

عطار در ذکر حال بُشر حافی چنین می گوید:

«نقل است که گروهی بر بُشر آمدند که از شام آمده‌ایم، به حج می‌رویم، رغبت کنی با ما؟

گفت: به سه شرط؛ یکی آن‌که هیچ برنگیریم و هیچ نخواهیم و اگر چیزی‌مان بدهند نپذیریم. گفتند: ناخواستن و بر ناگرفتن توانیم امّا اگر فتوحی پدید آید نتوانیم که نگیریم.

گفت: شما توکّل بر زاد حاجیان کرده‌اید و این بیان آن سخن است که در جواب آن صوفی گفته است که اگر در دل کرده بودی که هرگز از خلق چیزی قبول نخواهم کرد، این توکّل بر خدای بودی.» (۱) آنان اگر درخواست چیز از دیگران را از ذهن می گذراندند، خود را در توکّل دروغگو به حساب می‌آوردند و سخت ملامت می کردند.

عطار در ذکر حال ابراهیم ادهم چنین می گوید:

«نقل است که یک بار در بادیه بر توکّل بودم، چند روز چیزی نیافتم، دوستی داشتم، گفتم:

اگر بر وی روم توکّلم باطل شود، در مسجد شدم و بر زبان براندم که «تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ، لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (۲) هاتفی آواز داد که سبحان آن خدایی که پاک گردانیده است روی زمین را از متوکّلان. گفتم: چرا؟ گفت: متوکّل که بود آن‌که برای لقمه‌ای که دوستی مجازی به وی دهد، راهی دراز در پیش گیرد و آنگاه گوید: «تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ»، دروغی را توکّل نام کرده.» (۳) آنان در توکّل تا آنجا دقت می کردند که اتکا و وابستگی به یک خوردنی یا نوشیدنی را نیز خلاف توکّل می دانستند.

«از ابو سلیمان دارایی نقل است که گفت: مریدی دیدم به مکه هیچ نخوردی الّا آب زمزم.

گفتم: اگر این آب خشک شود چه خوری؟ پس برخاست و گفت که: جزاک‌اللّه خیراً مرا راه نمودی که چندین سال زمزم پرست بودم! این بگفت و برفت.» (۴)

۱- بشر حافی، باب ۱۲، ص ۱۱۰

۲- برگرفته از سوره فرقان، آیه ۵۸: وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیّ الّذی لا یَموت.

۳- ابراهیم ادهم، باب ۱۱، ص ۹۹

۴- باب ۲۳، ابو سلیمان دارایی، ص ۲۳۱

ص: ۴۲

تکیه نکردن به دلو و رَسَن

آنان حتی استفاده از دلو و ریسمان را جهت آب کشیدن از چاه روا نمی‌دانستند و آن را خلاف توکّل می‌شمردند. ابو عبداللَّه محمدبن خفیف گفت:

«در ابتدا خواستم که به حج روم، چون به بغداد رسیدم چندان پندار در سر من بود که به دیدن جنید نرفتم. چون به بادیه فرو شدم، رسنی و دلوی داشتم، تشنه شدم، چاهی دیدم که آهویی از وی آب می‌خورد، چون به سرِ چاه رفتم، آب به زیر چاه رفت. گفتم: خداوندا! عبداللَّه را قدر از این آهو کمتر است؟! آوازی شنیدم که: این آهو، دلو و رسن نداشت و اعتماد او بر ما بود. وقتم خوش شد، دلو و رسن بینداختم و روانه شدم، آوازی شنیدم که یا عبداللَّه، ما تو را تجربت می‌کردیم تا چون صبر می‌کنی بازگرد و آب خور.

بازگشتم، آب بر لب چاه آمده بود، وضو ساختم و آب خوردم و برفتم، تا به مدینه، حاجتم هیچ به آب نبود. به سبب طهارت چون بازگشتم، به بغداد رسیدم. روز آدینه به جامع شدم. جنید را چشم بر من افتاد، گفت: اگر صبر کردتی آب از زیر قَدَمت برآمدی.» (۱)

تکیه نکردن به دینار و درهم

آنان در سفر حج، بر داشتنِ دینار و درهم و سیم و ذهب؛ یعنی نقره و طلا را، جهت بیع، خلاف توکّل می‌دانستند.

گروهی بر بُشر آمدند که از شام آمده‌ایم، به حج می‌رویم، رغبت کنی با ما؟ گفت: به سه شرط؛ یکی آن‌که هیچ برنگیریم و هیچ نخواهیم و اگر چیزی‌مان بدهند نپذیریم

درباره ابراهیم ادهم که پادشاهی و تخت و تاج را رها کرده و در سلک عرفا درآمده بود، نقل است که گفت:

«وقتی در بادیه، متوکّل می‌رفتم، سه روز چیزی نیافتم، ابلیس بیامد و گفت: پادشاهی و آن چندان نعمت بگذاشتی تا گرسنه به حج می‌روی، با تجمّل به حج هم توان شد که چندین رنج به تو نرسد. گفت: چون این سخن از وی بشنودم، به سر بالایی برفتم. گفتم: الهی،

۱- باب ۷۰، عبداللَّه محمد خفیف، ص ۱۲۶

ص: ۴۳

دشمن را بر دوست گماری تا مرا بسوزاند! مرا فریاد رس، که من این بادیه را به مدد تو قطع توانم کرد. آواز آمد که: یا ابراهیم، آنچه در جیب داری بیرون انداز تا آنچه در غیب است ما بیرون آوریم. دست در جیب کردم، چهار دانگ نقره بود که فراموش مانده بود، چون بینداختم، ابلیس از من برمید و قوتی از غیب پدید آمد.» (۱) در باره ابو حمزه خراسانی نقل است:

«یک بار متوکّل در بادیه شد و نذر کرد که از هیچ‌کس هیچ چیز نخواهد و به کس التفات نکند و برین نذر به‌سر برد، بی دلو و رسن و متوکّل وار مجرّد برفت. پاره‌ای سیم در جیب داشت که خواهرش بدو داده بود، ناگاه توکّل داد خود طلبید، گفت: شرم نداری، که آن‌که سقف آسمان را بی ستون نگاه دارد، معده تو را بی سیم پوشیده نگاه ندارد؟! پس آن سیم بینداخت.» (۲) تکیه نکردن به بانگ خروس

عرفا در تکیه نداشتن به غیر حق، دقتی وسواس گونه داشتند، تا جایی که پیدا کردن راه با صدای خروس را اتکا به غیر خدا قلمداد می‌کردند و آن را خلاف توکّل و حتی مستحق تنبیه می‌دانستند. درباره ابراهیم خواص نقل است که گفت:

«وقتی در بادیه راه گم کردم، بسی برفتم و راه نیافتم. همچنان چند شبانه روز به راه می‌رفتم تا آخر آواز خروسی شنیدم. شاد گشتم و روی بدان جانب نهادم. آنجا شخصی دیدم، بدوید مرا قفایی بزد؛ چنان‌که رنجور شدم. گفتم: خداوندا! کسی که بر تو توکّل کند با وی این کنند؟! آوازی شنودم که تا تو توکّل بر ما داشتی عزیز بودی، اکنون توکّل بر آواز خروس کردی، اکنون آن قفا بدان خوردی.» (۳) بیرون نیاوردن خار مغیلان از پا

آنان در حین سفر، اگر خار مغیلان به پایشان فرو می‌رفت، آن را بیرون نمی‌آوردند و رهایی از آن را خلاف توکّل می‌شمردند. در باره احمد خضرویه نقل است که گفت:

«یک بار به بادیه بر توکّل به راه حج درآمدم، پاره‌ای برفتم، خار مغیلان در پایم شکست،

۱- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۱۰۳

۲- باب ۶۵، ابوحمزه خراسانی، ص ۱۱۳

۳- باب ۷۳، ابراهیم خواص، ص ۱۵۰

ص: ۴۴

بیرون نکردم، گفتم: توکّل باطل شود؛ همچنان می‌رفتم، پایم آماس گرفت، هم بیرون نکردم؛ همچنان لنگان لنگان به مکه رسیدم و حجّ بگزاردم و همچنان بازگشتم و جمله راه از وی چیزی بیرون می‌آمد و من به رنجی تمام می‌رفتم. مردمان بدیدند و آن خار از پایم بیرون کردند. پایم مجروح شد. روی به بسطام نهادم، به نزدیک بایزید درآمدم، بایزید را چشم بر من افتاد. تبسّمی بکرد و گفت: آن اشکیل که بر پایت نهادند، چه کردی؟ گفتم اختیار خویش به اختیار او بگذاشتم. شیخ گفت: ای مشرك! اختیارِ من می‌گویی؟! یعنی تو را نیز وجودی و اختیاری هست؟ این شرك نبود؟!» (۱) تکیه نکردن به همنشینی با خضر علیه السلام

عارفان، گاه از همنشینی با خضر علیه السلام دوری می‌جستند، چون می‌ترسیدند که خلاف توکّل و اعتماد بر دون حق باشد. در شرح حال ابراهیم خواص آمده است:

« (از وی) پرسیدند از حقیقت ایمان. گفت: اکنون این جواب ندارم، از آن‌که هر چه گویم عبارت بود مرا، باید که به معاملت جواب گویم، اما من قصد مکه دارم و تو نیز بر این عزمی. در این راه با من صحبت دار تا جواب مسأله خود بیابی. مرد گفت: چنان کردم.

چون به بادیه فرو رفتیم، هر روز دو قرص و دو شربت آب پدید آمدی؛ یکی به من دادی و یکی خود را نگه داشتی، تا روزی در میان بادیه پیری به ما رسید، چون خواص را بدید از اسب فرود آمد و یکدیگر را بپرسیدند و زمانی سخن گفتند. پیر برنشست و بازگشت.

گفتم: ای شیخ، این پیر که بود؟ گفت: جواب سؤال تو گفتم. گفتم: چگونه؟ گفت: آن خضر علیه السلام بود. از من صحبت خواست، من اجابت نکردم، ترسیدم که توکّل برخیزد و اعتمادم بر دونِ حق پدید آید.» (۲) پذیرش امداد غیبی

باآن‌که ابراهیم خواص از بیم اتکا به‌غیر حق، از همنشینی با خضر می‌ترسید، اما در دو جا یاری و راهنمایی غیر منتظره را پذیرفت. عطار در باره وی آورده است:

«وقتی دربادیه راه گم‌کردم، شخصی دیدم فراز آمد و سلام‌کرد وگفت: تو راه گم کرده‌ای؟

۱- باب ۳۳، احمد خضرویه، ص ۲۹۰

۲- باب ۷۳، ابراهیم خواص، ص ۱۴۹

ص: ۴۵

گفتم: بلی، گفت راه به تو بنمایم و گامی چند برفت از پیش، و از چشم ناپدید شد.

بنگرستم بر شاه راه بودم، پس از آن، دیگر راه گم نکردم. در سفر گرسنگی و تشنگی‌ام نبود.» (۱) عطار درباره وی گفته است: «وقتی در سفری بودم، تشنه شدم؛ چنانکه از تشنگی بیفتادم! یکی را دیدم که آب بر روی من همی زد، چشم باز کردم، مردی را دیدم نیکو روی بر اسبی، خنک مرا آب داد و گفت:

در پسِ من نشین و من به‌حجاز بودم، چون اندکی از روز بگذشت، مراگفت: چه می‌بینی؟

گفتم: مدینه. گفت: فرو آی و پیغامبر علیه السلام را از من سلام کن.» (۲) مرگ عارفانه یا حج خونین

بسیار اتفاق می‌افتاد که زائران در هنگام سفر، گاه از شدّت ناملایمات، گاه به خاطر گم کردن راه و تمام شدن آذوقه و گاه به خاطر بیماری و گرسنگی و تشنگی می‌مردند و همان‌جا دفن می‌شدند و گاهی مرگ آنان به خاطر شدّت حضور و لذّت قرب به پروردگار بود که بیشتر در «میقات»، که مکان احرام و لبیک گفتن است، اتفاق می‌افتاد. آنان این مرگ را «مرگ سرخ» و این حج را «حج خونین» نام می‌نهادند. در باره ابراهیم ادهم گفته‌اند:

«در بادیه که می‌رفت، گفت: به ذات‌العِرق رسیدم، هفتاد مرقّع پوش را دیدم جان بداده و خون از بینی و گوش ایشان روان شده. گرد آن قوم برآمدم؛ یکی را رمقی هنوز مانده بود.

پرسیدم که: ای جوانمرد، این چه حالت است؟ گفت: ای پسر ادهم، عَلَیکَ بِالْماء وَالْمِحْراب، (۳) دور دور مرو که مهجور گردی و نزدیک نزدیک میا که رنجور گردی. کس مبادا که بر بساط سلاطین گستاخی کند. بترس از دوستی که حاجیان را چون کافران روم می‌کشد و با حاجیان غزا می‌کند. بدان که ما قومی بودیم صوفی، قدم به توکّل در بادیه نهادیم و عزم کردیم که سخن نگوییم و جز از خداوند اندیشه نکنیم و حرکت و سکون از بهر او کنیم و به غیری التفات ننماییم، چون بادیه گذاره کردیم و به احرام‌گاه رسیدیم، خضر علیه السلام به ما رسید، سلام کردیم و او سلام را جواب داد، شاد شدیم، گفتیم: الحمد للّه که سفر برومند آمد و طالب به مطلوب پیوست که چنین شخصی به استقبال ما آمد. حالی به جان‌های ما ندا کردند که ای کذّابان و مدّعیان، قولتان و عهدتان این بود؟! مرا فراموش

۱- باب ۷۳، ابراهیم خواص، ص ۱۵۲

۲- باب ۷۳، ابراهیم خواص، ص ۱۴۹

۳- ملازم وضو و نماز باش

ص: ۴۶

کردید و به غیر من مشغول گشتید؟! بروید که تا من به غرامت، جان شما به غارت نبرم و به تیغ غیرت، خونِ شما نریزم، با شما صلح نکنم. این جوانمردان را که می‌بینی همه سوختگان این بازخواست‌اند. هلا، ای ابراهیم، تو نیز سر این داری. پای در نه و الّا دور شو. ابراهیم حیران و سرگردانِ آن سخن شد. گفت: گفتم: تو را چرا رها کردند؟ گفت:

گفتند: ایشان پخته‌اند تو هنوز خامی. ساعتی جان کن تا تو نیز پخته شوی. چون پخته شدی تو نیز از پی درآیی. این بگفت و او نیز جان بداد.» (۱)

خون ریز بود همیشه در کشور ما جان عود بود همیشه در مجمر ما

داری سرِ ما وگرنه دور از برِ ما ما دوست کُشیم و تو نداری سرِ ما

دریای خون

درباره رابعه نقل است که در سفر دوم حجّ خود گفت:

«یا ربّ العزّهٔ، نقطه فقر می‌خواهم. ندا آمد: حدیث فقر با تو نتوان گفت و لکن برنگر.

رابعه برنگریست، دریایی خون دید در هوا ایستاده، هاتفی آواز داد که این همه، آب دیده عاشقان ماست که به طلب وصال ما آمدند که همه در منزلگاه اول فرو شدند که نام و نشان ایشان در دو عالم از هیچ مقام برنیامد.» (۲) اخلاق حج گزار

حج گزارانی که اهل معرفت بودند و با شناخت، به این سفر الهی دست می‌زدند، دارای ویژگی‌هایی بودند که آن‌ها را از سایر افراد متمایز می‌کرد؛ از جمله:

پرهیز از غرور

عرفا بسیار مواظب بودند که در این سفر معنوی و الهی دچار غرور کاذب و ناخالصی نشوند و اگر احساس غرور می‌کردند، به نفس خود هشدار می‌دادند که از این‌گونه تصوّرات ناروا و خطورات باطل دوری گزینند:

«بوالحسن مزیّن گفت: به‌بادیه فروشدم، بی‌زاد و راحله، چون به کنار حوضی رسیدم، بنشستم و با خود گفتم: بادیه بریدم بی‌زاد و راحله؛ یکی را دیدم که بانگ بر من زد که: ای

۱- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۸۸

۲- تذکرهٔ الاولیاء، ابوعلی جرجانی، باب ۶۸، صص ۶۲ و ۶۳

ص: ۴۷

حجّام، لا تحدّثْ نفسک بالاباطیل، نگاه کردم کتّانی را دیدم، توبه کردم و به خدای بازگشتم.» (۱) آنان برای گریز از غرور، گاهی خودشکنی می‌کردند و کاری می‌کردند که مردم به آنان بدبین شوند و از گردشان پراکنده شوند؛ چنانکه ابراهیم ادهم خود را ناشناس جلوه داد و او را زندیق خواند، مردم نیز در حالی که او را نمی‌شناختند. به وی سیلی زدند.

عطار نیشابوری در تذکرهٔ الاولیا، در شرح حال ابراهیم ادهم می‌گوید:

«نقل است که چهارده سال در قطع بادیه کرد که همه راه، در نماز و تضرّع بود تا به نزدیک مکه رسید، پیران حرم خبر یافتند، همه به استقبال او بیرون آمدند، او خویشتن در پیش قافله انداخت تا کسی او را نشناسد، خادمان از پیش برفتند، ابراهیم را بدیدند در پیش قافله می‌آمد، او را ندیده بودند، ندانستند، چون بدو رسیدند، گفتند: ابراهیم ادهم نزدیک رسیده است که مشایخ حرم به استقبال او بیرون آمده‌اند، ابراهیم گفت که چه می‌خواهید از آن زندیق؟! ایشان در حالی سیلی در او بستند گفتند: مشایخ مکه به استقبال او می‌شوند تو او را زندیق می‌گویی؟! گفت: من می‌گویم زندیق اوست چون از او درگذشتند، ابراهیم روی به خود کرد و گفت: هان! می‌خواستی که مشایخ به استقبال تو آیند، باری سیلی چند بخوردی، الحمد للّٰه‌که به کام خودت بدیدم. پس در مکه ساکن شد رفیقانش پدید آمدند و او از کسب دست خود خوردی، درودگری کردی.» (۲) بی اعتنایی به ستمگران

آنان به خاطر زهد و دوری از دنیا، به پادشاهان و ستمگران نیز بی اعتنا بودند و به آنان توجهی نداشتند. عطار نیشابوری در ذکر حال فضیل عیاض نقل می‌کند که هارون الرشید در سفر مکه شبی به وزیر خود فضل برمکی گفت: «مرا بر مردی بَر که مرا به من بنماید» او ابتدا وی را به خانه سفیان بن عُیَیْنه برد. سفیان گفت: «مرا خبر بایست کرد تا خود بیامدمی» هارون گفت: «این آن مرد نیست که من می‌طلبم» فضل برمکی او را در پیش فضیل عیاض برد، هارون پس از مکالمات طولانی و شنیدن پند و اندرزهای وی گفت: «آوه، ای رجل هوا! این چه مردی است! مَلِکَ بر حقیقت فضیل است و صولت او عظیم است و حقارت دنیا در چشم او بسیار». (۳)

۱- باب ۶۹، ابوبکر کتّانی، ۱۲۰

۲- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۸۹

۳- تذکرهٔ الاولیا، رابعهٔ العدویّهٔ، باب ۹، ص ۷۸

ص: ۴۸

استفاده نکردن از خدمات رفاهی پادشاهان در حج

عرفا از خدمات عمومی و امکانات رفاهی پادشاهان جهت آسایش حجاج بیت‌اللَّه‌الحرام نیز استفاده نمی‌کردند. درباره ابراهیم ادهم چنین آمده:

«نقل است که چندین حج پیاده بکرد، از چاه زمزم آب برنکشید. گفت زیرا که دلو و رسنِ آن از مال سلطان خریده بودند!» (۱)

نقل است که (ابراهیم ادهم) چندین حج پیاده بکرد، از چاه زمزم آب برنکشید. گفت: زیرا که دلو و رسنِ آن از مال سلطان خریده بودند!

آنان حتی از میوه‌ای که زمین آن متعلق به لشکریان و اطرافیان سلاطین بود بهره نمی‌بردند. در باره ابراهیم ادهم آورده‌اند:

«گفت: از میوه مکه چهل سال است تا نخورده‌ام و اگر نه، در حال نزع بودمی، خبر نکردمی و از بهر آن نخورد که لشکریان بعضی از آن زمین‌های مکه خریده بودند.» (۲) همراهی با خانواده

در گذشته، سفرهایی مانند جهاد و حج. چون پرخطر و طولانی بود، عرفا یا خانواده خود را همراه می‌بردند و یا اگر تنهایشان می‌گذاشتند به او پیشنهاد طلاق و رهایی می‌دادند تا در غیاب آن‌ها هر تصمیمی که می‌خواهند بگیرند و بدین وسیله حقشان ضایع نشود. عطار در شرح حال فضیل عیاض آورده است:

«زن را گفت: ای زن، من قصد خانه خدا دارم اگر خواهی تا پای تو گشاده کنم. زن گفت:

من هرگز از تو جدا نروم و هرجا که تو باشی با تو باشم. پس برفتند تا به مکه رسیدند، حق تعالی راه بر ایشان آسان گردانید و آنجا مجاور گشت.» (۳) دعا

دعا سخن عاشقانه بنده با خداست. حرف دل آفریده با آفریدگار است. بیانی بی‌آداب و ترتیب و برآمده از دلِ تنگ و راز و نیاز صمیمانه نیازمند با بی‌نیاز است و اگر این رابطه

۱- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۹۶

۲- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۹۶

۳- باب ۷۲، حسین منصور حلاج، ص ۱۳۶

ص: ۴۹

عاشقانه در کنار خانه یار و حریم دوست باشد دلپذیرتر است.

دعا در طواف

کعبه و هنگام طواف، مکان و زمانی مناسب جهت توبه و راز و نیاز اهل دل با پروردگار است. عرفا در این موقعیت برای حاجات مادی و معنوی خود دعا می‌کردند. ابو یعقوب نهرجوری گفت:

«مردی یک چشم را دیدم در طواف که می‌گفت: أعوذُ بِکَ مِنْکَ، پناه می‌جویم از تو به تو، گفتند: این چه دعاست؟! گفت: روزی نظری کردم به یکی که در نظرم خوش آمد، طپانچه از هوا درآمد و بر این یک چشم من زد که بدو نگرسته بودم. آوازی شنیدم که: نگرستنی طپانچه‌ای اگر زیادت دیدی زیادت کردیمی و اگر نگری خوری.» (۱) حلقه در کعبه

حلقه در کعبه از مکان‌هایی است که مردم آن را می‌گرفتند و با خدای خود راز و نیاز می‌کردند. عطار نیشابوری در ذکر حال ابراهیم ادهم آورده است:

«نقل است که ابراهیم گفت: شب‌ها فرصت می‌جستم تا کعبه را خالی یابم از طواف و حاجتی خواهم، هیچ فرصت نمی‌یافتم، تا شبی بارانی عظیم می‌آمد، برفتم و فرصت را غنیمت شمردم تا چنان شد که کعبه ماند و من، طوافی کردم و دست در حلقه زدم و عصمت خواستم از گناه، ندایی شنیدم که عصمت می‌خواهی تو از گناه! همه خلق از من همین می‌خواهند، اگر همه را عصمت دهم دریاهای غفّاری و غفوری و رحمانی و رحیمی من کجا شود؟! پس گفتم: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی، ندایی شنودم که از همه جهان با ما سخن گویی و سخن خود گویی، آن به که سخن تو دیگران گویند.» (۲) نصیحت هنگام طواف

در اهمیت خیرخواهی برای بندگان خدا و پند و اندرز به آنان، همین بس که عرفا در حین طواف، از انجام آن کوتاهی نمی‌کردند و آن را مخالف شأن طواف نمی‌دانستند. تذکرة الأولیا در ذکر حال ابراهیم ادهم آورده است:

۱- باب ۵۳، ابویعقوب فهرجوری، ص ۸۱

۲- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۹۲

ص: ۵۰

«احمد خضرویه گفت: ابراهیم (ادهم) مردی را در طواف گفت: درجه صالحان نیابی تا از شش عقبه نگذری؛ یکی آن‌که درِ نعمت بر خود ببندی و درِ محنت بر خود بگشایی و درِ عزّ ببندی و درِ ذلّ بگشایی و درِ خواب ببندی و درِ بیداری بگشایی و درِ توانگری ببندی و درِ درویشی بگشایی و درِ امل ببندی و درِ اجل و درِ آراسته بودن و درِ ساختگی کردن مرگ بگشایی.» (۱) ختم قرآن در طواف

ختم قرآن در طواف، از کارهایی بوده که عرفا انجام می‌دادند. عطار در شرح حال ابوبکر کتّانی آورده است:

«او را چراغ حرم گفتند و در مکه مجاور بود تا وقت وفات و اول شب تا آخر نماز کردی و قرآن ختم کردی و در طواف دوازده‌هزار ختم قرآن کرده بود.» (۲) دعا در حجر الأسود

حجر الأسود رکنی است که حاجی وقتی به آن می‌رسد مستحب است آن را ببوسد یا استلام کند و اگر نتواند، به آن اشاره کند و بگوید: «أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ»؛ «امانتم را ادا کردم و پیمانم را بستم تا شاهد بر وفای به پیمانم باشی.»

یکی از عرفا هنگام طواف هر بار که به آن می‌رسید دعا می‌کرد:

«نقل است که گفت: شبی طواف گاه خالی یافتم، طواف می‌کردم و هربار که به حجرالأسود می‌رسیدم، دعا می‌کردم و می‌گفتم: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حالًا وَ صِفَةً لا أَتَغَيَّرُ مِنْهُ؛ بار خدایا! مرا حالی و صفتی روزی کن که از آن نگردم! یک روز از میان کعبه آوازی شنیدم که یا ابوالحسین، می‌خواهی که با ما برابری کنی؟! ماییم که از صفت خود برنگردیم، امّا بندگان گردان داریم تا ربوبیّت از عبودیّت پیدا گردد. ماییم که بر یک صفتیم، صفت آدمی گردان است.» (۳) دعا در ملتزَم

ملتزم از مکان‌هایی است که اهل معرفت در آنجا به دعا و تضرع و زاری می‌پرداختند و حاجات خود را از خدا طلب می‌کردند. عطار در ذکر حال ابو یعقوب نهرجوری آورده است:

۱- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۱۰۱

۲- باب ۶۹، ابوبکر کتّانی، ص ۱۱۹

۳- باب ۴۶، ابوالحسین نوری، ص ۵۲

ص: ۵۱

«نقل است که یکی او را گفت: در دل خود سختی می‌یابم و با فلان کس مشورت کردم مرا روزه فرمود، چنان کردم، زایل نشد و با فلان گفتم، سفر فرمود، کردم زایل نشد. او گفت: ایشان خطا کردند طریق تو آن است که در آن ساعت که خلق بخسبند به ملتزم روی و تضرّع و زاری کنی و بگویی خداوندا! در کار خود متحیّرم، مرا دست‌گیر، آن مرد گفت: چنان کردم زایل شد.» (۱) دعا در عرفات

عرفات سرزمینی است که حجاج در حج واجب، از ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب همان روز، در آنجا وقوف می‌کنند و به مناجات و راز و نیاز عاشقانه با محبوب می‌پردازند.

آنان این نیم روز روحانی و معنوی را با تضرّع و زاری، خاشعانه به بارگاه احدیت و درخواست آمرزش و مغفرت از او با شناخت و معرفت سپری می‌کنند و هنگام غروب آفتاب سیل آسا به سوی مشعر می‌روند. عطار در شرح حال فضیل عیاض آورده است:

«نقل است که یک روز به عرفات ایستاده بود، آن همه خلق می‌گریستند با چندان تضرّع و زاری و گریستن و خواهش کردن. گفت: ای سبحان‌اللّه، اگر چندین مردم به یک بار به نزدیک مردی شوند و از وی یک دانگ سیم خواهند، چه گویید؟ آن همه مردم را نومید کند؟ آن مرد گفت: نه، گفت: بر خداوند تعالی آمرزش همه آسان‌تر است از آن‌که بر آن مرد دانگی سیم که بدهد، که او اکرم الأکرمین است. امید آن است که همه را آمرزیده گرداند. در عرفات شبانگاه از او پرسیدند که حال این مردمان چون می‌بینی؟ گفت: همه آمرزیده‌اند. اگر من در میان ایشان نه امی. گفتند: چون است که ما هیچ ترسنده نمی‌بینم؟

گفت: اگر شما ترسنده بودی ترسگاران از شما پوشیده نبودندی که ترسنده را نبیند مگر ترسنده و ماتم زده ماتم زدگان را تواند دید. گفتند: مرد در کدام وقت در دوستی حق به غایت رسد؟ گفت: چون منع و عطا هر دو بر او یکسان شوند به غایت محبت رسیده است.» (۲) منصور حلاج نیز از کسانی است که در صحرای عرفات سر بر تلّ ریگ نهاد و با ندای «یَا دَلِیلَ الْمُتَحَیِّرِین» به مناجات با پروردگار عزیز و پاک پرداخت. عطار درباره او آورده است:

«پس در عرفات گفت: یَا دَلِیلَ الْمُتَحَیِّرِین و چون دید که هرکس دعا کردند، او نیز سر بر

۱- باب ۵۳، ابویعقوب نهرجوری، ص ۸۰

۲- باب ۹، رابعهٔ العدویه، ص ۷۹

ص: ۵۲

تلّ ریگ نهاد و نظاره می‌کرد، چون همه بازگشتند، نفسی بزد گفت: پادشاها! عزیزا! پاکت دانم، پاکت گویم از همه تسبیح مسبّحان و از همه تهلیل مهلّلان و از همه پندار صاحب پنداران. الهی تو می‌دانی که عاجزم از مواضع شکر، تو به جای من شکر کن خود را، که شکر آن است و بس.» (۱) دعا در مسجد خَیف

مسجد خَیف در سرزمین منا است و منا مکانی است که حجاج سه روز در آنجا به سر می‌برند. در روز عید قربان به رمی جمره عقبه، قربانی و سر تراشی می‌پردازند و در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی حجه در آنجا به شیطان‌های سه‌گانه سنگ می‌زنند و شب‌ها را بیتوته می‌کنند. بسیاری از حجاج، بیتوته و عبادات خود را در آن مسجد انجام می‌دهند.

عطار نیشابوری در تذکرهٔ الأولیا در ذکر حال حسن بصری، داستان کسی را نقل می‌کند که در اثر گناهی، قرآن را فراموش کرد و سپس به مسجد خیف راهنمایی شد و در آنجا پیری در حق او دعا کرد و قرآن بر او گشاده شد:

«نقل است که ابو عمرو، امام القّراء، قرآن تعلیم کردی، ناگاه کودکی صاحب جمال بیامد که قرآن آموزد. ابو عمرو به نظر خیانت در وی نگریست! قرآن تمام، از ألف الحمد تا سین من الجنهٔ والناس فراموش کرد. آتشی در وی افتاد و بی‌قرار شد و به نزدیک حسن بصری رفت و حال باز گفت و زار بگریست. گفت: ای خواجه، چنین کار پیش آمد و همه قرآن فراموش کردم. حسن از آن کار اندوهگن شد و گفت: اکنون وقت حجّ است، برو و حجّ بگزار، چون فارغ شوی به مسجد خَیف رو که پیری بینی در محراب نشسته، وقت بر وی تباه مکن، بگذار تا خالی شود، پس با او بگوی تا دعا کند. بو عمرو همچنان کرد و در گوشه مسجد بنشست، پیری با هیبت دید خلقی به گرد او نشسته ... ابو عمرو گفت: من پیش او رفتم و سلام کردم. گفتم: اللَّه، اللَّه، مرا فریاد رس و حال باز گفتم. پیر غمناک شد و به دنبال چشم در آسمان نگاه کرد، هنوز سر در پیش نیاورده بود که قرآن بر من گشاده شد. بو عمرو گفت: من از شادی در پایش افتادم.» (۲)

۱- باب ۷۲، حسین منصور حلاج، ص ۱۳۹

۲- باب ۳، حسن بصری، ص ۳۲

ص: ۵۳

دعا بر کوه ابو قبیس

کوه ابو قبیس روبه‌روی کعبه و نزدیک کوه صفا قرار دارد و از کوه‌های دیگر مکه مشهورتر است و حوادث فراوانی از زمان آفرینش زمین تا صدر اسلام و پس از آن به خود دیده است. (۱) در گذشته بر روی این کوه مسجدی به نام مسجد «شق القمر» یا «بلال» وجود داشته که هم اکنون تخریب و به جای آن کاخ پادشاهی ساخته‌اند.

عطار نیشابوری، در تذکرهٔ الاولیا، حکایت جالبی از فضیل عیاض نقل کرده که وی هنگام مرگ به همسر خود وصیت کرد تا به آنجا رود و در حق دختران خود دعا کند و او چنین کرد و دعایش مستجاب شد. ضمناً از این حکایت دانسته می‌شود که کوه ابو قبیس در صدر اسلام نیز محل مناجات و گریه و راز و نیاز با پروردگار بوده است:

«نقل است که فضیل عیاض چون اجلش نزدیک آمد، دو دختر داشت؛ عیال را وصیّت کرد که چون من بمیرم، این دختران را برگیر و بر کوه بو قبیس بر رو و روی سوی آسمان کن و بگوی که خداوندا! فضیل مرا وصیّتی کرد و گفت تا من زنده بودم این زینهاریان را به طاقت خویش می‌داشتم، چون مرا به زندان گور محبوس گردانیدی، زینهاریان را باز دادم، چون فضیل را دفن کردند، عیالش همچنان کرد که او گفته بود.

بر سر کوه شد و دخترکان را آنجا برد و مناجات کرد و بسی بگریست و نوحه آغاز کرد. همان ساعت امیر یمن با دو پسر خود آنجا بگذشت، ایشان را دید با گریستن و زاری، گفت: شما از کجایید؟ آن زن حال بر گفت. امیر گفت: این دختران را به این پسران خویش دادم هر یکی را ده هزار دینار کاوین کردم تو بدین بسنده کردی؟ گفت:

کردم، در حال عماریها و فرش‌ها و دیباها بساخت و ایشان را به یمن برد؛ مَنْ کانَ لِلَّهِ کانَ اللَّهُ لَهُ.» (۲) جبل الرحمه

جبل الرحمه یا کوه رحمت، که در سرزمین عرفات واقع شده، خواسته یکی از عرفا با امدادی آسمانی، که به آن «کرامت» گویند، به اجابت رسیده است.

تذکرهٔ الأولیا در شرح حال ابو القاسم نصر آبادی آورده است:

۱- نک: حج در آیینه شعر فارسی، اثر نگارنده.

۲- تذکرهٔ الاولیاء، ابراهیم ادهم، باب ۱۱، ص ۸۵

ص: ۵۴

«نقل‌است که یک‌بار بر جبل‌الرحمه تب گرفت، گرمای سخت بود؛ چنانکه گرمای حجاز بود. دوستی از دوستان که در عجم او را خدمت‌کرده بود به‌بالین شیخ آمد، او را دید درآن گرما گرفتار آمده و تبی سخت گرفته، گفت: شیخا! هیچ حاجت داری؟ گفت: شربت آب سردم می‌باید. مرد این سخن بشنود، حیران بماند، دانست که در گرمای حجاز این یافت نخواهد شد. از آنجا بازگشت و در اندیشه بود، انایی در دست داشت، چون بر راه برفت میغی بر آمد، در حال ژاله، باریدن گرفت، مرد دانست که این کرامت شیخ است، آن ژاله در پیش مرد جمع می‌شد و مرد در اناء می‌کرد تا پر شد، به نزدیک شیخ آمد، گفت: از کجا آوردی در چنین گرمایی؟ مرد واقعه برگفت، شیخ از آن سخن در نفس خویش تفاوتی یافت که این کرامت است. گفت: ای نفس، چنان‌که هستی، هستی، آب سردت می‌باید با آتش گرم نسازی. پس مرد را گفت: مقصود تو حاصل شد، برگرد و آب را ببر که من از آن آب نخواهم خورد، مرد آن آب را ببرد.» (۱) نگرانی‌های حج‌گزار

یکی از نگرانی‌ها و تشویش‌های عمده عارفان در این سفر معنوی این بوده است که مبادا حج در آنان تحوّل ایجاد نکند و آنان را از آلودگی نرهاند و تنها دستاورد این سفر معنوی به هدر دادن مال و رنج سفر باشد. درباره فضیل عیاض نقل است که گفت:

«بسا مردا که به مَبرَز (۲) رود و پاک بیرون آید و بسا مردا که در کعبه رود و پلید بیرون آید.» (۳) (جوانی) گفت: من ترسا بودم، خواستم تا به‌تلبیس، خود را در کعبه اندازم تا جمال کعبه را بینم. هاتفی آواز داد: تَدْخُلُ بَيْتَ الْحَبِيب وَ فِي قَلْبِكَ مُعادات الْحَبِيب؟!؛ روا داری که در خانه دوست آیی و دل پر از دشمنیِ دوست؟!

دغدغه دیگر آنان این بوده که مبادا هنوز این لیاقت را پیدا نکرده باشند که در حریم دوست پا نهند و چگونه کسی که در دل با دوست دشمنی می‌کند، می‌تواند وارد خانه او شود؟

از عبداللّه مبارک نقل است که گفت:

«در مکه جوانی دیدم صاحب جمال، که قصد کرد که در کعبه رود، ناگاه بی‌هوش شد و

۱- باب ۹۳، ابوالقاسم نصرآبادی، ص ۳۱۳

۲- آبریزگاه، مستراح

۳- باب ۱۰، فُضیل عیاض، ص ۸۳

ص: ۵۵

بیفتاد. پیش او رفتم، جوان شهادت آورد. گفتم: ای جوان، تو را چه حال افتاد؟ گفت: من ترسا بودم، خواستم تا به‌تلبیس، خود را در کعبه اندازم تا جمال کعبه را بینم. هاتفی آواز داد: تَدْخُلُ بَیْتَ الْحَبیب وَ فِی قَلْبِکَ مُعادات الْحَبِیب؟!؛ روا داری که در خانه دوست آیی و دل پر از دشمنِی دوست؟! (۱) یکی از نگرانی‌های بانوان زائر در گذشته، همیشه این بوده که مبادا این سفر پر مشقت و طاقت‌فرسا را طی کنند اما زمانی که به مکه می‌رسند به خاطر عذر زنانه، نتوانند وارد مسجدالحرام شوند و خانه خدا را طواف کنند؛ چنان‌که رابعه با این مشکل روبه‌رو شد و او آن را بر بی‌لیاقتی خود حمل کرد و آن را هشداری از جانب پروردگار دانست که هنوز به دولت عاشقان خدا و مقام وصال نرسیده و در مقام اول فرو مانده است:

«رابعه گفت: یا ربّ العزّه، یکی از دولت ایشان (عاشقان خدا) به من نمای در وقت عذر زنانش پدید آمد، هاتفی آواز داد که مقام اول ایشان است که هفت سال به پهلو می‌روند تا در راه ما کلوخی را زیارت کنند، چون نزدیک آن کلوخ رسند، هم به علت ایشان راه به‌کلیّت بر ایشان فرو بندند. رابعه تافته شد، گفت: خداوندا! مرا در خانه خود می‌نگذاری و نه در خانه خویشم می‌گذاری یا مرا در خانه خویش بگذار یا در مکه به خانه خودم آر، سر به خانه فرو نمی‌آوردم تو را می‌خواستم، اکنون شایستگی خانه تو ندارم! این بگفت و بازگشت.» (۲) عرفا تا پایان اعمال در اضطراب به سر می‌بردند که آیا حج آنان پذیرفته شده یا نه. عطار در شرح حال رابعه می‌گوید:

«رفت و حجّ بگزارد و زار بگریست. گفت: ای بار خدای، تو هم بر حج وعده نیکو داده‌ای و هم بر مصیبت، اکنون اگر حجّ پذیرفته‌ای ثواب حجّم کو، اگر نپذیرفته‌ای، این بزرگ مصیبتی است، ثواب مصیبتم کو.» (۳) لبیک عارفانه در میقات

«میقات» مکانی است که مناسک حج و عمره از آنجا آغاز می‌شود. حاجی در آنجا لباس سفید احرام می‌پوشد. نیت می‌کند و لبیک می‌گوید و با گفتن لبیک محرم می‌شود. او با

۱- باب ۱۵، عبداللّه مبارک، ص ۱۸۴

۲- باب ۸، ص ۶۳

۳- باب ۸، ص ۶۲

ص: ۵۶

لباس سفیدِ احرام به حضور دوست می‌رسد و وارد حرم امن یار می‌شود. اهل دل و اهل معرفت از میقات به سادگی نمی‌گذرند. سرسری و با شتاب لبیک نمی‌گویند، بلکه زمان پیش از لبیک را طولانی می‌کنند. حضور قلب پیدا می‌کنند. به اندیشه فرو می‌روند که از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند؟ چگونه جسارت بورزند و بگویند: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ ...»؛ دعوت تو را اجابت کردم، خدایا! فرمان تو را پذیرفتم، اضطراب سراسر وجودم را فرا می‌گیرد، ترس و هراس از چشم‌ها نمایان است، ضربان قلب تندتر می‌زند، دانه‌های اشک از گونه‌ها به زمین می‌ریزد، دست‌ها می‌لرزد، زبان به لکنت می‌افتد، صدا می‌شکند، بغض‌ها در گلو فرو می‌رود.

آیا لبیک مرا جوابی هست؟ آیا اجازه حضور و اذن دخول می‌دهند؟ یا می‌گویند «لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیکَ» تو سزاوار پاسخ نیستی و شایستگی یاری نداری. تو در برون چه کردی که درون خانه آیی؟ تو اشتباه آمده‌ای. نابه‌هنگام آمده‌ای. تو هنوز خامی و پخته نشده‌ای. تو هنوز ناقصی و کامل نشده‌ای تا اهلیّت و قابلیت حضور بیابی.

سفیان بن عیینه حالت لبیک امام سجاد را اینگونه وصف می‌کند:

«زمانی که حضرت سجاد احرام بست و بر شترش نشست، رنگش زرد شد و بدنش به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید، به او گفتند چرا لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم پروردگار در جوابم بگوید: لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیکَ؛ تو سزاوار پاسخ نیستی و قابلیّت یاری نداری. آنگاه پس از گفتن لبیک غش کرد و از شتر به زمین افتاد و پیوسته این حالت بر او عارض می‌شد تا آن که حج را به پایان برد.» (۱) عطار در تذکرة الاولیا لبیک مالک دینار را چنین وصف می‌کند:

«جعفر سلیمان گفت: با مالک به مکه بودم، چون لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لبّیک ... گفتن گرفت، بیفتاد و هوش از وی برفت. با خود آمد، گفتم: سبب افتادن چه بود؟ گفت: چون لبیک گفتم، ترسیدم که نباید که جواب آید که لا لَبَّیْکَ‌اللّه لا لَبَّیْکَ.» (۲)کسی که به این درجه از معرفت برسد و از خوف لا لَبَّیْکَ، توان و جرأت لبیک گفتن را نداشته باشد، بالاتر از او کسی نیست. عطار در ذکر حال فضیل عیاض آورده است:

«گفتند چه گویی در کسی که خواهد که لبیک گوید و زهره ندارد گفتن، از بیم آن‌که نباید

۱- عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۵

۲- باب ۴، مالک دینار، ص ۴۶

ص: ۵۷

که گویند لا لَبَّیْکَ، گفت: امید چنان می‌دارم که در آن موقف، هر که خود را چنین بیند، هیچ لبیک گوی ورای او نبود.» (۱) مال شبهه‌ناک

مصرف مال شبهه‌ناک در حج، از عواملی است که خداوند حج زائر را نمی‌پذیرد و در جواب لبّیک او لالبّیک می گوید. (۲) درباره ابو سلیمان دارایی آورده‌اند که:

«احمد حواری گفت: ابو سلیمان! در وقت احرام لبیک نگفتی. گفت: حق تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که ظالمان امّت خود را بگوی تا مرا یاد نکنند که هرکه ظالم بود و مرا یاد کند، من او را به لعنت یاد کنم. پس گفت: شنیده‌ام که هرکه نفقه حج از مال شبهت کند، آنگاه گوید: لبیک، او را گویند: لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیکَ حَتّی تَرُدَّ ما فِی یَدَیک.» (۳) مصرف مال حلال نزد عرفا مقیاس مردی است. ابراهیم ادهم گفت:

«هیچ کس در نیافت پایگاه مردان به نماز و روزه و غزو و حج، مگر بدان که بدانست که در حلق خویش چه در می‌آرد.» (۴) آنچه بر حج اولویت دارد

در بخش‌های گذشته دیدیم که حج نزد عارفان از چه جایگاه ویژه و اهمیت خاصی برخوردار است، با این حال، گاهی وضعیتی پیش می‌آمد که حج در درجه دوم اهمیت قرار می گرفت.

رسیدگی به مستمندان و قرض داران

در نزد عرفا، یکی از اعمالی که بر حج ترجیح دارد رسیدگی به حال بی نوایان و قرض‌داران است. عطار در ذکر حال بشر حافی این چنین می گوید:

«نقل است که یکی با بُشر مشاورت کرد که دو هزار درم دارم حلال، می‌خواهم که به حج شوم. گفت: تو به تماشا می‌روی، اگر برای رضای خدای می‌روی برو وام کسی بگزار یا

۱- باب ۱۰، فضیل عیاض، ص ۸۱

۲- در کتاب وافی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِذَا اكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى، نُودِيَ لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ وَ إِنْ كَانَ مِنْ حِلِّهِ، فَلَبَّى، نُودِيَ لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ» هرکس مالی را از راه حرام به دست آورد و با آن حج گزارد و لبیک گوید، پاسخ می‌شنود: تو سزاوار جواب نیستی و تو شایستگی یاری نداری و اگر از راه حلال به دست آورد و لبیک گوید، پاسخ می‌شنود: تو سزاوار جوابی و لیاقت یاری داری.

۳- باب ۲۳، سلیمان دارایی، ص ۲۳۰

۴- باب ۱۱، ابراهیم ادهم، ص ۹۴

ص: ۵۸

بده به یتیم و یا به مردی مُقلّ حال که آن راحت که به دل مسلمانی رسد، از صد حج اسلام پسندیده‌تر، گفت: رغبت حج بیشتر می‌بینم، گفت از آن‌که این مال‌ها نه از وجه نیکو به‌دست آورده‌ای، تا به ناوجوه خرج نکنی قرار نگیری.» (۱) وی همچنین در شرح حال بایزید بسطامی می‌گوید:

«نقل است که گفت: مردی در راه پیشم آمد، گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: به حج، گفت: چه داری؟ گفتم: دویست درم، گفت: بیا به من ده که صاحب عیالم و هفت بار گرد من در گرد، که حجّ تو این است. گفت: چنان کردم و بازگشتم.» (۲) درباره ابراهیم ادهم نیز آورده است:

«یک روز پسر خود را دید که یک دینار زر می‌سخت تا به کسی دهد، آن شوخ که در نقش درست زر بود باک می‌کرد. گفت: یا پسر، این تو را از ده حجّ و ده عمره فاضل‌تر.» (۳) در تذکرةالاولیا، خوابی عجیب و عبرت‌آور از عبداللّه مبارک نقل شده‌که حج غیر مقبول ششصد هزار حاجی به واسطه کار خیر علی‌بن موفّق، که به خانواده مستمندی رسیدگی کرده بود، پذیرفته شده است.

«نقل است که عبداللّه (مبارک) در حرم بود، یک سال از حج فارغ شده بود، ساعتی در خواب شد، به خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند؛ یکی از دیگری برسید که

۱- ص ۱۱۱

۲- باب ۱۴، ۱۳۹

۳- باب ۱۰، ص ۸۴

ص: ۵۹

امسال چند خلق آمده‌اند؟ یکی گفت: ششصد هزار، گفت: حج چند کس قبول کردند؟

گفت: از آن هیچ کس قبول نکردند. عبداللَّه گفت: چون این بشنیدم، اضطرابی در من پدید آمد. گفتم: این همه خلایق که از اطراف و اکناف جهان با چندین رنج و تعب مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، از راه‌های دور آمده و بیابان‌ها قطع کرده، این همه ضایع گردد، پس آن فرشته گفت: در دمشق کفشگری نام او علی‌بن موفّق است. او به حج نیامده است اما حج او (را) قبول است و همه را بدو بخشیدند و این جمله در کار او کردند. چون این بشنیدم، از خواب درآمدم و گفتم: به دمشق باید شد و آن شخص را زیارت باید کرد. پس به دمشق شدم و خانه آن شخص را طلب کردم و آواز دادم. شخصی بیرون آمد، گفتم: نام تو چیست؟ گفت: علی بن موفّق. گفتم: مرا با تو سخنی است. گفت: بگوی. گفتم: تو چه کار کنی؟ گفت: پاره دوزی می کنم. پس آن واقعه با او بگفتم.

گفت: نام تو چیست؟ گفتم:

عبداللَّه مبارک. نعره‌ای بزد و بیفتاد و از هوش بشد. چون به هوش آمد، گفتم: مرا از کار خود خبر ده. گفت: سی سال بود تا مرا آرزوی حج بود و از پاره دوزی سیصد و پنجاه درم جمع کردم. امسال قصد حج کردم تا بروم، روزی سرپوشیده‌ای که در خانه است، حامله بود، مگر از همسایه بوی طعامی می‌آمد، مرا گفت: برو و پاره‌ای بیار از آن طعام.

من رفتم به درِ خانه آن همسایه، آن حال خبر دادم، همسایه گریستن گرفت و گفت: بدان که سه شبانه روز بود که اطفال من هیچ نخورده بودند. امروز خری مرده دیدم، بار از وی جدا کردم و طعام ساختم، بر شما حلال نباشد. چون این بشنیدم، آتش در جان من افتاد، آن سیصد و پنجاه درم برداشتم و بدو دادم، گفتم: نفقه اطفال کن که حج ما این است. (۱) عبداللَّه گفت: صَدَقَ المَلَکُ فی الرؤیا و صدق المَلِکُ فی الحکم و القضا.» (۲) رعایت حق مادر

رعایت حق مادر و جلب رضایت او، از مواردی است که بر حج اولویت دارد.

درباره بو عثمان حیری نقل است:

«یکی از فرغانه عزم حج کرد. گذر بر نیشابور کرد و به خدمت بوعثمان شد. سلام کرد و جواب نداد. فرغانی با خود گفت: مسلمانی مسلمانی را سلام کند جواب ندهد! بوعثمان گفت که حج چنین کنند؟! که مادر را در بیماری بگذارند و بی رضای او بروند؟! گفت:

بازگشتم و تا مادر زنده بود توقّف کردم بعد از آن عزم حج کردم.» (۳)

۱- گفتنی است روایاتی که رسیدگی به امور درماندگان و فقیران را برتر از حج و بلکه چندین حج دانسته‌اند، درجایی است که حج مستحبی باشد. روشن است که انفاق جایگزین حج واجب نمی‌شود.

۲- باب ۱۵، عبداللَّه مبارک، ص ۱۸۱ و ۱۸۲

۳- تذکرهٔ الاولیا، ابوعثمان حیری، باب ۴۷، ص ۶۲

ص: ۶۰

عطار، در ذکر حال ابو حازم مکی نیز آورده است:

«بزرگی گفته است از مشایخ، که به نزدیک بو حازم درآمدم، وی را یافتم خفته، زمانی صبر کردم تا بیدار شد، گفت: در این ساعت پیغامبر را به خواب دیدم صلّی اللَّه علیه وسلّم که مرا به تو پیغام داد و گفت: حقّ مادر نگاه داشتن تو را بسی بهتر از حج کردن. باز گرد و رضای او طلب کن. من از آنجا بازگشتم و به مکه نرفتم، رحمهٔاللَّه علیه.» (۱) همچنین عطار، درباره ابو محمد مرتعش آورده است:

«نقل است که گفت: سیزده حج کردم به توکل، چون نگه کردم همه بر هوای نفس بود.

گفتند: چون دانستی؟ گفت: از آن‌که مادرم گفت: سبویی آب آر، بر من گران آمد، دانستم که آن حج بر شره شهوت بود و هوای نفس.» (۲) عطار درباره ابوبکر کتّانی هم اینگونه آورده است:

«در ابتدا دستوری از مادر خواست که به حج رود، گفت: چون در بادیه شدم، حالتی در من پدید آمد که موجب غسل بود، با خود گفتم: مگر به شرط نیامده‌ام؟! باز گشتم، چون به درِ خانه رسیدم، مادر در پس در نشسته بود به انتظار، من گفتم: ای مادر، نه اجازت داده بودی؟ گفت: بلی امّا خانه را بی تو نمی‌توانستم دید، تا تو رفته‌ای اینجا نشسته‌ام و نیّت کرده بودم تا باز نیایی برنخیزم. پس چون مادر وفات کرد، روی در بادیه نهادم.» (۳) دیدار مؤمن

دیدار مؤمن و رعایت حق او، مورد دیگری است که نزد عرفا از حج مستحبی برتر است.

عطار در شرح حال شیخ ابو الحسن خرقانی نقل کرده است که گفت:

«اگر مؤمن را زیارت کنی، باید که ثواب آن به صد حجّ پذیرفته ندهی، که زیارت مؤمن را ثواب بیشتر است از صد هزار دینار که به درویشان دهی، چون زیارت مؤمن کنی به اعتقاد گیری که خدای تعالی بر شما رحمت کرده است.» (۴) و اصولاً نزد عرفا «بنده خدا بودن» مقامی است که با هیچ چیز برابری نمی‌کند. در ذکر حال ابوالقاسم نصر آبادی آمده است که:

۱- تذکرهٔ الاولیا، شرح حال حبیب عجمی، باب ۶، ص ۵۶

۲- تذکرهٔ الاولیا، شرح حال محمد بن فضل، باب ۵۶، ص ۸۴

۳- باب ۶۹، ابوبکر کتانی، ص ۱۱۹

۴- باب ۷۹، شیخ ابوالحسن خرقانی، ص ۲۳۶

ص: ۶۱

«یک روز در حرم باد می‌جست و صبح در برابر کعبه نشسته بود، که جمله استار کعبه از آن باد در رقص آمده بود، شیخ را از آن حال وجد پیدا شد. از جای برجست و گفت: ای رعنا عروس سرافراز، که درمیان نشسته‌ای وخود را چون عروسی‌جلوه می‌دهی وچندین هزار خلق در زیر خار مغیلان به تشنگی و گرسنگی در اشتیاق جمال تو جان داده، این جلوه چیست؟! که اگر تو را یک بار بَیْتی گفت، مرا هفتاد بار عَبْدی گفت.» (۱) مبارزه با هوای نفس

مبارزه با هوای نفس نزد عرفا از حج بالاتر است. عطار، در ذکر حال محمدبن فضل بلخی آورده است که گفت:

«عجب دارم از آن که به هوای خود به خانه او رود و زیارت کند، چرا قدم بر هوای خود ننهد تا بدو رسد و به او دیدار کند؟!» (۲)

حاجیان، به قالب، گرد کعبه طواف کنند، بقا خواهند و اهل محبّت به قلوب گردند گردِ عرش، و لقا خواهند

آه کشیدن از فراق حج

آه کشیدن و سوختن از فراق حج و آرزوی وصال کعبه نزد عرفا، از حج بالاتر است.

درباره سفیان ثوری نقل است که:

«جوانی را حجّ فوت شده بود، آهی کرد! سفیان گفت: چهل حجّ کرده‌ام به تو دادم تو این آه به من دادی؟ گفت: دادم. آن شب به خواب دید که او را گفتند: سودی کردی که اگر به همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند.» (۳) و درباره عبداللّه مبارک نقل است که:

«روزی در دهه ذی‌حجّه به صحرا شد و از آرزوی حج می‌سوخت و گفت: اگر آن‌جا نِیَم باری بر فوت این حسرتی بخورم و اعمال ایشان به‌جای آرم که هرکه متابعت ایشان کند در آن اعمال که موی باز نکند و ناخن نچیند او را از ثواب حاجیان نصیب بود.» (۴)

۱- باب ۹۳، ابوالقاسم نصرآبادی، ص ۳۱۲ و ۳۱۳

۲- باب ۵۶، محمد بن فضل، ص ۸۸

۳- باب ۱۶، سفیان ثوری، ص ۱۱۹

۴- باب ۱۵، عبداللّه مبارک، ص ۱۸۱

ص: ۶۲

باطن اعمال

دیدگاه عارفان نسبت به آموزه‌های دینی، با دیگران تفاوت کلی دارد. آنان ظاهر اعمال را پوست و باطن آن را مغز می‌دانند و همیشه در پی مغز و لب آنند و از بیرون به درون می‌نگرند؛ مثلًا در باره نماز:

«یکی از مشایخ، حاتم (اصم) را پرسید که نماز چگونه کنی؟ گفت: چون وقت درآید وضوی ظاهر کنم و وضوی باطن کنم، گفت: ظاهر را به آب پاک کنم و باطن را به توبه و آنگاه به مسجد درآیم و مسجد حرام را مشاهده کنم و مقام ابراهیم را در میان دو ابروی خود بنهم و بهشت را بر راست خود و دوزخ بر چپ خود و صراط زیر قدم خود دارم و ملک‌الموت را پس پشت خود انگارم و دل را به خدای سپارم، آنگاه تکبیر بگویم با تعظیم و قیامی به حرمت و قرائتی با هیبت و سجودی با تضرّع و رکوعی با تواضع و جلوسی به حلم و سلامی به شکر بگویم، نماز من این چنین بود.» (۱) باطن حج

آنان در باره حج نیز بر این باورند که حج، ظاهری دارد و باطنی، ظاهر و پوست آن زیارت خانه است و باطن و مغز آن دیدن خدای خانه، جسم بر گِرد کعبه که در مسجدالحرام است می گردد و دل، خدای رحمان را که بر عرش‌است طواف می کند. بایزید بسطامی گفت:

«حاجیان به قالب گرد کعبه طواف کنند بقا خواهند و اهل محبّت به قلوب گردند گرد عرش و لقا خواهند.» (۲) به عبارت دیگر، هر که جمال کعبه می‌خواهد با جسم به سوی آن می‌رود و هر که قرب خدا را می‌خواهد با روح به سوی پروردگار می‌رود. درباره عمرو بن عثمان مکّی نقل است که:

«از حرم به عراق نامه‌ای نوشت؛ به جنید و جریری و شبلی که: بدانید شما که عزیزان و پیران عراقید، هر که را زمین حجاز و جمال کعبه باید، گویید: لَمْ تَکُونُوا بالِغِیهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلْأَنْفُسِ ... و هر که را بساط قرب و درگاه عزّت باید، گویید: لَمْ تَکُونُوا بَالِغِیهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ. (۳)

۱- باب ۷۲، حسین منصور حلاج، ص ۳۴۸

۲- باب ۱۴، بایزید بسطامی، ۱۶۴

۳- ابوالحسین نوری، باب ۴۶، ص ۳۸

ص: ۶۳

به سخن دیگر، اگر خداوند توانگران را به جهت استطاعت مالی به سوی خانه خود خوانده است، فقرا را به سوی خود دعوت کرده است. درباره عبداللَّه مبارک نقل است که:

«یک بار در بادیه می‌رفت و بر اشتری نشسته بود و به درویشی رسید و گفت: ای درویش، ما توانگرانیم، ما را خوانده‌اند، شما کجا می‌روید که طُفَیلید. درویش گفت: میزبان چون کریم بود، طفیلی را بهتر دارد. اگر شما را به خانه خویش خواند ما را به خود خواند.

عبداللَّه گفت: از ما توانگران وام خواست. درویش گفت: اگر از شما وام خواست برای ما خواست. عبداللَّه شرم زده شد و گفت: راست می گویی.» (۱) عرفا ربّ البیت را می‌طلبند نه بیت را. درباره رابعه نقل است که:

«وقتی دیگر به مکه می‌رفت، در میان راه کعبه را دید که به استقبال او آمد، رابعه گفت: مرا ربّ البیت می‌باید، بیت چه کنم؟! استقبال مرا از من تقرّب إلیّ شبراً تقرّبْتُ إلَیه ذراعاً می‌باید، کعبه را چه بینم؟! مرا استطاعت کعبه نیست، به جمال کعبه چه شادی نمایم؟» (۲) نزد عرفا، «در حق گم شدن»، مهم‌تر از «خانه دیدن» است. در ذکر حال بایزید بسطامی آمده است که:

«شیخ گفت: اول بار که به خانه رفتم، خانه دیدم، دوم بار که به خانه رفتم خداوند خانه دیدم، سوم بار نه خانه دیدم و نه خداوند خانه؛ یعنی در حق گم شدم که هیچ نمی‌دانستم که اگر می‌دیدم حق می‌دیدم.» (۳) عرفا می گویند هرکس برای خود قبله‌ای دارد و قبله جوانمردان و اهل دل خداست. از ابوالحسن خرقانی نقل است که گفت:

«قبله پنج است؛ کعبه است که قبله مؤمنان است و دیگر بیت المقدس که قبله پیغامبران و امّتان گذشته بوده است و بیت المعمور به آسمان که آنجا مجمع ملائکه است و چهارم عرش که قبله دعا است و جوانمردان را قبله خداست؛ ... فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ... (۴). (۵) مطالب فوق در متن زیر نیز تأکید شده است:

۱- باب ۱۵، عبداللَّه مبارک، ص ۱۸۰

۲- باب ۸، عُتبهٔ بن الغلام، ص ۶۳

۳- باب ۱۴، بایزید بسطامی، ص ۱۵۶

۴- بقره: ۱۱۵ «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ».

۵- باب ۷۹، شیخ ابوالحسن خَرَقانی، ص ۲۳۷

ص: ۶۴

«ابوالحسن خرقانی گفت: از خلقان بعض به کعبه طواف کنند و بعض به آسمان بیت‌المعمور و بعض به گِرد عرش و جوانمردان در یگانگی او طواف کنند.» (۱) عرفا با استناد به آیه: ... فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ..؛ همه جا را سرای دوست می‌دانند و هیچ کجا را از محبوب و معبود خالی نمی‌بینند.

پی‌نوشت‌ها

۱- باب ۷۹، شیخ ابوالحسن خرقانی، ۲۳۰

ص: ۶۵

ص: ۶۶

ص: ۶۷

دعاهای طواف

علی گودرزی

مقدمه

یکی از ارکان مهم حج «طواف» است و گویا حج در طواف تبلور می‌یابد. احرام، نیت و تلبیه مقدمه‌اند تا آمادگی حضور در طواف حاصل شود، گرچه خودِ طواف به منزله نماز است و عبادتِ عملی محسوب می‌شود، اما سرّ این همه، برای ارتباط پیدا کردن با خدا است و مهم آن است که در طواف- که شکوه و اوج این ارتباط را می‌تواند نشان دهد- چه چیزی باید گفت؟! مربیان و معلّمان از اولیای الهی، به ما آموخته‌اند که: چه بگوییم، خدا را چگونه یاد کنیم و چه حاجتی بخواهیم؟

اگر چه هرکسی می‌تواند هر نوع خواسته‌ای را در قالب دعای خود ساخته بیان کند و بدون واسطه و تعلیم، نیازهای خویش را مطرح نماید، اما اولیای خدا که به سرچشمه معارف الهی راه یافته‌اند، ما را در بر آوردن این نیاز، تنها نگذاشته‌اند و چون اسماء و اوصاف حق، مقام و منزلت خانه و صاحب خانه را دریافته‌اند، می‌توانند خدا را چنانکه شایسته است توصیف کنند و چون زبانی گویا و بیانی توانمند دارند، در قالب‌های مناسب و سبکی شیوا آن معانی را طرح کرده‌اند. آنان چون نیازهای انسان را می‌دانند، بر همگان می‌آموزند که چه چیزهایی را از خدا بخواهند. بنابراین، با خواندن دعاهای مأثوره:

اولًا، با معارف بلند دینی آشنا می‌شوند.

ثانیاً، زبان گفت وگو با خدا را فرا می‌گیرند.

ثالثاً، به خودشناسی و خودیابی نایل می‌شود و دردها و کمبودهای خود را از خداوند طلب می‌کند و این همه، در سایه خواندن دعاهای مأثوره از امامان علیهم السلام امکان‌پذیر است.

از آن‌جا که کعبه موازی «بیت المعمور» است و بیت المعمور در برابر عرش خدا است، (۱) بنابراین، می‌توان گفت که کعبه تنزل و

۱- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ط تهران، مکتبهٔ الاسلامیه، ج ۹، ب ۱، ح ۲ و ۶ و ۱۲

ص: ۶۸

تمثّل عرش و بیت المعمور است. پس اگر کسی به گونه‌ای شایسته کعبه را طواف کند، به بیت المعمور در عالم مثال صعود می کند و چنـان که وظـایف آن مرحله را هم ایفـا کرد به مقام عرش الهی بار می‌یابـد. (۱) آری، طواف کننـده را ذکری در خور این مقـام، لازم و بایسته است.

دعای طواف

از جمله ادعیه مأثوره وارده در طواف دعائی است به سند صحیح از امام صادق علیه السلام که کتب فقهی شیعه و ادعیه و زیارات و مناسک و احکام حـج فقهای متأخر آن را نقل کرده‌انـد، و چون کلمات آن ایجازی در حـد اعجاز دارد که با توجه به وقت محدود طواف با کلامی موجز سیری در حالات و انـدیشه و تاریـخ اولیاء بلند مرتبه بشـر دارد که گذشـته از آنکه هدف نخست آن ارتباط دادن انسان با خـداست ما را در جریان و پیونـد با اولیاء و معارف بلنـد انسانی قرار می‌دهـد و از آنجا که این دعا به نوع اجماعی در کتابهای دعا مذکور است و غالباً در طواف زبان ذاکران به آن مترنّم است به شرح فرازهای آن می‌پردازیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: بر گِرد خانه خدا هفت شوط طواف کن و در طواف بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یُمْشَی بِهِ عَلَی طَلَلِ الْمَاءِ کَمَا یُمْشَی بِهِ عَلَی جَدَدِ الْأَرْضِ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ. وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِکَتِکَ.

وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ مُوسَی مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا مَا أَحْبَبْتَ مِنَ الدُّعَاءِ ...» (۲).

«خـدایا! تو را به آن نامت می‌خوانم، که با آن، بر پشت دریاها راه می‌رونـد؛ همچنانکه با آن راه‌های زمینی را طی می کننـد و به آن نامی که عرش تو برای آن به اهتزاز در می‌آید و به آن نامت که گام‌های فرشتگانت از آن به لرزه می‌افتد.

۱- آیت اللَّه جوادی آملی، جرعه‌ای از صهبای حج، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰

۲- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ط تهران، مکتبهٔ الاسلامیه، ج ۹، ب ۲۰، ح ۱

ص: ۶۹

خدایا! تو را به آن نامت سوگند که موسی علیه السلام از سوی وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش دادی و محبتی از خویش بر او انداختی و به آن نامت می‌خوانم که با آن محمد صلی الله علیه و آله را و گذشته و آینده‌اش را بخشیدی و نعمت خویش را بر او تمام کردی. از تو می‌خواهم ... هر دعا و خواسته‌ای که دوست داری بگو.»

راز نام‌ها

در این دعا که خواندیم، خداوند را به اسامی و نام‌هایی خوانده و سوگند داده‌اند که موجب حل مشکلات و ظهور و بروز حوادث اعجاب‌انگیز شده‌اند و راز آن این است که هر یک از اسمای حسنای الهی، دارای سرّی است که در عالم هستی، ظهوری خاص دارد و پدیده‌های عالم تکوین، مظهری از آنها است، و ظهور موجودات مظهر و برخاسته از اسم ظاهر است و صورت تجلّیات اسماءاند.

و از آن‌جا که اولیای الهی، از راز و رمز نام‌های خدا و تأثیر آن‌ها در این جهان آگاهی دارند، هنگام دعا و استغاثه، خدا را با اسماء و صفات مناسب با آن خواسته، خوانده‌اند تا مقرون به اجابت شود و این معرفتی مهم است که شخص «داعی»، در مقام دعا، خواسته خود را بشناسد و اسم مناسب با آن را هم بشناسد، حق را با همان اسم که آن مقام اقتضا می‌کند بخواند. عارف آن است که بداند هر اسمی اقتضایی ویژه دارد و از همان اسم در همان اقتضا بهره جوید. لذا گفته‌اند:

«هرکس که دعایی می‌خواند و خواسته‌ای دارد، برای رسیدن به کمالات ثانوی، خدا را با اسمی را که تناسب با خواسته‌اش دارد، بخواند، که اگر چنین کند، دعایش مستجاب و برآورده می‌شود؛ ... ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ... فیض الهی، به حسب استعداد قابل است ...

استعداد و قابلیت، طلب نمی‌کند مگر آن چه را که مقتضی اسم است که بر آن تجلّی می‌نماید. حق در مقام تجلّی به این اسم، حاجت و مراد خواننده را می‌دهد. اگر «جاهلی» برای رفع جهل خدا را بخواند یا مریضی «یا رب» جاری نماید، حق را به اسم علیم و شافی خوانده‌اند. و فقیر حق را به اسم «مغنی» می‌خواند چون رافع فقر او، اسم مغنی است. این خود، اصلی در باب اسماء و صفات است.». (۱)

۱- دکتر سید جمال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۲۴۳

ص: ۷۰

گفتنی است اسرار اسماء الهی، برای کسی، جز اولیای الهی آشکار نیست و شایسته آن است که با دعاهای تعلیمی از ناحیه مقدسه آنان، خدا را بخوانیم و شاید این راز آن است که فرشتگان مقرّب نیز هنگام تنزل در این نشئه از عالم، پیامبران را تعلیم می‌دادند که چگونه و با چه نام‌هایی حق را بخوانند و ادعیه مأثوره از امامان معصوم چه ذخیره گرانبهایی است که این نیاز را بر می‌آورد.

ندای خضر علیه السلام

«اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یُمْشَی بِهِ عَلَی طَلَلِ الْمَاءِ ...».

«خدایا! تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن بر پشت دریاها راه می‌روند، هم‌چنانکه با آن راه‌های زمینی را طی می‌کنند.»

در منابع دینی، شخصی که چنین نامی به زبان آورده و این کار شگفت از او سرزده، حضرت خضر علیه السلام است. او در سنت اسلامی، از اولیا و در برخی منابع، از انبیا محسوب شده است. (۱) و طبق تأویل و تفسیر آیه کریمه: فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (۲)

خضر علیه السلام را از بندگان مورد رحمت خداوند، تعلیم یافته حق و مرشد و راهبر موسی علیه السلام شمرده‌اند، تا آنجا که عرفا او را مظهر و نماینده علم باطن و حقیقت، که خداوند به اولیایش می‌آموزد، دانسته‌اند. (۳)

۱- حاج شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ماده «خضر».

۲- کهف: ۶۵، «در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را، که رحمت خویش بر او ارزانی داشته و خود بدو دانش آموخته‌بودیم، بیافتند.»

۳- ابوالعلاء عفیفی، التعلیقات بر فصوص الحکم، ص ۳۵۰، چاپ تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰

ص: ۷۱

و در ادعیه دیگر، به نام خضر علیه السلام تصریح شده و آمده است که او عالم به چنین سرّی از اسمای الهی بوده؛ چنانکه در دعای شب عرفه آمده است:

«... وَ بِالاسْمِ الَّذِی مَشَی بِهِ الْخِضْرُ عَلَی قُلَلِ الْمَاءِ کَمَا مَشَی بِهِ عَلَی جِدَدِ الْأَرْضِ». (۱) «... خداوندا! تو را سوگند به آن نامی که خضر با آن بر گرده دریاها راه رفت؛ چنانکه بر جاده‌های زمین رفت.»

لذا در ادبیات عرفانی، خضر راهنمای گم گشتگان بیابان و کشتی شکستگان دریا است.

حافظ گفته است:

دریا و کوه در ره وش خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم

تو دستگیر شوی ای خضر پی خجسته که من پیاده می‌روم و همرهان سوارانند

و در دعایی که جبرئیل علیه السلام به پیامبر آموخت چنین آمده است:

«... وَ بِالاسْمِ الَّذِی مَشَی بِهِ الْخِضْرُ علیه السلام عَلَی الْمَاءِ فَلَمْ یُبْتَلَ قَدَماهُ ...» (۲) «... سوگند به نامی که خضر علیه السلام با آن بر روی آب می‌رود و پایش تر نمی‌شود ...»

و به همین تعبیر پیامبر بزرگوار اسلام در دعایی که به علی علیه السلام آموخت، از خضر علیه السلام یاد می‌کند. (۳) نامی که عرش و عرشیان را به اهتزاز در می‌آورد

«وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ ...» (۴) «به آن نامی که عرش تو برای آن به اهتزاز در می‌آید.»

عرش چیست؟

کلمه «عرش» که در مورد باری تعالی به‌کار رفته و منتسب به او- جلّ و علا- است، به

۱- إقبال الأعمال، ص ۳۲۵

۲- بحارالأنوار، ج ۹۲، ص ۳۷۱

۳- مجلسی، همان مدرک، ص ۲۲۲

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۳

ص: ۷۲

چند معنا آمده است:

الف: عرش یعنی ملک و پادشاهی خدا. (۱) ب: عرش که فرشتگان آن را حمل می‌کنند و آن برخی از ملک خداوندی است و آن عرشی است که خداوند در آسمان هفتم آفریده است و فرشتگان با حمل و تعظیم آن، عبادت خدا می‌نمایند؛ چنانکه خداوند خانه‌ای در زمین آفرید و بشر را فرمان داد که آهنگ آن کند و به زیارتش بپردازد و حج به جا آورد و تعظیمش نماید. (۲) ج: عرش یعنی همه مخلوقات حق. (۳) د: عرش، علمی است که خداوند انبیا و رسولان و حجت‌های خویش را بر آن مطلع و آگاه کرده است. (۴) اگر «جاهلی» برای رفع جهل خدا را بخواند یا مریضی «یا رب» جاری نماید، حق را به اسم علیم و شافی خوانده‌اند. و فقیر حق را به اسم «مغنی» می‌خواند چون رافع فقر او، اسم مغنی است. این خود، اصلی در باب اسماء و صفات است

ه: عرش منتسب به خدا است و حقیقتی است که بر همه خلق احاطه دارد و بر فراز تمام آسمان‌ها و زمین است و باید از عالم لاهوت باشد، از آن جهت که بر تمام مخلوقات تفوق دارد. باید در ماورای عوالم خلق و آسمان‌ها و زمین باشد. (۵) از میان معانی مختلفی که برای «عرش» گفته‌اند، معنای دوم با بحث ما و این فراز از دعای طواف ارتباط دارد؛ یعنی عرش، که فرشتگان آن را حمل می‌کنند و خداوند از آن خبر داده است الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ...؛ «آنانکه عرش را حمل می‌کند.» (۶) وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ؛ «در آن روز هشت تن از آن‌ها عرش پروردگارت را حمل می‌کنند.» (۷) البته این نکته روشن است که خداوند عرش را نیافریده تا در آن سکنی گزیند- تعالی اللَّه عن ذلک علوّاً کبیراً- بلکه آن را به خود نسبت داده و «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیم» فرموده، به جهت تعظیم و گرامی داشت آن. چنانکه کعبه را نیز «بیت اللَّه» نامیده است به جهت تکریم و تعظیم. (۸) اگرچه برخی گفته‌اند: حقیقت آن بر بشر معلوم نیست و انسان جز نامی از آن نمی‌داند. (۹) لیکن در قرآن و احادیث، از آن به عنوان حقیقتی یاد شده که فرشتگان حملش می‌کنند

۱- حاج شیخ عباس قمی، سفینهٔ البحار، ذیل کلمه «عرش».

۲- شیخ مفید محمد بن نعمان، تصحیح‌الاعتقاد، تعلیق شهرستانی و تصحیح چرندابی، چاپ تبریز ۱۳۷۱ ه. ق. صص ۲۰۵- ۲۰۴

۳- مدرک پیشین، همان صفحه، عقیده شیخ صدوق، و نیز شیخ صدوق، معانی الاخبار، چاپ قم، جامعه مدرسین، ص ۲۹

۴- معانی الأخبار، همان مدرک.

۵- حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، چاپ وزارت ارشاد، ج ۸، ذیل کلمه «عرش».

۶- مؤمن غافر: ۷

۷- الحاقه: ۱۷

۸- شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، همان مدرک، ص ۲۰۶

۹- راغب اصفهانی، ج ۴، ص ۵۰۲، مفردات فی غریب القرآن، کلمه «عرش».

ص: ۷۳

و گروهی بر گردش به ستایش پروردگار تسبیح می گویند و به آن ایمان آورده‌اند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند- و می گویند- ای پروردگار ما! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس آنان را که توبه کرده‌اند و به راه تو آمده‌اند، بیامرز و از عذاب جهنم نگهدار. (۱) و در برخی آثار آمده است که آن پیش از خلقت این عالم آفریده شده است. (۲) بنابراین، چنان حقیقتی که از جهت قدمت وجود، بر همه آفریدگان جهان مقدم است و از جهت گستردگی و وسعت، بر همه خلق احاطه دارد و از آنجا «رَبُّ الْعَرْشِ» تدبیر امور خلق می کند و ربوبیت حق صادر می‌شود، چنین جایگاه با عظمتی در عالم هستی چگونه نام و اسمی از حق آن را به اهتزاز در می‌آورد و عرشیان را به وجد می کشاند؟!

معنای اهتزاز:

برخی از شارحان حدیث گفته‌اند، مقصود از «اهتزاز عرش خدا» به جنبش و حیرت در آمدن حاملان عرش و فرشتگان است و احتمال داده‌اند که معنای آن به اهتزاز در آمدن خودِ عرش باشد ولی از این که در این «بند» از دعای طواف، بعد از نامی که خود عرش را به اهتزاز در می‌آورد، از نامی یاد می کند که گویای اهتزاز فرشتگان است، روشن می‌شود که خودِ عرش نیز به جنبش در می‌آید و گرنه جمله بعد از آن، تکرار جمله اول خواهد بود (که در جمله اول، مقصود از «اهتزاز عرش»، به جنبش در آمدن فرشتگان و جمله بعد هم که تصریح دارد، به جنبش در آمدن خودِ فرشتگان است) و در دعاهای دیگر نیز، هم به اهتزاز عرش و هم اهتزاز فرشتگان تصریح شده است. (۳) آنچه عرش را به اهتزاز در می‌آورد:

چون تدبیر و تقدیر امور این عالم، که از ناحیه «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» است و اوست پروردگار شما که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید و سپس به عرش پرداخت و ترتیب کارها از روی تدبیر بداد. (۴) و عرش که ورای این عالم محدود و مادی است و محیط بر آن است، طبق آیه کریمه: ... إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ ..؛ (۵)

«سخن خوش و پاک، به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد ...» چون حقایق امور این عالم از آن‌جا تدبیر می‌شود، روشن است امور این عالم که بالا می‌رود بازتابی دارد و اذکار پاک و اعمال صالح بندگان زمینی و فرشی را نزد عرش و عرشیان جلوه و ظهوری است که از مشاهده

۱- الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ مؤمن: ۷

۲- «وَ بِحَقِّ الاسْمِ الَّذِی کَتَبْتَهُ عَلَی سُرَادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِکَ الْخَلْقَ وَ الدُّنْیَا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ بِأَلْفَیْ عَامٍ وَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ فِی خَزَائِنِکَ الَّذِی اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ لَمْ یَظْهَرْ عَلَیْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِکَ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لا عَبْدٌ مُصْطَفًی».

۳- فخر الدین طریحی، م ۱۰۸۵، مجمع‌البحرین، «هزز».

۴- یونس: ۳

۵- فاطر: ۱۰

ص: ۷۴

آن، به جنبش در می‌آینـد و در مواردی کار زمینیان چنان شـگفتی دارد که عرش و عرشـیان را چنان حالتی فرا می‌گیرد که وجـد و اهتزاز در می‌آیند؛ از جمله:

۱- ذکر کلمه طیّب «لاـ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، که رسول اللّه فرمود: «هرگـاه بنـده‌ای آن را بگویـد، عرش به اهـتزاز در می‌آیـد.» (۱) ۲- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون یهود فراهم شدند تا به پندار خویش عیسی علیه السلام را بکشند، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و او را با بال‌های خویش پوشش داد و عیسی علیه السلام با چشم خویش دید که بر بال جبرئیل چنین نوشته است:

«اللّهم إنّی أدعوک باسـمک الواحـد الأـعزّ و أدعوک اللّهم باسـمک الصـمد و أدعوک اللهمّ باسـمک العظیم الوتر و أدعوک اللهمّ باسمک الکبیر المتعال الذی ثبت أرکانک کلّها أن تکشف عنّی ما أصبحت و أمسیت فیه».

«خداونـدگارا! تو را به نام یگانه و ارجمنـدت می‌خوانم و تو را به نامی که هنگام حاجت و نیاز پناه نیازمندان است، می‌خوانم. و بار خدایا! تو را به نام بی همتا و طاق و تک می‌خوانم و خداوندگارا! تو را به نام بزرگ و بلند مرتبه‌ات می‌خوانم که همه ارکان هستی را استوار نموده است که آنچه- از سختی- صبح و شام بر من رفته است بازگشایی.»

چون عیسی علیه السلام خدا را با این دعا خواند، حق، جبرئیل را فرمان داد که او را به نزد من فراز آور.

سپس پیامبرخـدا فرمود: ای فرزنـدان عبـد المطّلب، بـا این کلمـات از پروردگارتـان درخواست نماییـد سوگنـد به آن کس که جان محمـد صـلی الله علیه و آله در دست اوست، هیـچ بنـده‌ای با نیت خالص، خداونـد را به این دعا نخوانَد مگر آن‌که عرش برای او به اهتزاز در آید و خداوند به فرشتگان فرماید: گواه باشید که به جهت این کلمات او را اجابت کردم و خواسته او را در دنیای امروز و آخرت فردا عطا کنم. سپس پیامبر به یاران فرمود: با این کلمات از خدا درخواست کنید و اجابت را دور نشمرید. (۲) و طبق حدیث مأثور از امـام معصوم، پیامبر فرمود: بهترین وقت که خـدا را در آن بخوانیـد، سـحرها است. (۳) نقـل است که داود علیه السـلام: از جبرئیل پرسید: افضل اوقات چه زمانی است؟

فرمود: نمی‌دانم جز این‌که عرش خدا در سحرگاهان به اهتزاز در می‌آید. (۴) ناگفته نماند

۱- شیخ صدوق، التوحید، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۲۲

۲- قطب الـدین راونـدی، قصـص الانبیا، چاپ قم، الهادی، ص ۲۵۷؛ ابن عسـاکر، تاریـخ دمشق، چـاپ بیروت، دار الفکر، ج ۴، ص ۴۷۳؛ سید نعمت اللّه جزایری، قصص الأنبیا، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۲۱۴

۳- کلینی، اصول کافی، چاپ تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۷۷

۴- میرزا حسـین نوری، مسـتدرک الوسائـل، چـاپ بیروت، مؤسـسه آل الـبیت لإحیـاء التراث العربی، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، چاپ جده، الفتح و دار المعرفه، ج ۲، ص ۱۲

ص: ۷۵

همانگونه‌که عرش و عرشیان برای ذکر و عمل صالح به وجد و اهتزاز در می‌آیند، برای برخی حوادث و وقایع غم‌انگیز نیز به جنبش در می‌آیند؛ چنانکه در حدیث از پیامبر اسلام آمده است:

«إِذَا بَکَی الْیَتِیمُ اهْتَزَّ لَهُ الْعَرْشُ ...»؛ (۱) «چون یتیم بگرید، عرش به لرزه در آید.»

ندای موسی علیه السلام در طور

«وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ مُوسَی مِنْ جَانِبِ الطُّورِ ...».

«خدایا! تو را سوگند می‌دهم به نامی که موسی از وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش را دادی.»

از میان پیامبران، موسی علیه السلام هم‌سخن خدا و کلیم‌اللّه است و تنها او به این ویژگی نایل گردیده است. خداوند در باره‌اش فرمود:

قَالَ یَا مُوسَی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالَاتِی وَبِکَلَامِی .... (۲) «ای موسی من تورا به پیام‌هایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم».

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ .... (۳) «چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت.»

آری، خداوند با هیچ یک از انبیا، بدون واسطه، کلامی نگفته، جز موسی که با او، بدون وحی و سفیر حرف زده است و تنها موسی علیه السلام از میان پیامبران به چنین مقامی ویژه گشت. در کلام او چه رمزی بود که تا مرتبه کلیم‌اللهی بالا رفت؟!

گرچه این اسامی حق از نوع اسم «سرّ» اند، لکن در برخی آیات، به آن‌ها اشاره‌هایی می‌توان یافت، که داستانش در قرآن چنین آمده است: آنگاه که موسی علیه السلام آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید که من از دور آتشی می‌بینم، شاید برایتان پاره‌ای از آتش بیاورم تا در روشنایی آن راهی بیابم. چون نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی، من پروردگار تو هستم، پای افزارت را بیرون کن که اکنون در وادی مقدس طوی هستی و من تو را برگزیدم. پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده؛ إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَاإِلَهَ إِلَّا أَنَا ...؛ «خدای یکتا من هستم و هیچ خدایی جز من نیست ...» (۴)

۱- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ بیروت، مؤسسه آل‌البیت الاحیاء التراث، ج ۲۱، ص ۴۴۶. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ط تهران، چاپ صدوق، ص ۲۰۰

۲- اعراف: ۱۴۴

۳- اعراف: ۱۴۳

۴- طه: ۱۴- ۹

ص: ۷۶

بعد از این که موسی علیه السلام به پیامبری برگزیده می‌شود؛ ... أَنَا اخْتَرْتُکَ ... (۱)

و خداوند دو معجزه عصا و ید بیضا را به او عطا می کند، فرمان می‌دهد: اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی (۲)

و موسی علیه السلام بعد از این فرمان، رفتن به جانب فرعون را شنید، برای رویارو شدن با چنان جبار متکبّری که خود را در چنان قدرت و شکوهی می‌دید که ندای: ... أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی (۳)

سر می‌داد و از طرف دیگر، قوم بنی اسرائیل در ضعف و اسارت و جهل و انحطاط فکری به سر می‌بردند، موسی علیه السلام دریافت که رسالت سخت ومشکلات بسیاری در پی خواهد داشت؛ لذا دست به دعا و سؤال از خدا برداشت که در حل این مشکلات یاری‌اش نماید. پس روشن است که مقصود از «وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ مُوسَی مِنْ جَانِبِ الطُّورِ ...» چیست؟

آری، در این جانب طور و روبه‌رو شدن موسی علیه السلام با فرمانی چنین سخت و دشوار، باید دید که موسی علیه السلام با چه نامی خدا را خوانده است؟ روشن است در آغاز، هنگامی که موسی ندای حق را شنید، خداوند خود را «ربّ» خواند و فرمود: ... إِنِّی أَنَا رَبُّکَ (۴)

و همچنین فرمود: إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَاإِلَهَ إِلَّا أَنَا .... (۵) لذا طبیعی است که باید حضرت موسی علیه السلام خداوند را با همان نام‌هایی که حق از خود یاد کرده است، بخواند؛ یعنی بگوید: یا «رَبّ» و یا «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و در گفت وگو و مناجات با حق، در وادی طور، از همان اسم که حق بر خود اطلاق کرده، بهره بجوید و لذا موسی علیه السلام نیز طبق نقل قرآن از کلمه «ربّ» استمداد کرد و گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی .... (۶)

و به کلمه «لا إِلَهَ

۱- طه: ۱۳، «... من تورا برگزیدم ...»

۲- طه: ۲۴، «نزد فرعون برو که او سرکشی می کند.»

۳- نازعات: ۲۴

۴- طه: ۱۲، «... من پروردگار تو هستم.»

۵- طه: ۱۴، «خدای یکتا من هستم و هیچ خدایی جز من نیست.»

۶- طه: ۲۵، «پروردگارا! سینه مرا برایم گشاده گردان.»

ص: ۷۷

إِلَّا اللَّهُ» که در قرآن، قبل از ذکر داستان موسی علیه السلام بدون هیچ فاصله‌ای از آن، به عنوان اسمای حسنی یاد شده، توسل جسته است؛ کلمه طیبه‌ای که خداوند با آن کلمه، خود را به موسی شناسانده است و چون این کلمه توحید است و اساس هستی بر پایه توحید است، هیچ چیزی در جهان هم‌سنگ آن نیست؛ چنانکه در حدیث از پیامبر اسلام آمده است که موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا! چیزی مرا تعلیم فرما که با آن تو را یاد کنم و تو را بخوانم. فرمود: ای موسی، بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، موسی گفت: خدایا! همه بندگان چنین گویند! فرمود: ای موسی، بگو «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» موسی گفت: خواسته من تعلیم چیزی (ذکری) اختصاصی و ویژه است. فرمود: ای موسی، اگر ساکنان آسمان‌های هفت‌گانه و ساکنان زمین را در کفه ترازویی نهند و کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در کفه دیگر، «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» افزون‌تر است. (۱) چون موسی علیه السلام با توسل به چنین اسمی از حق، او را خواند و گفت: «پروردگار من! سینه مرا برایم گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبانم بگشا و یاوری از خاندانم برایم قرار ده و ...» پاسخ آمد: قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى؛ «ای موسی، هرچه خواستی به تو داده شد.» (۲) و این سرّ جمله «فَاسْتَجَبْتَ لَهُ» در دعای طواف است که چون خداوند را با آن نام- که از اسماء حسنی است- و عِدل و برابر با تمام هستی است خواند، خداوند همه آن خواسته‌ها را برآورده ساخت.

وَ أَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ:

بعد از آن‌که حق تعالی تمام خواست‌های موسی علیه السلام در دعای خود را به او داد، به یادش می‌آورد که ما باز هم به تو نعمت فراوان داده‌ایم؛ آنگاه که بر مادرت آنچه وحی کردنی بود وحی کردیم که او را در صندوق بیفکن و صندوق را در دریا رها کن که دریا به ساحلش اندازد و یکی از دشمنان من و دشمنان او صندوق را برگیرد؛ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي ...؛ «محبت خویش بر تو ارزانی داشتم.» (۳) بدین‌گونه، فرعون که صدها و هزاران طفل را به خاطر نابود کردن موسی کشت، عاقبت همان نوزاد را که زوال ملک وی به دست او بود، در خانه خود یافت و وی را پذیرفت و پرورد و مکر و تدبیر وی، موجب رفع و تغییر قضا نشد.

القای محبّت حق بر موسی، چنان بود که هرکس او را می‌دید، دوستش می‌داشت و گویا محبت خدایی چنان بر او استوار گشته بود که هیچ نگاهی به او نمی‌افتاد مگر آن‌که محبت او

۱- اسماعیل‌بن کثیر- ابوالفدا، م ۷۷۴؛ قصص الأنبياء، چاپ بیروت، لبنان، مكتبة الاسلاميه، ج ۲، ص ۱۲۵؛ صدوق، ثواب الاعمال، چاپ تهران، کتابخانه صدوق، ص ۱۲، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَ عَامِرِيهِنَّ عِنْدِي وَ الْأَرَضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كِفَّةٍ مَالَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ خداوند به موسی‌بن عمران فرمود: ای موسی، چنانچه هفت طبقه آسمان‌ها و ساکنانش و مجموع زمین‌های هفت‌گانه را در نزد من، در کفه‌ای بگذارند و کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در کفه دیگر، براستی این کفه برتری خواهد داشت.

۲- طه: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۶

۳- طه: ۳۷، ۳۸ و ۳۹

ص: ۷۸

دلش را می‌گرفت و او را به جانب موسی می‌کشاند (۱) تا آنجا که فرعون نیز او را دوست می‌داشت و از او ایمن شد و زنش آسیه بنت مزاحم نیز او را دوست می‌داشت؛ لذا او را نگهداشت و در دامن خویش پروراند و خداوند چنان زیبایی بر قامت او پوشاند و در چشمانش ملاحتی گذاشت که هرکس او را می‌دید به او عشق می‌ورزید. (۲) خداوند با هیچ یک از انبیا، بدون واسطه، کلامی نگفته، جز موسی که با او بدون وحی و سفیر حرف زده است و تنها موسی علیه السلام از میان پیامبران به چنین مقامی ویژه گشت.

نکته: خداوند پس از استجابت تمام دعاهای موسی علیه السلام، دیگر منّت‌هایی را که از دوران طفولیتش در حق او شده است، یادآوری می‌کند. شاید رمز این‌که در دعای طواف آمده است، اشاره رازگونه به این باشد که اگر در این مکان و محل، دعا برای کمبودها، نداری‌ها و نبودها می‌کنید و اجابت می‌خواهید، از نعمت‌هایی که به شما داده‌ایم نیز یاد کنید و «بود» هایی را که «نمود» نعمت‌های الهی‌است، فراموش نکنید؛ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ.

نامی که محمد صلی الله علیه و آله را بخشید

«وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ ...»

«و تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن، گذشته و آینده محمد صلی الله علیه و آله را بخشیدی و نعمت خویش بر او تمام کردی.»

این بخش از دعا، درمورد داستان فتح مکه‌است که در قرآن‌کریم به آن اشاره رفته‌است:

إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ. (۳)

«ما برای تو پیروزی آشکاری را مقرّر کردیم تا خدا گناه تو را، آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد، برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند.»

از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که گناه و ذنب را به پیامبر نسبت داده شده و آنگاه

۱- علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ بیروت، موسسهٔ الأعلمی، ج ۱۴، ص ۱۵۱

۲- طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۱

۳- الفتح: ۱ و ۲

ص: ۷۹

مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته است. از دیرباز در تاریخ عقاید و مباحث تفسیری، این نکته مورد بحث واقع شده است که آیا نسبت دادن گناه به پیامبر صحیح است یا نه؟ و از آن‌جا که شیعه قائل به عصمت انبیا، به‌ویژه افضل آنان، حضرت ختمی مرتب، محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد، ناگزیر در جستجوی تأویل این‌گونه آیات بر آمده است. آیه مورد بحث نیز از جمله آیاتی است که از گذشته‌های دور، حتّی در عصر امامان معصوم علیهم السلام مورد سؤال واقع گردیده و پاسخ‌های مختلف داده شده و تأویل‌های گوناگونی از آن به عمل آمده است. اکنون به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. برخی گفته‌اند: مقصود از جمله «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ...» این است که خداوند گناهان گذشته و آینده «امت» تو را بخشیده و می‌بخشد، در اثر شفاعتی که از آنان می‌کنی و مقصود از «تَقَدَّمَ» و «تَأَخَّرَ» یعنی آنچه زمانش گذشته و آنچه زمانش نیامده است؛ همچنانکه کسی به دیگری می‌گوید: من از گناهان گذشته و آینده تو چشم پوشی می‌کنم.

اما این‌که چرا گناه «امت» را به پیامبر نسبت داده «ذَنْبِكَ»؛ «گناه تو» گفته است، به جهت ارتباط استوار و محکمی است که میان پیامبر و امت وجود دارد؛ هم‌چنانکه معمولًا به جهت ارتباط تنگاتنگی که غالباً میان مردم و رهبران دینی، سیاسی و یا اجتماعی به وجود می‌آید، اعمال و کردار پیروان آن‌ها را به آنان نسبت می‌دهند.

۲. مقصود از «مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ» این است که آنچه از گناهان بر تو شده و جرایمی که بر تو رفته است؛ زیرا کلمه «ذنب» مصدر است و جایز است هم اضافه به «فاعل» شود و هم به «مفعول»، چنانکه می‌گویند: «أعجبنی ضرب زیدٍ عمرواً» که مصدر اضافه به فاعل خود شده است. و «أعجبنی ضرب عمروٍ زیدٌ» که اضافه به مفعول شده است. پس «ذَنْبِكَ» در آیه شریفه، «ذنب» (مصدر)، اضافه به «كَ» ضمیر خطاب، از باب اضافه مصدر به مفعول است؛ یعنی گناه و خطایی که تو را نموده‌اند.

و معنی مغفرة؛ «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ...» بدین تأویل، برداشتن و باطل کردن و دگرگون نمودن احکام و دستورات دشمنان پیامبر؛ از مشرکان است، که علیه او به‌کار گرفته بودند و تباه کردند جرمی که می‌خواستند در مورد پیامبر مرتکب شوند.

و این تأویل با ظاهر کلام خدا سازگار است که در آن «مغفرة» غرض و هدف «فتح مکه» شمرده شده است؛ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ...؛ «ما برای تو پیروزی آشکاری را

ص: ۸۰

مقـدر کردیم تـا خـدا گنـاه تو را بیـامرزد» و اگر معنـای مغفرت، آمرزش گناهـان پیامبر باشـد، برای جمله «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ...» معنای معقولی متصور نیست؛ زیرا آمرزش گناه هیچ ربط منطقی و عقلی با فتح مکه نخواهد داشت!

۳. مقصود از «ذَنْب» در آیه شـریفه، معنـای گنـاه معروف و شـناخته شـده در نزد مردم نیست که به معنـای مخالفت با تکلیف مولوی باشـد و همچنین مقصود از «مغفرت» در جمله «لِیَغْفِرَ لَـکَ اللَّهُ ...» نیز به معنـای مغفرت و آمرزش چنـان گنـاهی نیست. بلکه «ذنب»؛ چنـانکه از مـوارد اسـتعمالش در لغت معلوم می‌شود، عبـارت است از کـاری که «دنبـاله»، «تبعه» و «پیامـدی» داشـته باشـد و هرگونه پیامـدی «ذنـب» اسـت و مغفرت هـم یعنی پوشـیدن چیزی و امروزه آن معنـایی کـه از «ذنـب» و مغفرت به ذهن مـا تبـادر می‌کنـد و می‌آید، معنای لازم این دو لفظ اند، به حسب عرف اهل شرع و متشرعه.

تصویری از حاجیان در حال طواف پیرامون کعبه؟؟؟؟؟؟؟؟

نکتـه مهـم ایـن است که قیـام پیـامبر اسـلام به دعـوت مردم و نهضت او علیه کفر و بت پرسـتی پیش از هجرت و ادامه آن به وسـیله جنگ‌ها و غزوات با کفار و مشرکان بعد از هجرت به

ص: ۸۱

مدینه، کاری بود که پیامد ناخوشایندی نزد کفار و مشرکان داشت و تا زمانی که شوکت و قدرتی داشتند، از چنین گناهی نمی‌گذشتند و هیچ‌گاه نمی‌توانستند ملیت و هویتشان را فراموش کنند که از بین برود و سنن و آدابشان نابود گردد و خون بزرگانشان پایمال شود، بدون این‌که کینه خویش را با آتش انتقام از پیامبر فرو ننشانند و یاد و نام او را از میان برندارند و خداوند که فتح مکه را روزی پیامبر کرد و بدین وسیله شکوه و عظمت قریش را فرو ریخت و آتش کینه آنان را خاموش کرد، بدین وسیله آنچه از کینه و انتقام از پیامدهای کار و اقدامات پیامبر، علیه او وجود داشت، پوشیده و محو شد و پیامبر از شرّ آن‌ها در امان ماند.

پس مقصود از «ذنب» در آیه، پیامد بد و سختی است که دعوت پیامبر نزد کفار و مشرکین مکه به جا گذاشت- خداوند داناتر است-.

هم‌چنانکه مانند این معنی در قرآن، در باب موسی علیه السلام نیز آمده است که به خداوند عرضه داشت:

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِی ... (۱) «و بر من گناهی ادعایی دارند، پس ترسم مرا بکشند ...»

و مقصود از ... مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ ... آن است که: آنچه پیامد اقدامات آن حضرت، پیش از هجرت و آنچه از پیامد اقدامات بعد از هجرت است.

و مقصود از «مغفرت» خداوند بر آن پیامدها؛ یعنی پوشاندن آن‌ها، به معنای باطل کردن آن پیامدها به وسیله بر باد دادن شوکت و حشمت قریش و نابود کردن بنیان آنان.

«وَ أَتْمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَکَ»، اشاره به قسمتی از آیه ۲، سوره فتح است: وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ؛ «و نعمت خود را بر تو تمام کند.» و اتمام نعمت خداوند بر پیامبر، در دو نشأه از دنیا و آخرت متصور است؛ یعنی خداوند نعمتش را بر تو در دنیا تمام و کامل کرد، اینگونه که تو را بر دشمن فیروزی بخشید و کارهایت را به سامان رسانید و رفعت داد و دینت کامل و شریعتت را پایدار کرد و اما در آخرت رفعت مقام داد. (۲) بنابراین، اتمام نعمت حق؛ چنانکه برخی گفته‌اند، پیروزی بر دشمنان به فتح خیبر و مکه و طائف بود (۳) که پیروزی و نعمت دنیوی است و به عَسَی أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَحْمُوداً؛ (۴) که نعمت اخروی است، منتهی شد.

۱- شعراء، ۱۴

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۴۵

۳- طبرسی، مجمع البیان، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۱۱۱

۴- اسراء: ۷۹، «باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند.»

ص: ۸۲

پی‌نوشت‌ها

ص: ۸۳

ص: ۸۴

ص: ۸۵

فقه حج

ص: ۸۶

استفتائات جدید حج

مرکز تحقیقات حج- بخش فقه

تا لحظات پایانیِ صفحه‌آراییِ فصلنامه، پاسخ برخی از مراجع معظم تقلید به دفتر مجله نرسید، از این‌رو، ناگزیر به پاسخ‌های رسیده بسنده کردیم. امید است بتوانیم از پاسخ‌های دیگر مراجع نیز در شماره آینده بهره‌مند شویم.

ض؟ ۱- آیا نماز طواف مستحب را می‌توان در حال حرکت و راه رفتن خواند؟

آیة اللَّه تبریزی: مانعی ندارد، واللَّه العالم.

آیة اللَّه سیستانی: اشکال ندارد.

آیة اللَّه صافی گلپایگانی: مانع ندارد، واللَّه العالم.

آیة اللَّه فاضل لنکرانی: بلی، می‌توان

ص: ۸۷

آیهٔ اللّه مکارم شیرازی: احتیاط آن است که در حال وقوف بخوانند؛ زیرا ادلّه جواز نافله در حال حرکت، از اینجا منصرف است.

ض؟ ۲- آیا کسی که در اعمال عمره یا حج یا خصوص طواف اجیر غیر باشد، می‌تواند به نیابت از شخص دیگری تبرعاً یا استیجاراً قرآن تلاوت کند.

آیهٔ اللّه تبریزی: مانعی ندارد، واللّه العالم

آیهٔ اللّه سیستانی: می‌تواند.

آیـهٔ اللّه صافی گلپایگانی: چنانچه مانع اعمال عمره یا حـج یا طواف اجیر نباشد خواندن قرآن تبرّعاً یا استیجاراً برای دیگری اشـکال ندارد، واللّه العالم.

آیهٔ اللّه فاضل لنکرانی: بلی، می‌تواند

آیهٔ اللّه مکارم شیرازی: مانعی ندارد

ض؟ ۳- در حال طواف نماز مستحب خواندن چه حکمی دارد؟

آیهٔ اللّه تبریزی: مشروعیت آن ثابت نیست، واللّه العالم.

آیهٔ اللّه سیستانی: جایز است.

آیهٔ اللّه صافی گلپایگانی: احوط ترک آن است، واللّه العالم.

آیهٔ اللّه فاضل لنکرانی: مانعی ندارد.

آیهٔ اللّه مکارم شیرازی: اشکالی ندارد.

ص: ۸۸

ض؟ ۴- در صورتی که لباس نمازگزار از پنبه یا کتان باشد، در جایی که بر فرض تقیّه سجده بر فرش صحیح است، چنانچه بتواند بدون محذور بر لباس خود سجده کند، آیا سجده بر فرش که از پشم یا مواد لاستیکی است مجزی است یا نه؟

آیهٔ اللَّه تبریزی: چنانچه با رعایت تقیه بتواند بر لباسش سجده کند، باید بر لباس مذکور سجده نماید، واللَّه العالم.

آیهٔ اللَّه سیستانی: در فرض مذکور مجزی است.

آیهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: در فرض سؤال باید بر لباس خود سجده کند، واللَّه العالم.

آیهٔ اللَّه فاضل لنکرانی: در فرض سؤال، باید به لباسش سجده کند و سجده بر فرش و مواد پلاستیکی مجزی نیست.

آیهٔ اللَّه مکارم شیرازی: سجده بر پنبه و کتان در فرض سؤال، اولویت دارد.

ض؟ ۵- آیا استحباب سه روز روزه مستحبی در مدینه منوره برای برآمدن حاجت، اختصاص به مسافر دارد یا برای اهالی مدینه و کسی که قصد عشره دارد نیز مستحب است؟

آیهٔ اللَّه تبریزی: حکم مزبور اختصاص به مسافر دارد و شامل اهل مدینه نمی‌شود و در مسافر بین این‌که نمازش قصر باشد یا به جهت قصد اقامت ده روز نمازش تمام باشد، فرقی نیست، واللَّه العالم.

آیهٔ اللَّه سیستانی: برای همه مستحب است.

آیهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: بعید نیست اختصاص به مسافر نداشته باشد، واللَّه العالم.

آیهٔ اللَّه فاضل لنکرانی: استحباب آن به قصد ورود برای غیر مسافر ثابت نیست، بلی رجاءاً مانعی ندارد.

ص: ۸۹

آیـهٔ اللّٰه مکـارم شـیرازی: این حکم مخصوص مسـافر است ولی دیگران بر اسـاس قانون اوّلی هر روزی بخواهنـد می‌تواننـد به قصـد حاجت روزه بگیرند.

ض؟ ۶- جواز اقتدا به اهل سنّت اختصاص به نماز ادا دارد یا نماز قضا را نیز می‌توان اقتدا کرد؟

آیهٔ اللّٰه تبریزی: نماز قضا را هم می‌شود با آن‌ها خواند، لکن شـخص باید حمد و سوره را خودش بخواند و لو به این‌که در نمازهای جهریه به اخفات بخواند، واللّٰه العالم.

آیهٔ اللّٰه سیستانی: می‌تواند نماز قضا را نیز بخواند ولی به هر حال باید قرائت خود را بخواند و حکم جماعت را ندارد.

آیهٔ اللّٰه صافی گلپایگانی: مختص به نماز ادا است، واللّٰه العالم.

آیهٔ اللّٰه فاضل لنکرانی: اختصاص به نماز ادا ندارد.

آیهٔ اللّٰه مکارم شیرازی: تفاوتی نمی‌کند.

ض؟ س ۷- زنی به تصـور این‌که مسـتحاضه است در میقـات محرم شـده و بـا انجـام وظـایف مسـتحاضه اعمـال عمره تمتّع را به جا آورده، پس از اعمال متوجه شده که حائض بوده، وظیفه او نسبت به اعمال عمره و حج چیست؟

آیـهٔ اللّٰه تبریزی: در فرض مزبورکه زن در زمان احرام حائض بوده، چنانچه وقت برای انجام اعمال، بعد از پاک شدن ازحیض دارد، باید اعمال را اعاده کند و اگر وقت وسـعت انجام‌اعمال را ندارد، با همان احرامی که بسـته حج افراد را به جا می‌آورد و در صورت تمکّن، باید بعد از آن، عمره مفرده به جا آورد.

آیـهٔ اللّٰه سیسـتانی: اگر تا قبل از وقت حـج، فرصتِ انجام اعمال عمره را دارد، بایـد صبر کنـد و اعمال را پس از پاکی، دوباره انجام دهد و اگر فرصت نباشد باید حج افراد انجام دهد و پس از اعمال، اگر ممکن بود، عمره مفرده انجام دهد.

ص: ۹۰

آیـهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: زن مـذکور محرم است، بنابراین اگر پاك شود و وقت برای عمره تمتع باقی باشـد، مجدداً اعمال عمره را انجـام می‌دهـد و اگر وقت برای انجام عمره نباشـد، به طوری که بتوانـد وقوف عرفات را درك کنـد، حجّش بـدل به افراد می‌شود؛ یعنی با همان احرام بعـد از پاکی و غسل، نیت حـجّ افراد می‌کنـد و اعمال حـج را تا آخر انجام می‌دهد و قربانی ندارد و بعد از حج هم، عمره به‌جا می‌آورد و همین حجش مجزی است.

آیهٔ اللَّه فاضل لنکرانی: اگر وقت برای اعاده اعمال عمره تمتع دارد، طواف و نماز را اعاده کند و احتیاطاً سـعی و تقصـیر را نیز اعاده نماید، ولی اگر وقت ندارد، حج افراد انجام دهد (حجش مبدّل به افراد می‌شود) وپس از حج، عمره مفرده به‌جا آورد.

آیـهٔ اللَّه مکـارم شـیرازی: بایـد طواف‌هـا و نماز طواف را از سـر بگیرد و احتیاط این است که اگر در مکه حاضـر است، بقیه اعمال؛ مانند سعی و تقصیر را نیز اعاده کند ولی کفاره‌ای بر او نیست.

ض؟ ۸- آیـا اسـتحباب غسـل ورود به مسـجدالحرام تنهـا برای قادم و کسـی است که اعمال عمره به جای می‌آورد یا برای هر مرتبه رفتن به مسجدالحرام نیز مستحب است؟

آیهٔ اللَّه تبریزی: غسل دخول مسـجد الحرام، که همان غسل برای دخول مکه و حرم است، اختصاص به قادم و کسـی که اعمال را به جا می‌آورد، دارد.

آیهٔ اللَّه سیستانی: استحباب آن حتی برای قادم ثابت نیست.

آیهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: بعید نیست برای هر وارد به مسجد باشد و در هر مرتبه.

آیهٔ اللَّه فاضل لنکرانی: برای هر مرتبه رفتن به مسجد الحرام نیز مستحب است.

آیهٔ اللَّه مکارم شیرازی: به قصد رجا مانعی ندارد.

ص: ۹۱

ض؟ ۹- کسی که حسّ بویایی ندارد یا به علت زکام و سرماخوردگی بویی را احساس نمی‌کند، استعمال طیب و عطر زدن به بدن و لباس و گرفتن بینی از بوی بد بر او حرام است یا نه؟

آیـة اللّٰه تبریزی: اسـتعمال طیب بر او حرام است و نسبت به گرفتن بینی از بو، چنـانچه شـخص بو را احسـاس می‌کنـد ولو مختصـر، گرفتن بینی از بوی بد جایز نیست.

آیة اللّٰه سیستانی: استعمال و عطر زدن حرام‌است ولی اگر احساس بودی بد نمی‌کند گرفتن بینی حرام نیست.

آیة اللّٰه صافی گلپایگانی: استعمال طیب و گرفتن بینی از بوی بد برای چنین‌کسی هم حرام است.

آیة اللّٰه فاضل لنکرانی: بلی، در فرض سؤال نیز استعمال طیب و عطر زدن و بینی را از بوی بد گرفتن حرام است.

آیة اللّٰه مکارم شیرازی: استعمال عطر برای او نیز اشکال دارد ولی گرفتن بینی از بوهای خوب و بد لازم نیست.

ض؟ ۱۰- آیـا برای کسـی که خودش محرم نیست جـایز است چیزی روی سـر مرد محرمی بینـدازد، مثلًا محرمی که خوابیـده پتو را روی سر او بیندازد و چنانچه محرم باشد چه حکمی دارد؟

آیة اللّٰه تبریزی: جایز نیست.

آیة اللّٰه سیستانی: در هر دو فرض جایز نیست

آیة اللّٰه صافی گلپایگانی: دلیلی بر منع آن نرسیده است؛ چه محل باشد چه محرم.

آیة اللّٰه فاضل لنکرانی: خیر جایز نیست ولو مُحرم نباشد.

ص: ۹۲

آیهٔ اللَّه مکارم شیرازی: احتیاط ترک این امور است.

ض؟ ۱۱- اگر مرد محرم به غیر محرم بگوید وقتی که خواب رفتم پتو را روی سرم بینداز، چه حکمی دارد؟ و بر فرض که او هم به این درخواست عمل کند کفاره واجب می‌شود یا نه و بر فرض وجوب، کفاره بر عهده چه کسی است؟

آیهٔ اللَّه تبریزی: عمل مزبور جایز نیست و در فرض ارتکاب کفاره ندارد.

آیهٔ اللَّه سیستانی: نه درخواست جایز است و نه عمل ولی کفاره ندارد.

آیهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: در فرض سؤال، حرمت آن معلوم نیست و کفاره هم ندارد.

آیهٔ اللَّه فاضل لنکرانی: نباید بیندازد، ولی چنانچه انداخت کفاره بر عهده هیچ‌کدام نیست، بلی محرم به محض بیدار شدن و توجه باید پتو را بردارد و الا بنابر احتیاط واجب باید کفاره بدهد.

آیهٔ اللَّه مکارم شیرازی: جایز نیست.

ض؟ ۱۲- در برخی موارد، زائران بیت‌اللَّه الحرام یا سایر مسافران، وقت نماز در هواپیما هستند، با توجه به این‌که نماز در هواپیما معمولًا مانع استقرار و طمأنینه نیست، در صورتی که سایر شرایط، مثل قیام و قبله و رکوع و سجود مراعات شود، آیا در صورت علم یا احتمال این‌که پیش از اتمام وقت نماز به مقصد می‌رسند و می‌توانند نماز را پس از پیاده شدن از هواپیما بخوانند، نماز در هواپیما کفایت می‌کند یا باید تأخیر بیندازند و در صورتی که نماز را در آن حال خواندند و پیش از اتمام وقت نماز پیاده شدند، اعاده نماز لازم است یا نه؟

آیهٔ اللَّه تبریزی: چنانچه احتمال بدهند که تا آخر وقت هواپیما به زمین ننشیند می‌تواند در هواپیما نماز بخوانند و اگر پیش از اتمام وقت هواپیما به زمین نشست نمازشان را اعاده کنند.

آیهٔ اللَّه سیستانی: در فرض مذکور نماز در هواپیما کافی است.

ص: ۹۳

آیـة اللّه صافی گلپایگانی: در صورت علم بایـد تأخیر نمایـد و در صورت احتمال، احوط خواندن و چنانچه قبل از گذشـتن وقت به مقصد رسید اعاده است.

آیة اللّه فاضل لنکرانی: به طور کلی مکان نماز گزار باید بی حرکت باشد و باید بتوانند تا پایان نماز شرایط نماز را رعایت کنند لذا در فرض سؤال، در سعه وقت تـأخیر بیندازنـد و اگر بواسـطه تنگی وقت ناچار باشـند نماز بخواننـد بایـد به قـدری که ممکن اسـت رعایت شرایط را بنمایند و در این صورت اعاده لازم نیست.

آیة اللّه مکارم شیرازی: چنین نمازی صحیح است و اعاده ندارد.

ض؟ ۱۳- وضو گرفتن از آب‌های خنک مسجدالحرام و اطراف آن- که برای آشامیدن اختصاص داده‌اند؛ اعم از کلمن‌ها و شیرها- چه حکمی دارد؟

آیة اللّه تبریزی: چنانچه موجب اعتراض و توهین به حجاج از مؤمنین بشود باید اجتناب کنند.

آیة اللّه سیستانی: جایز نیست.

آیة اللّه صافی گلپایگانی: محل اشکال است.

آیة اللّه فاضل لنکرانی: وضو نگیرند و اگر عالماً عامداً وضو گرفتند برای نماز به آن اکتفا نکنند.

آیة اللّه مکارم شیرازی: اشکال دارد.

ض؟ ۱۴- حدّ منی آیا جمره عقبه است یا خود عقبه که گردنه بزرگی است؟

آیـة اللّه تبریزی: بیش از جمره عقبه است، به اندازه‌ای که رمی در داخل منا واقع می‌شود و در مورد شک در مورد نفر و کوچ از منا احتیاط کنند و اکتفا به اقلّ بشود و از قدر متیقن از منا، کوچ بعد از زوال انجام شود.

ص: ۹۴

آیهٔ اللَّه سیستانی: جمره حد منا است.

آیهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: حد منا را اعلام مخصوصه معین کرده است.

آیهٔ اللَّه فاضل لنکرانی: حد منا از ناحیه مکه، خود عقبه است.

آیهٔ اللَّه مکارم شیرازی: حد منا با علامت مخصوصی مشخص شده است.

ض؟ ۱۵- اگر اعلم در مسأله‌ای فتوا نداده و تنها احتیاط واجب کرده است، ولی فالأعلم آن احتیاط را ندارد، آیا لازم است مقلِّد اعلم بداند مرجعش احتیاط واجب کرده و باید نیت رجوع به فالأعلم کند، یا همین‌که در مقام انجام وظیفه شرعی بوده و عملش طبق فتوای فالأعلم است کافی است؟ به عبارت دیگر، اگر اعلم مثلًا در احرام از مکه قدیم احتیاط واجب است، ولی فالأعلم چنین احتیاطی نداشته، و مقلِّد اعلم از مکه جدید محرم شده و بعد از اعمال حج فهمیده است که اعلم چنین احتیاطی داشته، آیا عملش صحیح است یا خیر؟ و اکنون چه وظیفه‌ای دارد؟

از آنجا که سؤال‌های فوق بیشتر مورد استفاده روحانیان کاروان‌ها می‌باشد، اگر در پاسخ‌ها اشاره‌ای اجمالی به دلیل هم بشود موجب مزید امتنان است.

آیهٔ اللَّه تبریزی: پس از فهمیدن فتوای فالأعلم در تصحیح عمل، به فتوای وی استناد می‌کند.

باید برای ادله به کتب استدلالی مراجعه شود.

آیهٔ اللَّه سیستانی: اگر مطابقت با فتوای کسی که می‌تواند از او تقلید کند داشته باشد، الآن می‌تواند به او رجوع کند.

آیهٔ اللَّه صافی گلپایگانی: در فرض سؤال، بعد از خاتمه اعمال نیت کند که آنچه انجام داده‌ام بر طبق نظر فالأعلم باشد اشکال ندارد البته مشروط به این‌که هنگام احرام از مکه جدید قصد قربت از او متمشی شده باشد.

ص: ۹۵

آیهٔ اللّٰه فاضل لنکرانی: همین که عمل مطابق فتوای مشـهور باشد صحیح است و نیت رجوع و حتی گفتن و ارجاع دادن لازم نیست. بلی اگر سؤال کردند باید گفت و اگر بعد از عمل متوجه آن احتیاط شدند اعاده لازم نیست، هرچند اگر بخواهند طبق احتیاط اعاده و عمل کنند مانعی ندارد.

آیهٔ اللّٰه مکارم شیرازی: بعد از اعمال حج رجوع به فالأعلم می‌کند و چون عمل گذشته او با آن هماهنگ است، اعاده لازم نیست.

ض؟ ۱۶- شخصـی بـا فیش میّت اگر از سـایر ورثه اجازه بگیرد می‌توانـد به حـج مشـرف شود، آیا اسـتجازه از سایر ورثه، به عنوان مقدمه واجب مثل ثبت‌نام و تهیه بلیت و امثال آن، واجب است یا نه و نیز با فرض عدم اسـتجازه، چنانچه با همان فیش به حج برود و سایر شرایط را داشته باشد، حج او صحیح است و کفایت از حَجّهٔ الاسلام می‌کند یا نه؟

آیهٔ اللّٰه تبریزی: بنابر احتیاط باید اجازه بقیه ورثه را تحصیل نماید.

آیهٔ اللّٰه سیسـتانی: اگر از سایر جهات مسـتطیع باشد و تمکّن مالی در مورد پرداخت حق سایر ورثه در فیش نیز داشته باشد حج بر او واجـب اسـت و بایـد مقـدمات را تهیـه کنـد و درایـن فرض اگر بـدون اجـازه از فیش اسـتفاده کنـد، حجش صـحیح و مجزی اسـت وبدهکار حق ورثه است.

آیـهٔ اللّٰه صـافی گلپایگـانی: در فرض شب اسـتجازه لازم نیست، چون تحصـیل اسـتطاعت است که واجب نیست. و اگر بـدون اجازه برود، هرچند گناه کرده لکن اگر در میقات شرایط استطاعت در او باشد حج صحیح و مجزی از حجّهٔ الاسلام است.

آیهٔ اللّٰه فاضل لنکرانی: تصـرّف در فیش، که مشترک است، باید با رضایت و اجازه همه ورثه باشد ولی اگر اسـتجازه نکرد، هرچند معصیت کرده است ولی حج او صحیح است و کفایت از حَجّهٔ الاسلام می‌کند، اما باید رضایت ورثه را تحصیل نماید.

ص: ۹۶

آیهٔ اللّٰه مکارم شیرازی: استجازه کردن لازم نیست ولی اگر استجازه کند و اجازه دهند و سایر شرایط را داشته باشد مستطیع می‌شود.

ض؟ ۱۷- با توجه به این‌که بانوان می‌توانند رمی روز دهم را شب انجام دهند، آیا حتماً باید شب عید باشد یا شب یازدهم نیز جایز است و در فرض جواز، در صورتی که زن در اعمال حج نایب دیگری باشد، چه صورت دارد؟

آیهٔ اللّٰه تبریزی: زنها می‌توانند رمی روز دهم را در شب عید انجام دهند و در حکم مزبور بین این‌که زن برای خود حج انجام دهد یا نایب دیگری باشد فرقی نیست.

آیهٔ اللّٰه سیستانی: فقط در شب عید جایز است.

آیهٔ اللّٰه صافی گلپایگانی: باید شب دهم باشد؛ چه نایب باشد چه برای خودش باشد.

آیهٔ اللّٰه فاضل لنکرانی: شب یازدهم نیز جایز است هرچند نایب در حج باشد. بلی رمی روز یازدهم را در صورتی می‌تواند شب انجام دهد که از رمی در روز معذور باشد.

آیهٔ اللّٰه مکارم شیرازی: هر دو جایز است و ضرری به نیابت نمی‌زند.

ض؟ ۱۸- خارج شدن از شهر مکه و منا، مثلًا رفتن به جده، مدینه یا طائف در موارد ذیل چه حکمی دارد؟

الف: پس از اعمال روز عید قربان پیش از اعمال مکّه.

ب: در روز یازدهم پس از رمی جمرات.

ص: ۹۷

ج: پس از بیتوته نیمه اوّل شب یازدهم یا دوازدهم.

د: پس از اعمال ایام تشریق، پیش از اعمال مکّه.

آیهٔ اللّه تبریزی: خارج شدن از مکه و توابع آن، قبل از اعمال مکه و تمام کردن آن جایز نیست.

آیهٔ اللّه سیستانی: اشکال ندارد مگر اینکه در ماه ذی قعده مُحرم به احرام عمره تمتع شده بود که در این صورت برای برگشت باید محرم به عمره مفرده شده و داخل مکه بشود.

آیهٔ اللّه صافی گلپایگانی: در هیچ یک از موارد مذکور جایز نیست.

آیهٔ اللّه فاضل لنکرانی: احتیاط واجب است که تا اعمال حج تمام نشده از مکه و منا خارج نشود مگر این‌که اطمینان داشته باشد که برای اتمام اعمال بر می‌گردد.

آیهٔ اللّه مکارم شیرازی: احتیاط آن است تا اعمال را تکمیل نکرده خارج نشود.

ص: ۹۸

ص: ۹۹

تاریخ و رجال

ص: ۱۰۰

حج نیمه تمام!

ابراهیم ابراهیمی

چکیده:

این مطلب که امام حسین علیه السلام حج تمتّع خود را نیمه تمام گذاشته، به عمره تبدیل کرد و مکه را به هدف عراق ترک نمود، برای برخی از تاریخ نویسان، گویندگان و نیز مدّاحان، امری است مسلّم و به عنوان نظریه‌ای مشهور جا افتاده است.

در مقابل این، نظریه دیگری است که باور دارد اینگونه نبوده است که آن حضرت مُحرم به احرام حج تمتع شده و آن را از باب حکم مصدود، به عمره مفرده بدل ساخته است، بلکه امام علیه السلام با عمره مفرده وارد مکه شد و با طواف وداع یا با عمره ماه ذی حجه از مکه خارج گردید.

اگر برخی از مورخان و گویندگان در نقل‌های تاریخی خود، دقت بیشتری می‌کردند و آن را با روایات صحیح تطبیق می‌دادند، قول مشهور را برمی‌گزیدند.

نتیجه این دو نظریه این است که عمل امام علیه السلام به عنوان یک سنت عملی، قاعده فقهی است.

اگر نظریه نخست را بپذیریم، باید فقها در فتوای خود به آن استناد کرده باشند، که در ظاهر این گونه نیست.

در این پژوهش با استناد به روایات صحیح و دقت در نقل‌های تاریخی و به پشتوانه استنباط فقیهان، نظریه صحیح غیرمشهور را برگزیده‌ایم:

ص: ۱۰۱

قول مشهور

۱. مرحوم شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هجری قمری) در کتاب شریف «الارشاد» می‌نویسد:

امام حسین علیه السلام به خاطر ترسی که از دشمن داشت، نتوانست حج را به‌جا آورد و نیت خود را به عمره مفرده تبدیل کرد و پس از اتمام اعمال عمره، مکه را به سوی عراق ترک نمود.

«و لمّا أراد الحسین علیه السلام التوجه إلی العراق، طاف بالبیت و سعی بین الصفا و المروة و أحلّ من إحرامه و جعلها عمرة لأنّه لم یتمكّن من تمام الحجّ مخافة أن یقبض علیه بمكة، فینفذ إلی یزید بن معاویة، فخرج علیه السلام مبادراً بأهله و ولده و من انضمّ إلیه من شیعته» (۱) وقتی امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت به عراق برود، خانه خدا را طواف کرد و میان صفا و مروه سعی نمود و از احرام خود خارج شد و آن را عمره قرار داد (تبدیل نیت به عمره مفرده) زیرا به خاطر دستگیر شدن در بین مناسک نمی‌توانست اعمال حج را به پایان برساند. چون می‌خواستند او را دستگیر کنند و نزد یزید بن معاویه ببرند. از این روی امام علیه السلام با خانواده خود و شیعیان همراهش از مکه خارج شدند.

۲- محمدبن احمد بن علی الفتال النیشابوری (متوفای ۵۰۸ قمری) که رییس نیشابور او را به شهادت رساند (معجم رجال الحدیث) در روضة الواعظین (ص ۱۷۷) گفتاری مثل گفتار شیخ مفید، در کتاب خود نقل کرده‌اند.

۳- شیخ طبرسی (متوفّای ۵۴۸ قمری) علت تبدیل احرام امام علیه السلام به عمره مفرده را این‌گونه بیان می‌کند که: «لأنّه لم یتمكّن من تمام الحجّ مخافة أن یقبض علیه بمكّة فینفذ إلی یزید بن معاویة»؛ زیرا به خاطر دستگیر شدن در هنگام انجام مناسک، نمی‌توانست اعمال حج را به پایان برساند، چون می‌خواستند او را دستگیر کنند و نزد یزیدبن معاویه ببرند. (۲) نکته: از کلمه «من تمام الحجّ» در نقل شیخ مفید و شیخ طبرسی فهمیده می‌شود که امام علیه السلام مُحرم به احرام حج نشده بوده، بلکه نیت عمره تمتع را به عمره مفرده تبدیل کردند.

۴- علّامه سید مرتضی عسکری در کتاب «معالم المدرستین»، به نقل تاریخ ابن کثیر (متوفای ۷۴۴ قمری) از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که: «ثمّ طاف الحسین بالبیت و بین الصفا و المروة و قص من شعره و أحلّ من إحرامه و جعلها عمرة». (۳)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۶۶

۲- اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۴۵

۳- معالم المدرستین، ج ۳، ص ۵۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۶۶

ص: ۱۰۲

نکته: از کلمه «و جعلها عمرهٔ» در نقل ابن کثیر فهمیده می‌شود که امام علیه السلام نیت احرام حج را به عمره مفرده تبدیل نمودند که خلاف قاعده است.

۵- علّامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ قمری) در کتاب بحار الأنوار (ج ۴۴، ص ۳۶۳) قول شیخ مفید را پذیرفته و به نقل از منتخب آورده است:

«أنّ یزید أنفذ عمرو بن سعید بن العاص فی عسکر عظیم و ولّاه أمر الموسم و أمره علی الحاج کلّهم و کان قد أوصاه بقبض الحسین علیه السلام سرّاً و إن لم یتمکّن منه بقتله غیلهٔ، ثمّ إنّه دس مع الحاجّ فی تلک السنهٔ ثلاثین رجلًا من شیاطین بنی أمیّهٔ و أمرهم بقتل الحسین علیه السلام علی أیّ حال اتفق، فلمّا علم الحسین علیه السلام بذلک، حلّ من إحرام الحجّ و جعلها عمرهٔ مفردهٔ». (۱) مضمون نقل این است که یزید عمرو بن سعید بن عاص را با لشکری عظیم امیر حج کرد و از او خواست که امام حسین علیه السلام را دستگیر نماید و اگر نتوانست به قتلش رساند و سی نفر از شیاطین بنی امیه را در میان حاجیان قرار داد و آنان را مأمور کرد که به شکل ممکن، امام حسین علیه السلام را به قتل برسانند. وقتی امام حسین علیه السلام از این توطئه آنان آگاه شد، از احرام حج خارج گردید و آن را عمره مفرده قرار داد.

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۸؛ المنتخب، ص ۳۰۴

ص: ۱۰۳

نکته: از کلمه «حلّ من إحرام الحجّ و جعلها عمرة مفردة» در نقل علّامه مجلسی فهمیده می‌شود که امام علیه السلام نیت احرام حج را به عمره مفرده تبدیل کرد و از احرام خارج شد، که خلاف قاعده است.

۶- شیخ عبداللّه البحرانی (متوفای ۱۱۳۰ قمری) هم گفتاری مثل گفتار شیخ مفید در کتاب ارشاد، در کتاب خود (کتاب العوالم، الإمام الحسین علیه السلام، ص ۲۱۳) نقل کرده‌اند.

۷- قندوزی (متوفای ۱۲۴۹ هجری قمری) در کتاب ینابیع الموده می‌نویسد:

«بعد أن طاف و سعی و أحلّ من إحرامه، و جعل حجّه عمرة مفردة، لأنّه لم یتمکّن من إتمام الحجّ مخافة أن یبطش به و یقع الفساد فی الموسم و فی مکّة، لأنّ یزید أرسل مع الحجّاج ثلاثین رجلًا من شیاطین بنی أمیّة و أمرهم بقتل الحسین علی کلّ حال». (۱) بعد از این‌که امام علیه السلام طواف و سعی انجام داد. از احرام خارج شد و نیت خود را به عمره مفرده تبدیل کرد؛ زیرا می‌ترسید که در اثنای مناسک و در مکه فسادی ایجاد شود و نتواند حج خود را به پایان برساند؛ چون یزید سی تن از شیاطین بنی امیه را در میان حاجیان قرار داده بود و آنان مأمور بودند که به هر شکل ممکن، امام حسین علیه السلام را به قتل برسانند.

نکته: از کلمه «و جعل حجّه عمرة مفردة» در نقل قندوزی فهمیده می‌شود که امام علیه السلام نیت احرام حج را به عمره تبدیل نمود و از احرام خارج شد و از عبارت «لأنّه لم یتمکّن من إتمام الحجّ» برداشت می‌شود که امام علیه السلام محرم به احرام حج شده بود و خوف آن داشت که نتواند آن را به پایان رساند، از این روی، با تبدیل نیت، از احرام خارج شد که خلاف قاعده است.

اما در نقل شیخ مفید عبارت «من تمام الحجّ» بود که فهمیده می‌شود امام علیه السلام محرم به احرام حج نشدند بلکه نیت عمره تمتع را به عمره تبدیل نمودند.

قول غیر مشهور

آنان که قول مشهور را بر نمی‌تابند، می‌گویند: این‌گونه نبوده است که امام حسین علیه السلام محرم به احرام عمره تمتع شده و عمره تمتع را به عمره مفرده تبدیل کرده باشند یا چنین نبوده است که محرم به احرام حج تمتّع گردیده و آن را از باب حکم مصدود، به مفرده مبدّل ساخته باشند بلکه آن حضرت با عمره مفرده وارد مکه شدند و با طواف وداع یا عمره مفرده ماه ذی حجه بدون تبدیل نیت، از مکه خارج گردیدند.

۱- ینابیع المودة لذی القربی، ج ۳، ص ۵۹

ص: ۱۰۴

چنانکه امام صادق علیه السلام با استناد به فعل امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِی ذِی الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا یُرِیدُ الْحَجَّ»؛ کسی که نمی‌خواهد حج به‌جا آورد، جایز است که در ماه ذی‌حجه عمره مفرده انجام دهد.

مستند این قول دو روایت صحیح از یک سو و تحلیل عقلی از وقایع تاریخی قبل از حرکت امام علیه السلام از مکه به عراق از سوی دیگر می‌باشد.

روایت نخست، صحیحه ابراهیم‌بن عمر الیمانی از ابی عبداللّه علیه السلام است.

«أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِی أَشْهُرِ الْحَجِّ مُعْتَمِراً، ثُمَّ رَجَعَ إِلَی بِلَادِهِ قَالَ: لَا بَأْسَ وَ إِنْ حَجَّ فِی عَامِهِ ذَلِکَ وَ أَفْرَدَ الْحَجَّ فَلَیْسَ عَلَیْهِ دَمٌ فَإِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام خَرَجَ قَبْلَ التَّرْوِیَةِ بِیَوْمٍ إِلَی الْعِرَاقِ وَ قَدْ کَانَ دَخَلَ مُعْتَمِراً». (۱) از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که در ماه‌های حج، عمره مفرده به‌جا آورده، آنگاه به شهر خود بازگشته است. آن حضرت می‌فرماید: جایز است و اگر در همان سال حج به‌جا آورد و حج افراد انجام دهد، بر او قربانی نیست و در ادامه فرموده است: حسین‌بن علی علیهما السلام روز ترویه به جانب عراق رفت، در حالی که به عمره مفرده محرم شده بود.

روایت دوم، صحیحه یا مصحّحه معاویة بن عمار است.

«قالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِنْ أَیْنَ افْتَرَقَ الْمُتَمَتِّعُ وَ الْمُعْتَمِرُ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْمُتَمَتِّعَ مُرْتَبِطٌ بِالْحَجِّ وَ الْمُعْتَمِرَ إِذَا فَرَغَ مِنْهَا ذَهَبَ حَیْثُ شَاءَ وَ قَدِ اعْتَمَرَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فِی ذِی الْحِجَّةِ ثُمَّ رَاحَ یَوْمَ التَّرْوِیَةِ إِلَی الْعِرَاقِ وَ النَّاسُ یَرُوحُونَ إِلَی مِنًی وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِی ذِی الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا یُرِیدُ الْحَجَّ». (۲) معاویة بن عمّار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم فرق عمره تمتع و مفرده چیست؟

فرمود: عمره تمتع با حج مرتبط است و کسی که عمره مفرده را انجام می‌دهد، هنگامی که آن را به پایان رساند، می‌تواند به هرجا که بخواهد برود و امام حسین علیه السلام در ذی حجه عمره مفرده به‌جا آورد سپس در روز ترویه به عراق رفت در حالی که مردم به سوی منا می‌رفتند و کسی که نمی‌خواهد حج به‌جا آورد، جایز است که در ماه ذی حجه عمره مفرده انجام دهد.

نکته: این دو روایت که از نظر سند صحیح‌اند، به طور صریح دلالت می‌کنند که امام حسین علیه السلام در ماه ذی حجه به عمره مفرده محرم شده و آن را به پایان رسانده‌اند و هیچ دلالتی بر تبدیل نیت، از آن‌ها فهمیده نمی‌شود.

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۳۵

۲- محمد بن الحسین باسناده عن محمد بن یعقوب مثله و کذلک الکافی، وسائل الشیعه آل البیت الحرّ العاملی، ص ۳۱۰، باب: ابواب عمره حدیث ۲ و ۳

ص: ۱۰۵

امام علیه السلام پیش از حرکت از مدینه به سوی مکه، در عالم خواب از پیامبر اسلام شنیده بود که فرمود: «حبیبی یا حسین، کأنّی أراك عن قریب مرمّلًا بدمائك مذبوحاً بأرض کرب و بلاء»؛ (۱) «عزیز من! ای حسین! گویا می‌بینم که به همین زودی در سرزمینی به نام کربلا کشته و سرت از تن جدا می‌شود و در خون خود می‌غلتی.»

مرگ بر انسان‌ها لازم گردیده و همانند گردن‌بند در گردن دختران است و من به دیدار نیاکانم آنچنان اشتیاق دارم که یعقوب به دیدار یوسف

نقل شده که امام حسین علیه السلام بیست و پنج بار به زیارت خانه خدا رفت که آخرین بار در سال ۶۰ هجری بود.

و در سال ۵۷ هجری بود که آن حضرت در کنار جبل الرحمه دعای عرفه را خواندند.

امام حسین علیه السلام شب ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری قمری، از میقات مسجد شجره به صورت عمره مفرده عازم مکه شدند و سوم شعبان به مکه رسیدند. بعد از اعمال عمره مفرده، مکه را پایگاه خود قرار داد و ماه‌های: شعبان، رمضان، شوال، ذی قعده و هفت روز از ذی حجه را در مکه گذراند و مردم نیز گروه گروه با ایشان دیدار می‌کردند. حتّی عبداللّه بن زبیر در جماعت امام شرکت می‌کرد. (۲) کوفیان پس از شنیدن ماجرای مخالفت امام علیه السلام با یزید، او را به عراق دعوت کردند.

ازاین‌رو، امام علیه السلام مسلم بن عقیل را در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به کوفه فرستاد تا اگر مردم خواهان او هستند، عازم عراق شود. پس خطاب به او فرمود:

«و إن رأیت الناس مجتمعین علی بیعتی فعجّل لی بالخبر حتّی أعمل علی حسب ذلک».

«اگر دیدی که مردم در بیعت با من یکپارچه‌اند و براین امر تمایل دارند، بی‌درنگ خبر آن را به من برسان تا بر اساس آن اقدام کنم.»

مسلم‌بن عقیل پنجم شوال به کوفه رسید و بعد از این‌که حدود ۱۸ هزار نفر با او بیعت کردند، با فرستادن نامه‌ای به حسین بن علی علیهما السلام از او خواست که در آمدن به کوفه شتاب کند (۳)

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸

۲- ترجمه «وقعة الطف»، ابومخنف، صص ۱۰۸- ۱۱۰

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵

ص: ۱۰۶

با نزدیک شدن موسم حج، که مسلمانان گروه گروه وارد مکه می‌شدند، در آستانه روز ترویه، آن حضرت تصمیم گرفت که به سوی عراق حرکت کند. پیش از حرکت، این خطابه را در میان افراد خاندان بنی‌هاشم و گروهی از شیعیان خویش، که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند، ایراد کرد:

«حمد و سپاس از آنِ خداست، آنچه خدا بخواهد همان خواهد شد و هیچ نیرویی در مورد فرستاده‌اش حکمفرما نیست، مگر به اراده خداوند و درود و سلام خداوند بر فرستاده‌اش. مرگ بر انسان‌ها لازم گردیده و همانند گردن‌بند در گردن دختران است و من به دیدار نیاکانم آنچنان اشتیاق دارم که یعقوب به دیدار یوسف. و برای من قتلگاهی معین شده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشمان خود می‌بینم که درندگان بیابانها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبانهای خالی خود را پر می‌کنند. از پیش‌آمدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و گریزی نیست. بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خوشنودیم. در مقابل بلاـ و امتحان الهی صبر و استقامت می‌ورزیم که اجر صبرکنندگان را بر ما عنایت خواهد کرد. میان پیامبر و پاره‌های تن وی (فرزندانش) هیچ‌گاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود؛ زیرا آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او (استقرار حکومت‌اللّه) نیز به وسیله آنان تحقق خواهد یافت.» (۱) و امام سخنانش را با این جمله پایان داد:

«مَنْ کانَ باذِلًا فِینا مُهْجَتَهُ وَمُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ؛ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا، فَإِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْشاءَ اللَّهُ تَعالی»؛ «آگاه باشید! هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند، پس آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد، ان شاءاللّه.» (۲) در اینجا توجه به چند نکته ضروری است:

۱. امام علیه السلام از ابتدا تصمیم داشت از مکه خارج شود و از آینده حرکت خود، که در کربلا به شهادت می‌رسد، آگاه بود و در روز هشتم ذی حجه که حجاج عازم منا و عرفات بودند،

۱- «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللَّهِ وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ وَسَلَّمَ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلَی جِیدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَهَنِی إِلَی أَسْلافِی اشْتِیاقَ یَعْقُوبَ إِلَی یُوسُفَ وَ خُیِّرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لاقِیهِ کَأَنِّی بِأَوْصَالِی یَتَقَطَّعُهَا عُسْلانُ الْفَلَوَاتِ بَیْنَ النَّوَاوِیسِ وَکَرْبَلاءَ فَیَمْلأَنَّ مِنِّی أَکْرَاشاً جُوفاً وَ أَجْرِبَةً سُغْباً لا مَحِیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَی اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلَی بَلائِهِ وَیُوَفِّینَا أُجُورَ الصَّابِرِینَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَحْمَتُهُ وَهِیَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِی حَظِیرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَتَنَجَّزُ لَهُمْ وَعْدُهُ مَنْ کَانَ فِینَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلَی لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّه». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶؛ اللهوف، ص ۵۲

ص: ۱۰۷

مکه را به جانب عراق ترک کردند.

۲. حرکت امام از مدینه به مکه در ماه‌های عمره مفرده؛ یعنی ماه‌های رجب و شعبان صورت گرفت و نه در ماه‌های حج؛ یعنی شوال، ذی قعده و ذی حجه.

۳. گفتگویی که امام علیه السلام سه روز قبل از حرکت با ابن عباس و محمد حنفیه و دیگران داشت و آنان اصرار می کردند که امام علیه السلام از رفتن به عراق منصرف شود (۱) و آن حضرت به ابن عباس می‌فرماید: «إنّی قد اجمعت المسیر فی أحد یومی هذین إن شاءاللّه»؛ «تصمیم گرفته‌ام در این یکی دو روز، به جانب عراق حرکت کنم، اگر خداوند بخواهد.» (۲) و همچنین با عنایت به این سخن امام علیه السلام که در روز قبل از حرکت فرمود: «فَإِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شاءَ اللّهُ» که امام علیه السلام خود را برای حج آماده نکرده، بلکه مقدمات سفر به عراق را تهیه دیده است.

۴. با توجه به سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: حسین‌بن علی علیهما السلام روز ترویه به سوی عراق رفت و در حالی‌که به عمره مفرده محرم شده بود، معلوم می‌شود که امام از همان ابتدا قصد عمره تمتع نکرده بود و تنها به خاطر احترام کعبه، عمره مفرده به‌جا آورده بود و اینگونه نبوده است که عمره تمتع را به مفرده تبدیل کرده یا حج تمتع را از باب حکم مصدود به مفرده مبدّل کند؛ زیرا اگر امام در ماه‌های حج، محرم به احرام تمتّع شده بود، باید برای بستن احرام، به یکی از مواقیت پنجگانه می‌رفت (مسجد شجره، جُحفه، یلملم، قرن المنازل و وادی عقیق) و در یکی از آن میقات‌ها احرام می‌بست، نه در ادنی الحلّ (تنعیم و جِعرانه)، که میقات اهل مکه و میقات عمره مجدّد است.

حضور در میقات‌های پنج‌گانه که فرسنگ‌ها از مکه فاصله دارد، نه در تاریخ آمده و نه در جوامع روایی ذکر شده است.

۵. اگر امام علیه السلام محرم به احرام حج شده بود، باید مانند دیگر مردمان، در بعد از ظهر روز هشتم و روز ترویه در مسجدالحرام احرام می‌بست، در حالی که امام چند روز پیش از حرکت، به طور غیر رسمی و در روز هفتم، به‌طور رسمی، اعلام کرده بود که صبح هشتم عازم عراق هستم و با این اعلام، جایی برای حکم مصدود باقی نمی‌ماند.

مصدود عبارت است از کسی که دشمن او را از عمره یا حج منع کند.

اگر کسی احرام عمره یا حج را بست و بعد از آن، دشمن یا کس دیگر او را از رفتن به

۱- دینوری، اخبار الطوال، صص ۲۴۵- ۲۴۳

۲- ترجمه «وقعهٔ الطف» ابومخنف، ص ۱۱۱

ص: ۱۰۸

مکه یا رفتن به عرفات منع کنـد و راه دیگری نباشـد، می‌تواند در همان محل که ممنوع شده، یک شتر یا یک گاو یا یک گوسـفند قربانی نموده و تقصیر کند و از احرام خارج شود. (۱) و چنین مطلبی در تاریخ یا حدیث نیامده است.

۶. آنچه از شیـخ مفیـد و دیگران آمـده، این است که امام علیه السـلام قبل از حرکت، خانه خدا را زیارت کرد و سـعی میان صـفا و مروه انجام داد و آن را عمره مفرده قرار داد و از احرام خارج شد و هیچ اشاره‌ای به قربانی کردن شتر یا گوسفند نشده است تا نشانه مصدود بودن از آن فهمیده شود.

۷. آنچه از قول شیـخ مفیـد و دیگر بزرگـان برداشت می‌شود، تبـدیل به عمره مفرده است، که این قول اشاره به تبـدیل عمره تمتع به مفرده و نه تبدیل حجّ تمتع به مفرده، که علّامه مجلسی و قندوزی به آن تصریح کرده‌اند ...

۸. آخرین نکته این‌که: امـام علیه السـلام چون عازم عراق بوده، شب یا صـبح هشـتم به أدنی الحلّ رفته و به احرام عمره مفرده مُحرم شـده و قبل از حرکت به سوی عراق، اعمال خود را به اتمام رسانـده و از احرام خارج شـده است؛ چنانکه امام صادق علیه السـلام با استناد به فعل امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِی ذِی الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا یُرِیدُ الْحَجَّ» و در عبارت دیگر می‌فرماید: وَ قَدِ اعْتَمَرَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فِی ذِی الْحِجَّةِ».

۹. دقت در گفتار ابو مخنف کوفی (متوفای ۱۵۷ هجری قمری)، از مورّخان مشهور شیعه، قول ما را تأیید می‌کند.

ابو مخنف به سـند خود از عبـداللَّه بن سـلیم و المـذری بن المشـعمل الأسـدیین که به عنوان حـج از کوفه به مکه آمـده بودنـد، نقل می‌کند که گفتند:

«فطـاف الحسـین بـالبیت و بین الصـفا و المروة و قص من شـعره و حـلّ من عمرته ثمّ نحو الکوفـة و توجّهنا نحو الناس إلی منی» (۲)؛ «حسـین علیه السـلام بر گِرد خانه خدا و بین صفا و مروه طواف کرد و کمی از موی خود را چید و از عمره خود بیرون آمد. آنگاه به سوی کوفه روان شد و ما همراه مردم به منا رو کردیم.»

ابن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ هجری قمری) نیز روایت ابـو مخنف را در کتـاب خود آورده است. (۳) همانطور که ملاحظه می‌شود هیچ اشاره‌ای به تبدیل نشده است.

۱- مناسک حج، مسائل ۱۳۷۰ و ۱۳۷۲

۲- مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف الأزدی، ص ۶۶

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹

ص: ۱۰۹

گفتار فقیهان

در ادامه بحث و به عنوان حسن ختام، لازم است به گفتار فقیهانی که متکی بر روایات صحیحه است، استناد کنیم:

۱. مرحوم آیه‌اللَّه سید محسن حکیم، در کتاب مستمسک العروهٔ می‌نویسد:

«و امّا ما فی بعض کتب المقاتل؛ من أنّه علیه السلام جعل عمرهٔ مفردهٔ، ممّا یظهر منه أنّها کانت عمرهٔ تمتع و عدل بها إلی الإفراد. فلیس ممّا یصحّ التعویل علیه فی مقابل الأخبار المذکورهٔ التی رواها أهل الحدیث»؛ (۱) «تکیه برآنچه در بعضی ازکتاب‌های مقاتل آمده است که: امام علیه السلام عمره خود را عمره مفرده قرار داد؛ یعنی محرم به عمره تمتع شده بود و نیت خود را به مفرده تبدیل کرد.» (۲) همانگونه که ملاحظه می کنید، مرحوم حکیم روایت را بر نقل تاریخ ترجیح می‌دهد و قول تبدیل نیّت از عمره تمتع به مفرده را نمی‌پذیرد.

۲. مرحوم آیه‌اللَّه خوئی در کتاب الحج می‌نویسد:

«قد دلّ بعض النصوص المتعبرهٔ علی جواز الخروج حتی یوم الترویهٔ مثل صحیحهٔ إبراهیم بن عمر الیمانی، ... و فی الروایهٔ و إن لم یصرّح بجواز الخروج یوم الترویهٔ ولکن یظهر من استشهاد الصادق علیه السلام بقضیهٔ خروج الحسین علیه السلام إنّ ذلک من باب تطبیق الکبری علی الصغری و إنّ خروجه یوم الترویهٔ کان جائزاً فی نفسه، و استشهاده بفعل الحسین علیه السلام دلیل علی جواز الخروج، سواء کان الحسین علیه السلام مضطراً کما فی کتب المقاتل و التواریخ، أم لا. و أوضح من ذلک دلالهٔ معتبرهٔ معاویهٔ بن عمار ... و الحاصل: لا ریب فی أنّ المستفاد من الخبرین أن خروج الحسین علیه السلام یوم الترویهٔ کان علی طبق القاعدهٔ لأجل الإضطرار و یجوز ذلک لکلّ أحد و إن لم یکن مضطرّاً». (۳) مضمون گفتار مرحوم آیه‌اللَّه خوئی این است: خارج شدن از مکه در روز ترویه جایز است و استشهاد امام صادق علیه السلام به قضیه خروج امام حسین علیه السلام دلیل بر جواز خروج از مکه در روز ترویه است و این استشهاد از باب تطبیق کبری بر صغری است.

و مستفاد از خبر ابراهیم‌بن عمر یمانی و معاویهٔ بن عمار این است که خروج

۱- وسائل، باب ۷، از ابواب عمره، حدیث ۱۳، ج ۱۴ ص ۳۱۳

۲- مستمسک العروه، ج ۱۱، ص ۱۹۲

۳- کتاب الحج، ج ۲، ص ۲۳۶

ص: ۱۱۰

امام حسین علیه السلام در روز ترویه، بر طبق قاعده بوده نه به خاطر اضطرار که در کتاب‌های تاریخی و مقاتل آمده است.

۳. آیت‌اللَّه گلپایگانی در «تقریرات البیع» آورده است:

«و ظاهر الروایهٔ (صحیحهٔ معاویهٔ بن عمّار) أنّ فعل الحسین علیه السلام کان لأجل جواز الخروج من مکهٔ فی أیّام الحجّ بعد الفراغ من العمرهٔ لأنّه ان صدر ذلک منه علیه السلام لأجل الضرورهٔ بقرینهٔ ذیل الروایهٔ المصرّح بجواز الخروج فی ذی الحجّهٔ بعد العمرهٔ لمن لایرید الحجّ فانّ قوله علیه السلام و لا بأس بالعمرهٔ الخ، مراده أنّه یجوز له الإکتفاء و الخروج من مکهٔ و لا یلزمه الإتیان بالحجّ بأن کان فی ذی الحجهٔ». (۱) مضمون گفتار آیت‌اللَّه گلپایگانی نیز این است که مستفاد از ظاهر روایت معاویهٔبن عمار، خروج امام حسین علیه السلام از مکه به عراق در روز ترویه، از باب اضطرار نبوده، بلکه از باب جواز خروج در ایام حج می‌باشد.

۴. آیت‌اللَّه جوادی آملی با استناد به روایت ابراهیم‌بن عمر یمانی می‌گوید:

این‌گونه نبوده است که عمره تمتع را به مفرده تبدیل کرده یا حج تمتع را از باب حکم مصدود به مفرده مبدّل ساخته باشد.

بنابر این نتیجه این می‌شود که استناد به عمل امام حسین علیه السلام، به عنوان یک سنت عملی و قاعده فقهی است. امام علیه السلام محرم به احرام عمره تمتع نبوده و عمره تمتع را به عمره مفرده تبدیل نکرده است؛ چنانکه از شیخ مفید نقل شده بود. یا محرم به احرام حج تمتع نشده و آن را از باب حکم مصدود به عمره مفرده مبدل نساخته است؛ چنانکه در بحارالأنوار آمده است، بلکه امام علیه السلام با عمره مفرده وارد مکه و با عمره مفرده ماه ذی حجه از مکه خارج شده است.

همانگونه که از روایت ابراهیم‌بن عمر یمانی و معاویهٔبن عمار به صراحت استفاده می‌شود.

۱- تقریرات البیع، ج ۱، ص ۳۵۵

ص: ۱۱۱

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۱۲

ص: ۱۱۳

اماکن و آثار

ص: ۱۱۴

فلسفه نامگذاری‌ها

(۱)

فلسفه نامگذاری‌ها

فلسفه نامگذاری‌ها (۱)

عبدالهادی مسعودی

حج، از کهن‌ترین و بزرگ‌ترین عبادت‌ها، در ادیان توحیدی و حتّی غیر توحیدی است. راز و رمز این عبادت شگفت‌انگیز، همه را مجذوب خود ساخته و بسیاری از راویانِ شیفته آن را به عرصه و درگاه ائمه معصوم شیعه کشانده و آن بزرگواران نیز از دریای شهود خویش، شهد معرفت را قطره قطره بر کام ایشان چشانده‌اند.

بخشی از این رازها، در مورد نام‌های حج و متعلّقات و حواشی آن است. «مکه» یعنی چه؟ چرا آن را «باسّه» نامیده‌اند؟ در «حطیم» چه رخ داده که این نام را بر آن نهاده‌اند؟ و ...

احادیثِ در پی آمده، به بخشی از این پرسش‌ها پاسخی مستند به حدیث می‌دهد؛ احادیثی که بیشتر آن‌ها در دو کتاب «حج و عمره در قرآن و حدیث» (۲) و «علل الشرائع» (۳) است و ما در اینجا تنها به ترجمه آن‌ها می‌پردازیم، هرچند که برخی از آن‌ها نیازمند بررسی و تأمل بیشتر است و بسی محتمل است که در تعارض با دیگر احادیث باشند و اعتبار لازم برای استناد قطعی مفاد آن به معصوم علیه السلام را نداشته باشند.

گفتنی است گزینش و تألیف این احادیث به وسیله فارس حسون کریم انجام پذیرفته که پیشتر در شماره ۱۵ از دوفصلنامه میقات الحج به چاپ رسیده است.

۱- با استفاده از ترجمه‌های استاد جواد محدثی، استاد محمدجواد ذهنی و مهدی هوشمند.

۲- محمد محمدی ری‌شهری، با همکاری عبدالهادی مسعودی، حج و عمره در قرآن و حدیث، ترجمه جوادمحدثی، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۱

۳- شیخ صدوق، علل الشرائع، انتشارات مکتبهٔ الصدوق، تهران.

ص: ۱۱۵

چرا مکه را «مکه» نامیدند؟

۱. محمّد بن سنان؛ امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش‌های محمدبن سنان نوشت: مکّه را از این رو مکّه نامیدند که مردم در آن‌جا (در روزگار جاهلیّت) سوت می‌کشیدند. به کسی هم که آهنگ این شهر می‌کرد، می‌گفتند: قَد مَکا (سوت کشید) و این همان گفته خداوند است که فرمود: «و نمازشان کنار خانه خدا، جز سوت کشیدن و دست زدن نبود» مُکاء، سوت کشیدن است و تصدیه، کف زدن.

۲. از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: دلیل نامگذاری مکه به این نام چیست؟

فرمودند: نامگذاری مکه به این نام، از آن رو است که خداوند- متعال- زمین را از زیر این شهر گسترد.

چرا مکه را «بکّه» خواندند؟

۳. از عزرمی، از امام صادق علیه السلام: مکّه را «بکّه» گفته‌اند؛ زیرا مردم در آنجا می‌گریند.

۴. از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چرا مکه، «بکّه» نامیده شد؟ فرمود: زیرا این شهر، گردن جبّاران و گنهکاران را لِه کرده است.

۵. عبداللَّه بن سنان؛ از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا به کعبه، بکّه گفته‌اند؟ فرمود: به خاطر گریه مردم در پیرامون آن و در خودِ آن.

۶. سعید بن عبداللَّه اعرج از امام صادق علیه السلام: محلّ خانه خدا را «بکّه» خوانند و آبادیِ (پیرامون آن) را «مکّه» (۱) ۷. از فضیل، از حضرت أبو جعفر امام باقر علیهما السلام: مکّه را از آن رو «بکّه» نامیده‌اند که مردان و زنان در آن فشرده می‌شوند و در آن‌جا اشکالی ندارد که زن جلو یا راست و یا چپ و یا در عرض شما (که مرد هستید) بایستد و نماز بخواند ولی در دیگر شهرها، این عمل مکروه و ناپسند است.

۸. عبیداللَّه بن حلبی: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا مکّه، «بکّه» نامیده شد؟ فرمود:

چون مردم در آن‌جا یکدیگر را می‌فشارند. (۲) ۹. جابر از امام باقر علیه السلام: بکّه جایگاه خانه خداست و مکّه حرم است و این همان سخن

۱- کلینی در کافی با سندش به ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: بنی اسماعیل همواره والیان کعبه بودند و حج و امور دینی را برای مردم به پا می‌داشتند و بزرگ از بزرگ آن را به ارث می‌بردند تا به زمان عدنان‌بن ادَد رسید و فرمانروایی ایشان طول کشید و سنگ‌دل شدند و فساد کردند و بدعت‌هایی در دینشان پدید آوردند و برخی، برخی دیگر را بیرون راندند و برخی برای کسب روزی و برخی برای ناپسند داشتن جنگ بیرون رفتند و امور فراوانی از دین حنیف را نگاه داشته بودند؛ مانند حرمت ازدواج با مادران و دختران و ازدواج‌هایی که خدا حرام کرده بود، جز آن‌که ازدواج با زن پدر و خواهرزاده و نیز ازدواج همزمان با دو خواهر را حلال می‌دانستند و حجّ و لبّیک و غسل جنابت را داشتند، جز آن‌که در لبّیک و حجّشان بدعت‌های شرک‌آمیزی پدید آورده بودند و میان اسماعیل و عدنان بن ادد، حضرت موسی علیه السلام بود.

وروایت شده که معد بن عدنان ترسید که حرم کهنه شود و از یاد برود، پس علم‌هایی را برای آن ایجاد و نصب کرد و سپس «جرهم» بر ولایت کعبه چیره شد و به همین‌گونه از یکدیگر به ارث بردند تا جرهم نیز در مکه طغیان کرد و حرمتش را حلال شمردند و دارایی کعبه را خوردند و بر واردان به مکه ستم روا داشتند و سرکشی و ستم کردند. با آن‌که در روزگار جاهلیت در مکه، فرمانروایی ستم و سرکشی و حرمت شکنی نمی‌کرد، جز آن‌که در همانجا به هلاکت می‌رسید.

۲- یعنی ازدحام می‌شود یا راه باریک می‌شود و یا برخی برخی دیگر را با دست عقب می‌رانند.

ص: ۱۱۶

خداوند است که «هر کس وارد آن شود، ایمن است».

۱۰. جابر از امام باقر علیه السلام: بکّه جایگاه خانه (کعبه) است، و مکّه همه آنچه را که حرم در برمی گیرد.

۱۱. عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام: مکّه همه شهر است و بکّه، جایگاه سنگی که مردم یکدیگر را فشار می‌دهند.

۱۲. امام علی علیه السلام در پاسخ کسی که پرسید «جایگاه مکّه نسبت به بکّه چیست؟»:

مکّه، اطراف حرم است و بکّه جای خانه خدا (کعبه) است.

۱۳. معاویهٔ بن عمّار: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مکّه به نماز می‌ایستم، در حالی که در برابر من زن نشسته است یا عبور می کند. حضرت فرمود: اشکالی ندارد. مکّه را به این جهت بکّه گفته‌اند که در آن زنان و مردان به هم می‌خورند (و ازدحام پدید می آید).

۱۴. و بکّه نامیده شده است، چون گردن کشان را هنگامی که در آن سرکشی کنند، می‌فشارد.

۱۵. امام کاظم علیه السلام در پاسخ برادرش علی‌بن جعفر که پرسید «چرا مکّه را بکّه می گویند؟» فرمود: چون مردم یکدیگر را در مسجدالحرام پیرامون کعبه با دستانشان هُل می‌دهند.

چرایی نامگذاری مکه به «امّ القری»؟

۱۶. امام علی علیه السلام در پاسخ مردی شامی که پرسید: «چرا مکّه را امّ القری نامیده‌اند؟» فرمود: زیرا زمین از زیر آن گسترده شده است.

۱۷. مکّه امّ القری نامیده شد، چون نخستین محل از زمین است که خدا آن را آفرید، به دلیل گفته خداوند: «نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد، خانه مبارکی است که در بکّه است».

چرایی نامگذاری مکه به «باسّه» و «بسّاسه»

۱۸. مکه، بسّاسه نامیده می‌شود، زیرا هنگامی که در آن ستم می کردند، نابود و هلاکشان می کرد.

۱۹. از معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام: نام‌های مکّه پنج است: امّ القری، مکّه، بکّه،

ص: ۱۱۷

بسّاسه [یعنی نابود کننده]، چون مردم وقتی در مکه ظلم می‌کردند، آنان را بیرون می‌کرد و هلاک می‌ساخت.

۲۰. در حدیث مجاهد آمده است: «از نام‌های مکّه، باسّه است» به آن نامیده شد، چون هرکس را که در آن گناه کند له می‌کند. (۱) دلیل نامیده شدن مکه به «ناسّه» یا «نسّاسه»

۲۱. عرب، مکّه را ناسّه می‌نامید؛ چون هرکس در آن ستم می‌کرد و یا حادثه‌ای پدید می‌آورد، از آن بیرون می‌شد، گویی که مکه او را می‌کشید و بیرون می‌راند.

۲۲. الناسّهٔ والنسّاسهٔ: مکّه هستند، بدان‌ها نامیده شد؛ زیرا آب در آنجا کم است یا چون هرکس در آن ستم می‌کرد او را بیرون می‌راند و اخراج می‌کرد. (۲) علت نامگذاری مکه به «امّ رُحم»

۲۳. مکه، امّ رُحم نامیده شد؛ زیرا که هرگاه افراد مجاور مکه می‌شدند، مورد رحمت قرار می‌گرفتند.

۲۴. و از آن جمله، حدیث درباره مکّه است؛ «امّ رحم است؛ یعنی اصل و ریشه رحمت است». (۳) چرایی نامگذاری خانه خدا به «کعبه»

۲۵. از حسن بن عبداللّه، از پدرانش، از جدّ بزرگوارش حضرت حسن بن علی‌بن ابی‌طالب علیهم السلام: چند نفر یهودی محضر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله رسیدند و از حضرتش درباره چیزهایی سؤال کرده و یکی از ایشان در ضمن سؤالاتی که کردند؛ پرسید: چرا کعبه، کعبه نامیده شده است؟ نبی گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: زیرا آن وسط دنیا است. (۴) ۲۶. از امام صادق روایت شده است که از ایشان پرسیدند: چرا کعبه، کعبه نامیده شد؟

فرمود: کعبه را از آن‌جهت کعبه نام نهاده‌اند، که چهارگوش است.

علّت چهارگوش بودنش نیز آن است که در مقابل «بیت المعمور» است، که آن‌هم چهارگوش است. بیت المعمور چهارگوش شده، چون در برابر عرش است که چهارگوش

۱- فیروزآبادی در قاموس المحیط می‌نویسد: الباسّه والبسّاسه همان مکه شریف است.

۲- صاحب بن عبّاد در المحیط فی اللغه گفته است: و «النسّاسه» از نام‌های مکّه است که «ناسّه» هم گفته شده است و جوهری در صحاح می‌نویسد: و به مکّه، «ناسّه» گفته می‌شود چون کم آب است و ابن منظور نیز این سخن را گفته است.

۳- ابن منظور در لسان العرب آورده است: امّ رحم همان مکه است و «المرحومه» از نام‌های مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۴- یعنی از نظر شرف و هیأت مرتفع است و از حیث مشرق و مغرب در وسط زمین است.

ص: ۱۱۸

است. عرش چهارگوش شده، چون کلماتی که اسلام بر آن‌ها استوار است، چهار است: «سُبْحَانَ اللَّهِ» وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» وَ «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» وَ «اللَّهُ أَكْبَرُ». (۱) ۲۷. و در حدیث قبله: «به خدا سوگند کعب تو پیوسته برافراشته است». آن دعایی برای شرافت و برتری اوست و اصل معنای آن، گره لوله نی است که میان دو گره، کعب نامیده می‌شود و هر چیزِ برافراشته و مرتفع، کعب نامیده می‌شود و نام‌گذاری کعبه برای بیت‌الحرام هم از آن گرفته شده و گفته شده: کعبه نامیده شده چون مانند مکعب چهارگوش است. (۲) علت نامگذاری خانه خدا به «بیت‌اللَّه الحرام»؟

۲۸. حنان: به امام صادق علیه السلام گفتم: «چرا به خانه خدا «بیت‌اللَّه الحرام» گویند»؟

فرمود: چون که بر مشرکین حرام است، وارد آن شوند (۳)

چرا کعبه را «بیت عتیق» نامیدند؟

۲۹. ابو خدیجه گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا کعبه را «بیت العتیق»؛ (خانه آزاد) نام نهاده‌اند؟ فرمود: خدای متعال از بهشت، حجرالأسود را برای آدم فرود آورد. خانه کعبه دُرّی سفید بود. خداوند آن را به آسمان بالا ـ برد و پایه‌اش باقی ماند. آن، در مقابل این خانه است. هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند که هرگز دوباره به سوی آن باز نمی‌گردند. خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام فرمان داد کعبه را بر همان پایه‌ها بنا نهند و از آن رو «بیت عتیق» نامیده شد که از غرق شدن رهایی یافت. (۴) ۳۰. ابوحمزه ثمالی گوید به امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام گفتم: چرا خداوند این خانه را عتیق نامید؟ فرمود: هیچ خانه‌ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داده، مگر آن‌که صاحب و ساکنانی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است و فرمود: خداوند آن را پیش از مردم آفرید، سپس زمین را آفرید و آن را زیر آن گسترد.

۳۱. ابان بن عثمان از کسی که به او خبر داد از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا کعبه را بیت‌العتیق نامیده‌اند؟ فرمود: چون خانه‌ای است آزاد از مردم و هیچ‌کس مالک آن نیست.

۳۲. سعید اعرج، از حضرت امام صادق علیه السلام: کعبه را بیت‌العتیق نامیده‌اند، چون از غرق آزاد و رها گشته و حرم نیز با آن رها شد و آب از آن بازداشته شد.

۱- محمدتقی مجلسی رحمه الله گوید: ممکن است عرش در اینجا به معنای علم باشد، بنابراین، محاذات معنوی می‌شود، همانطور که از گفته خداوند متعال معلوم می‌شود که می‌فرماید: «صار العرش تا این‌که می‌فرماید: اربع»، چون کلمه «سبحان‌اللَّه» دلالت بر صفات تنزیهیه جلالیه دارد، و الحمدللَّه دلالت بر صفات جمالیه می‌کند، چون دلالت می‌کند بر این‌که تمام حمدها و ثناها مختص خداوند است، پس دلالت می‌کند بر این‌که همه کمالات برای اوست و اوست که شایسته است با همه‌گونه عبادات پرستیده شود، و دلالت بر تمام تکالیف می‌کند و لفظ توحید دلالت بر واجب الوجود بالذات می‌کند، و دلالت بر وحدت باری‌تعالی بلکه بر جمیع صفات جلال و اکرام دارد.

و سزاوار است که به هیچ نوع شرکی به او شرک ورزیده نشود؛ نه خفی و نه جلی و همچنین تکبیر بر بلند مرتبه بودن خدا و عدم رسیدن عقل‌ها و فهم‌ها به او دلالت دارد پس معلوم می‌شود تمامی علوم مندرج در تسبیح چهارگانه است؛ بنابراین، محاذات با عرش که به معنای علم است، بر همین مطلب دلالت دارد.

۲- صاحب بن عباد در المحیط فی اللغه گفته است: و کعبه گفته می‌شود چون بالای آن چهارگوش است.

۳- و گفته شده است: دلیل احترام آن و حرمت جنگ در ماه‌های حرام به خاطر آن است.

۴- و این در طوفان نوح بود و آب به آن نزدیک نشد، همان‌گونه که در گودال مرقد امام حسین علیه السلام چنین بود.

ص: ۱۱۹

۳۳. ذَریح بن یزید محاربی از امام صادق علیه السلام: خداوند در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد، جز خانه خدا را. آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد، چون آن روز از غرق شدن رها شد. به حضرت گفتم: آیا به آسمان رفت؟ فرمود: نه، آب به آن نرسید و از آن بازداشته شد.

میان حَجَر و در را از چه رو «حطیم» خوانده‌اند؟

۳۴. معاویهٔ بن عمّار: از امام صادق علیه السلام درباره حطیم پرسیدم.

فرمود: «میان حجرالأسود و درِ کعبه است».

پرسیدم: چرا به آن حطیم می‌گویند؟ فرمود: چون در آن‌جا مردم همدیگر را فشار می‌دهند.

۳۵. در حدیث توبه کعب بن مالک: «در آن هنگام مردم شما را می‌فشارند»؛ یعنی شما را هُل می‌دهند و در فشار می‌اندازند.

و از اینجا مکه «حطیم» نامیده شد که میان رکن و در می‌باشد.

و گفته شده: مراد از حطیم، همان سنگ بیرون آمده از خانه است، به این نام نامیده شده؛ چون خانه خدا بالا آمده و آن سنگ به همان شکل رها شده.

و گفته شده: چون عرب‌ها هنگام طواف لباس‌های خود را روی آن می‌گذاشتند و در مدت زمانی روی هم انباشته می‌شد.

چرا حج را «حج» خوانده‌اند؟ (۱)

۳۶. ابان بن عثمان با یک واسطه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند، به آن حضرت عرض کردم: چرا به حج، حج گفته شده؟

فرمود: حج یعنی رستگاری. گفته می‌شود: فلانی حج کرد، یعنی رستگار شد.

علّت نام‌گذاری صفا و مروه به این نام؟

۳۷. عبد الحمیدبن ابی الدّیلم از امام صادق علیه السلام:

صفا را به این خاطر صفا خوانده‌اند که: مصطفی و برگزیده آدم بود، که بر کوه صفا هبوط

۱- خداوند، حجّ خانه خویش را بر شما واجب کرد؛ خانه‌ای که آن را قبله‌گاه مردم قرار داده است. حج‌گزاران همچون ازدحام چهار پایان، به این خانه وارد می‌شوند و همچون روی آوردن کبوتران به آشیانه، مشتاقانه به سوی آن می‌شتابند. خدای سبحان، حج را نشانه تواضع مردم در پیشگاه عظمتش و تسلیم و پذیرش آنان نسبت به عزّت و شکوهش قرار داده است و از بندگان خویش، شنوایانی را برگزیده که دعوت الهی را لبّیک گفته و سخن او را پذیرفته‌اند و در جایگاه‌های پیام آوران الهی ایستاده‌اند و با طواف خویش شبیه فرشتگانی شده‌اند که بر گردِ عرش خدا در طواف‌اند. کسانی که در تجارت‌خانه خداپرستی، سود فراوان به دست می‌آورند و در آن هنگام به سوی میعادگاهِ بخشایشِ الهی می‌شتابند. خداوند متعال، حج را پرچم افراشته اسلام و پناه‌گاه امنِ پناه‌جویان قرار داده است. حقّش را واجب و حجتش را لازم کرده است و درآمدن بر آن را بر شما ثابت کرده است و فرموده: «و برای خداست بر مردم که هرکس راهی دارد، آهنگ خانه‌اش را کند و هر کس کفر ورزد به خدا زیانی نزند که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».

ص: ۱۲۰

کرد. لذا از اسم آدم (یعنی از کلمه مصطفی) نامی و اسمی برای کوه برگرفته شد (۱) و دلیل بر این‌که آدم مصطفی است، آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ (۲)

می‌باشد و چون حوّا بر کوه مروه فرود آمد، این کوه را به این نام خواندند؛ چه آن‌که مرأه (زن) که حوّا باشد، بر آن نازل گردید. پس برای کوه نامی از اسم مرأه اتخاذ گردید.

از چه رو هشتم ذی حجه را «ترویه» گویند؟

۳۸. عبیداللّه بن علی حلبی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا به روز ترویه (۳)، «ترویه» می‌گویند؟ فرمود: چون در عرفات، آب نبود و حجّاج برای نوشیدن آب، آن را از مکّه می‌آوردند و به همدیگر می‌گفتند: «آب برداشتید؟ آب برداشتید؟» از این رو، آن روز، روز ترویه نام گرفت.

خانه کعبه دُرّی سفید بود. خداوند آن را به آسمان بالا برد و پایه‌اش باقی ماند. آن، در مقابل این خانه است. هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند که هرگز دوباره به سوی آن باز نمی‌گردند

۳۹. معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام: روز ترویه را، ترویه نامیدند، چون جبرئیل در چنین روزی، نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و گفت: «ای ابراهیم، برای خود و خانواده‌ات آب بردار» و میان مکّه و عرفات آبی نبود. آنگاه به موقفِ عرفات رفت و به ابراهیم علیه السلام گفت:

«اعتراف کن و با عبادات خویش آشنا شو». از این رو آن روز، «عرفه» نامیده شد. سپس به او گفت: به مشعر نزدیک شو، به این جهت نام آن‌جا «مزدلفه» (۴) شد.

۴۰. و در حدیث ابن عمر است که: روز ترویه تلبیه حج می‌گفت و آن، روز هشتم ذی‌حجه است. ترویه نامیده شد، چون مردم از آن برای ادامه راه، آب برمی‌داشتند؛ یعنی آب می‌خوردند و به دیگران آب می‌دادند.

منا را چرا «منا» خواندند؟

۴۱. از معاویهٔ بن عمّار، از امام صادق علیه السلام که گوید آن حضرت فرمودند:

۱- مرحوم مجلسیِ پدر می‌فرماید: قطع، یعنی جدا گشت و مناسبت میان صفا و مصطفی روشن است ولی‌مناسبت میان مروه و مرأهٔ ممکن است از جهت تلفظ باشد و یا آن‌که مروه همان مرأه بوده که همزه آن به واو تبدیل شده است، ولی احتمال اول بهتر است و مروه در لغت به سنگ سفید براق می‌گویند.

۲- آل عمران: ۳۳، «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.»

۳- روز هشتم ذی حجّه، به معنای سیراب شدن، آب برداشتن.

۴- محلّ نزدیک شدن.

ص: ۱۲۱

جبرئیل علیه السلام در این سرزمین نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و به آن جناب عرض کرد: ای ابراهیم، تمنّا و آرزو کن. پس مردم آن سرزمین را منا نامیدند.

۴۲. امام رضا علیه السلام به محمّد بن سنان نوشت: علّت آن‌که به منا، منا گفته شد، این است که جبرئیل در آن‌جا به ابراهیم علیه السلام گفت: هرچه می‌خواهی از خداوند تمنّا کن. حضرت ابراهیم علیه السلام هم در دل خود از خدا خواست که به جای فرزندش اسماعیل علیه السلام، قوچی به عنوان فدیه قرار داده شود و خداوند متعال دستور دهد که آن را سر ببرد، خداوند هم خواسته او را داد.

۴۳. منا در مکه است ... به این نام نامیده شده، به دلیل خون‌هایی که در آن ریخته می‌شود.

ثعلب گوید: این از گفتار عرب‌هاست؛ خداوند مرگ را بر آن‌ها قرار داد؛ یعنی مقدرشان کرد، چون قربانی در آنجا نحر می‌شود ...

ابن شمیل گوید: منا نامیده شده، چون میش در آن قربانی شد.

و ابن عیینه گوید: از منایا گرفته شده، به معنای آرزوها.

۴۴. ابن عباس گوید: زیرا جبرئیل علیه السلام هنگامی که خواست آدم علیه السلام را رها کند، به او گفت: آرزویی کن.

آدم گفت: آرزوی بهشت می‌کنم. پس منا نامیده شد به خاطر آرزو کردن آدم.

۴۵. منای مکه به این نام خوانده شد، چون گنجایش و وسعت بسیاری برای مردم دارد، و گفته شده: به این دلیل که برای قربانی‌ها در نظر گرفته شده است.

دلیل نامگذاری عرفات به این نام؟

۴۶. معاویهٔ بن عمّار گوید از امام صادق علیه السلام درباره علت نامگذاری عرفات پرسیدم:

فرمود: جبرئیل علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام را در روز عرفه بیرون آورد. چون ظهر شد، به وی گفت: ای ابراهیم، به گناهت اعتراف کن و عبادت‌هایت را بشناس. از این‌رو به «عرفات» نامگذاری شد، چون‌که جبرئیل گفت: اعتراف کن، او هم اعتراف کرد.

۴۷. عبدالحمیدبن ابی دیلم در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

... سپس او (آدم) را از منا به عرفات برد و بر مکان اعتراف (عرفات) اقامت داد و گفت: چون خورشید غروب کند، هفت بار به گناه خود اقرار کن و هفت بار از خدا بخواه که بیامرزد و

ص: ۱۲۲

توبه‌ات بپذیرد. آدم چنان کرد و از این رو آن‌جا به مُعَرّف نام نهاده شد.

۴۸. «عرفات» نامیده شد، چون آدم و حوّا در آنجا یکدیگر را شناختند.

یا به دلیل گفته جبرئیل به حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که مناسک را به او می‌آموخت: آیا شناختی؟

گفت: شناختم.

یا به دلیل مقدس بودن و بزرگ بودنش، گویا پاکیزه گردانده شده است.

۴۹. عبدالحمیدبن ابی دیلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: ... سپس آدم را به عرفات برد (۱) و او را بر عرفه وا داشت و به او فرمود: هرگاه خورشید غروب کرد، هفت مرتبه به گناهت اعتراف کن، آدم چنین کرد، به این دلیل عرفه نامیده شد، چون آدم علیه السلام در آنجا به گناهش اعتراف کرد، سپس این کار در فرزندان آدم سنت قرار داده شد که به گناهانشان اعتراف کنند مانند پدرشان، و از خدای عزّ وجلّ طلب بخشش کنند مانند پدرشان آدم علیه السلام.

چرا خَیف را بدین نام خواندند؟ (۲)

۵۰. معاویهٔ بن عمّار گوید: محضر مبارک حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه خیف را خیف نامیده‌اند؟

فرمودند: به خاطر آن خَیف نامیدند که از وادی، بالاتر واقع شده و هر مکانی که از وادی مرتفع باشد، خَیف خوانده می‌شود.

۱- منظور جبرئیل است که با آدم علیه السلام رفت.

۲- مکانی است که مسجد در آن قرار دارد. ابن‌اثیر در نهایه می‌نویسد: خیف، هر جای بلندی است که از مجرای سیل بالاتر و از سنگ‌های کوه به کنار است و مسجد منا، مسجد خَیف نامیده می‌شود؛ زیرا در دامنه کوه آن است.

ص: ۱۲۳

چرا مشعر الحرام را «مزدلفه» نام نهادند؟

۵۱. معاویهٔ بن عمّار، از حضرت صادق علیه السلام، در حدیث ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند: هنگامی که جبرئیل علیه السلام به موقف (عرفات) رسید، در آن اقامه کرد تا خورشید غروب نمود، سپس ابراهیم علیه السلام را از آن‌جا بیرون برد و به او گفت: ای ابراهیم، کوچ کن به سوی مشعرالحرام. پس مشعرالحرام را «مزدلفه» خواندند.

۵۲. معاویهٔ بن عمّار، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مزدلفه را به این خاطر مزدلفه نامیدند که حاجی‌ها از عرفات به سویش کوچ می‌کنند.

۵۳. مزدلفه مکانی است میان عرفات و منا؛ زیرا تقرّب جسته می‌شود در آنجا به خداوند، یا به دلیل نزدیکی مردم به منا پس از بازگشت، یا برای این‌که مردم نصف شب به آنجا می‌آیند؛ یا به این دلیل که آنجا زمینی هموار و محل زباله است و این به معنا نزدیکتر است.

چرایی نامگذاری مزدلفه به «جمعاً»؟

۵۴. عبدالحمید بن ابی الدیلم، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مزدلفه را به این جهت «جمع» خوانده‌اند که آدم علیه السلام در آن، نماز مغرب و عشا را جمع خواند.

۵۵. شیخ صدوق رحمه الله گوید: مرحوم پدرم در نامه‌اش به من نوشت: مزدلفه را به خاطر این جمع گفته‌اند که در آن نماز مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه می‌خوانند.

۵۶. همچنین گفته شده: مزدلفه را جمع گویند، به دلیل اجتماع مردم در آن‌جا.

۵۷. جمع، عَلَم است برای مزدلفه. به این نام خوانده شد، چون آدم و حوا در آن جمع شدند.

۵۸. عبدالحمیدبن ابی دیلم از امام صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: ... سپس به آنجا رسید (۱) و تا یک سوم شب آنجا ماند. پس میان نماز مغرب و عشا جمع کرد. به همین دلیل جمع نامیده شد. چون آدم میان دو نماز جمع کرد. بنابراین، وقت نماز عشا در این مکان، یک سوم از شب گذشته، است.

۱- منظور جبرئیل است که به آدم رسید.

ص: ۱۲۴

حج اکبر چیست و از چه رو به این نام خوانده شد؟

۵۹. حفص بن غیاث نخعی القاضی گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باره فرموده حق‌تعالی که می‌فرماید: وَ أَذَانٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ .. پرسیدم؟

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من «اذان» (۱) در میان مردم هستم. گفتم: معنای «حج‌اکبر» چیست؟ فرمود: به این دلیل اکبر نامیده شد که مسلمانان و مشرکان در آن سال با هم حج کردند و بعد از آن، مشرکان، دیگر حج به جا نیاوردند.

چرا طائف را «طائف» خوانده‌اند؟

۶۰. ابراهیم بن مهزیار، از برادرش نقل کرده که حضرت موسی‌بن جعفر علیهما السلام درباره «طائف» فرمودند: «آیا می‌دانی برای چه طائف را طائف نامیده‌اند؟»

راوی می گوید: عرض کردم: خیر.

فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السلام به درگاه پروردگارش نالید و دعا کرد که حق جلّ و علا از تمام میوه‌ها به اهل او روزی کند. پس خدای متعال قطعه زمینی را از اردن جدا کرد و آن زمین جلو آمد تا به بیت رسید و دور آن، هفت بار طواف کرد، سپس حق‌تعالی آن را در جایش مستقرّ و آرام کرد و از این جهت که دور بیت طواف کرده به آن طائف گفته شد.

۶۱. احمد بن محمّد از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت پرسید: آیا می‌دانی چرا طائف، طائف نامیده شد؟

عرض کردم: خیر.

فرمودند: برای این‌که وقتی حضرت ابراهیم خدا را خواند که از تمام میوه‌ها به اهلش روزی کند، حق‌تعالی به قطعه‌ای از اراضی اردن فرمان داد و آن زمین میوه‌هایش را حرکت داد تا به بیت رسیدند. پس دور بیت طواف نمودند. آنگاه باری‌تعالی به آنها امر فرمود به همین مکان فعلی، که موسوم به طائف است، برگردد و به جهت طوافی که پیرامون بیت نموده، به آن «طائف» گفتند.

دلیل خوانده شدن «ابطح» به این نام؟

۶۲. عبدالحمیدبن ابی الدیلم، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: ابطح را به این خاطر ابطح نامیدند، که جناب آدم علیه السلام امر شد خود را در سنگلاخ و قسمت پست وادی جمع، به

۱- یعنی همان مؤذنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در پی ابوبکر فرستاد و سوره برائت را گرفت و ابوبکر بازگشت وپرسید: آیا چیزی درباره وحی شده است؟ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایم فرمان داده که از جانب من جز خودم یا مردی از من ابلاغ نکند.

ص: ۱۲۵

روی زمین افکند، (۱) حضرتش چنین کرد تا صبح طالع شد. پس از آن، به وی امر گردید بالای کوه این وادی رود. پس چنین کرد. آنگاه مأمور شد بعد از طلوع آفتاب به گناهش اعتراف کند. پس اعتراف کرد (۲) در این هنگام حق‌تعالی از آسمان آتشی فرستاد و آن آتش قربانی او را گرفت و بدین ترتیب توبه‌اش پذیرفته شد.

علت خوانده شدن مسجد «فضیخ» به این نام؟ (۳)

۶۳. ابوبصیر لیث مرادی گوید: محضر مبارک حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چرا مسجد فضیخ را به این نام خواندند؟ فرمود: درخت خرما را فضیخ گویند و چون در این مسجد درخت خرما بوده، آن را «فضیخ» خوانده‌اند. (۴) تلبیه از چه رو به این نام خوانده شد؟

۶۴. ابان از کسی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا به لبّیک گویی، «تلبیه» می‌گویند؟ فرمود: این اجابت است. موسی علیه السلام به پروردگارش چنین پاسخ داد.

۶۵. و تلبیه اجابت نامیده شد؛ زیرا موسی علیه السلام پروردگارش را اجابت کرد و گفت: لَبّیک.

دلیل به پا کردن کعبه؟

۶۶. ابوبصیر لیث مرادی از امام صادق علیه السلام نقل کرده: تا زمانی که کعبه برپاست، دین نیز برپا و استوار است.

بنای کعبه برای چیست؟

۶۷. عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر مردم حج را ترک کنند، بر رهبر واجب است که مردم را؛ چه بخواهند و چه نخواهند، به حج وادار کند؛ چرا که این خانه، برای حج قرار داده شده است.

از چه رو بیت‌اللّه در وسط زمین است؟

۶۸. محمّد بن سنان گوید: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال

۱- در متن عربی «انبطاح» آمده و شاید منظور مطلق دراز کشیدن برای خواب و نه لزوماً بر چهره باشد واحتمال هم دارد که این خوابیدن بر صورت، در آیین او مکروه نبوده است. و گفته شده که آن کنایه از استقرار بر زمین برای دعا و نه خواب است و گفته‌اند کنایه از رکوع و سجود طولانی در نماز است.

۲- در محاسن افزوده است: و آن را اعتراف قرار داد تا سنتی میان فرزندانش باشد و از این رو قربانی آورد.

۳- طریحی در مجمع البحرین گفته است: آن، مسجدی از مساجد مدینه است که روایت شده خورشید در آن برای امیرمؤمنان بازگشت.

۴- مجلسی می‌فرماید: مشهورتر در وجه نامگذاری آن است که «فضح» یعنی شکستن و فضیح شرابی است که از خرمای نرسیده و شکسته تهیه می‌شود و در جاهلیت، در نزدیکی‌های این مسجد شراب می‌ساختند. از همین‌رو مسجد را بدین نام خواندند. اما فضیح به معنای نخل در کتب لغت ما موجود نیست و بعید نیست که نام نخل مخصوصی در آنجا بوده است و متن کافی این احتمال را تأیید می‌کند که آورده است: به دلیل نخلی، فضیح نامیده شد.

ص: ۱۲۶

کرده بودم، مرقوم فرمودند:

علّت قرار گرفتن بیت‌اللَّه در وسط کره زمین، آن است که وسط زمین نقطه‌ای بود که از زیر آن زمین کشیده شده و هر بادی در دنیا از آن‌جا می‌وزد. سپس در مقام توضیح فرمودند:

زمین از زیر رکن شامی، اوّلین بقعه‌ای بود که در زمین قرار داده شد، خارج گردید، چه‌آن‌که رکن شامی وسط زمین است و بدین ترتیب اهل مشرق و مغرب در انجام فریضه حج با هم مساوی هستند.

چرا سزاوار نیست پیرامون مکه درهای متعدد قرار داده شود؟

۶۹. عبیداللَّه بن علی حلبی گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باره آیه شریفه: ... سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ ... (۱) پرسیدم؟

حضرت فرمود: سزاوار نیست که برای خانه‌های مکه در قرار دهند؛ زیرا حجّاج می‌توانند در خانه‌های اهالی مکّه فرود آیند تا وقتی که از انجام مراسم فارغ شوند و اوّلین کسی که برای خانه‌های مکّه در قرار داد معاویه بود.

۷۰. حفص بن بختری از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: شایسته نیست اهل مکه برای خانه‌های خود درهای متعدد بگذارند؛ زیرا حاجیان با صاحبان خانه در حیاط خانه فرود می‌آیند تا حجشان تمام شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- حج: ۲۵، «اهل آن شهر مکه و بادیه‌نشینان یکسان‌اند»

ص: ۱۲۷

ص: ۱۲۸

ص: ۱۲۹

نام‌های ارکان کعبه (۳)

کتب تاریخ مکه

سید جواد مظلومی

در بخش نخست این نوشتار، نام‌های گوناگونی را، که ارکان کعبه بدانها خوانده شده‌اند، بر شمردیم و اختلاف اهل نظریه را در هر زمینه یادآور شدیم و مهم‌ترین اختلاف را در تعیین مصادیق دو رکن عراقی و شامی یافتیم. برخی رکن اسود را عراقی و رکن بعدی را شامی خوانده‌اند و گروهی رکن بعد از رکن اسود را عراقی و گوشه سوم کعبه را شامی می‌شمارند. در بخش نخست آوردیم که بیشتر احادیث اهل‌بیت علیهم السلام و اتفاق فقهای شیعی، بر دیدگاه اول منطبق است و در بخش پیشین، موافقت تاریخ نگاران کهن مکه را با دیدگاه اول تبیین نمودیم. اکنون در ادامه، به کتابی دیگر می‌پردازیم:

شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام

این کتاب نگاشته ابو الطیب تقی الدین محمد بن احمد فاسیِ مکّیِ مالکی است که در سال‌های ۸۳۲– ۷۷۵ ه. ق. می‌زیسته و پس از ازرقی و فاکهی، باید از او به عنوان تاریخ‌نگار مکه مکرمه نام برد. در این چهار قرن فترت، تنها نام چند اثر در باره مکه برجای مانده که حتی

ص: ۱۳۰

فاسی نیز موفق به یافتن برخی از آن‌ها نشده است. (۱) اما فاسی که از غفلت نویسندگان پیشین در ثبت تاریخ مکه زبان به گله می گشاید، خود با اهتمامی تمام به این مهم می‌پردازد و دو رشته از تألیفات را از خود برجای می گذارد:

نخست، ثبت فضایل و وقایع مکه بوده که در این روش باید او را پیرو شیوه ازرقی شمرد که خود نیز در مواردی فراوان به بهره گیری از کتاب او تصریح می کند.

دوم، ضبط سرگذشت شخصیت‌های مکه، که او به کارگیری این شیوه در باره مکه را از ابتکارات خود به شمار می‌آورد.

در بخش نخست، او ابتدا «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» را به نگارش در می‌آورد و سپس با نام «تحفة الکرام بأخبار البلد الحرام» به تلخیص آن می‌پردازد. خلاصه کتاب تحفه را با نام «تحصیل المرام من تاریخ البلد الحرام» تألیف می کند و آن را نیز با نام «هادی ذوی الأفهام الی تاریخ البلد الحرام» چکیده نویسی می کند و در آخرین مرحله، برگزیده آن را با نام «الزهور المقتطفه من تاریخ مکهٔ المشرّفه» به رشته تحریر در می‌آورد. (۲) از سوی دیگر، در شیوه دوم نیز کتاب «العقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» را می‌نویسد و زندگی‌نامه بیش از ۳۵۰۰ تن از مردان و زنان نام آور مکه را در آن ثبت می کند. سپس کتاب را با نام «عجالهٔ القری للراغب فی تاریخ امّ القری» تلخیص می کند. (۳) اما چون این مجموعه، سرگذشت‌نامه شخصیت‌های مکه است، متن الزهور المقتطفه را به عنوان مقدمه به کتاب العقد الثمین می‌افزاید:

«و جمیع ذلک ملخّص من تألیفی شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام و جعلته أربعین باباً کأصله و سمّیته الزهور المقتطفهٔ من تاریخ مکهٔ المشرفهٔ». (۴) فاسی در کنار نقل اقوال گذشتگان، خود به ثبت گزارش معاصران همت می گمارد و نه تنها با دقتی کامل مشاهدات خویش را بر قلم جاری می‌سازد که حتی گاه به بازآفرینی اندازه گیری‌های پیشینیان می‌پردازد.

«و قد حرّرنا بعض ما حرّره الأزرقی فی هذا المعنی». (۵) او حتی می کوشد وجه الجمع اختلافات آن‌ها را نیز به دست آورده، تاریخ خود را به

۱- محمدبن احمد فاسی مکّی، العقد الثمین، تصحیح محمد حامد الفقی، هشت جلد، چاپ دوم، مؤسسهٔالرساله، بیروت، ۶. ۱۴ ه. ق. ج ۱، ص ۹

۲- همان، صص ۳۴۲- ۳۴۱

۳- همان، ص ۳۴۲

۴- همان، ص ۲۷

۵- همو، شفاء الغرام، تصحیح مصطفی محمد الذهبی و ایمن فؤاد سید، دو جلد، چاپ دوم، النهضهٔ الحدیثه، مکه، ۱۹۹۹ م، ج ۱، ص ۳۹۱

ص: ۱۳۱

جمع کتب تحلیلی ملحق سازد؛ چنان‌که در توضیح دلیل اختلاف ابعاد کعبه، ابتدا فرضیه استفاده از دو واحد با نام یکسان و اندازه‌های متفاوت همچون ذراع ید و ذراع حدید را مطرح می‌سازد و هنگامی که در عمل ابعاد مذکور را با هر دو واحد اندازه‌گیری می‌کند و یافته‌های خویش را با گزارش گذشتگان منطبق می‌بیند، فرضیه خود را اثبات شده می‌داند.

در بحث نام‌های ارکان کعبه نیز او به مناسبت‌های متفاوت، از رکن‌ها نام می‌برد که بیشتر با قرینه‌هایی تعیین کننده همراه است. مجموع نقل قول پیشینیان در باره نام‌های ارکان و دیدگاه او را در مباحث ذیل مورد بررسی قرار می‌دهیم و در پایان به قضاوت می‌نشینیم.

۱- جایگاه پلّکان داخل کعبه

فاسی نیز در بیان بنای ابن زبیر، همچون کتاب‌های پیشین، جای پلکان داخل کعبه را، که در کنج دوم خانه قرار دارد، شامی می‌خواند:

«جعل لها درجة فی رکنها الشامی یصعد منها إلی سطحها». (۱) او حتی در گزارش از روزگار خود نیز رکن پلکان را شامی می‌داند و جنس آن را از چوب معرفی می‌کند.

«و فی رکنها الشامی درجة من خشب یصعد منها إلی سطحها». (۲) ۲- مقام پیشوایان چهارگانه اهل سنت

از آنجا که هر یک از چهار مذهب اهل سنت، در دوران‌هایی از تاریخ، امام جماعت مستقلی در مسجد الحرام داشته‌اند؛ برای هریک محراب و مقامی ساخته بودند که محل اقامه نماز ایشان باشد. ابن جبیر ضمن شرح وقایع سال ۵۷۹ ه. ق. در توصیف مسجد الحرام، گزارش مبسوطی از این مقام‌ها و ترتیب و آداب اقامه جماعت ارائه می‌کند و با تعبیری ناشایست از پنجمین امام، که امام جماعت زیدیه است، یاد می‌نماید. (۳) فاسی نیز در کتاب خود، از این چهار مقام یاد نموده، جایگاه آن‌ها را به این شرح بیان می‌کند:

۱- همان، ص ۱۸۶

۲- همان، صص ۲۰۵ و ۲۰۶

۳- محمدبن احمدبن جبیر، رحله ابن جبیر، دار و مکتبة الهلال، بیروت، صص ۷۱- ۷۰

ص: ۱۳۲

- مقام شافعی، پشت مقام ابراهیم علیه السلام

- مقام حنفی، میان رکن شامی و غربی

- مقام مالکی، میان رکن غربی و یمانی

- مقام حنبلی، امتداد حجر الأسود

«فإنّ مقام الشافعی خلف مقام إبراهیم الخلیل علیه السلام، و الحنفی بین الرکنین الشامی و الغربی، و المالکی بین الرکن الغربی و الیمانی، و الحنبلی تجاه الحجر الأسود». (۱) در نقل ابن جبیر تفاوت ناچیزی وجود دارد:

«فأوّل الأئمة الستیّة الشافعی ... و صلاته خلف مقام إبراهیم ... ثمّ المالکی ... و هو یصلی قبالة الرکن الیمانی ... ثمّ الحنفی ... و صلاته قبالة المیزاب ... ثمّ الحنبلی ...

موضع صلاته یقابل مابین الحجر الأسود و الرکن الیمانی». (۲) در بیان هر دو، روشن است که مقام حنفی در مقابل حجر اسماعیل قرار دارد. خود فاسی نیز در جایی دیگر به این نکته تصریح می کند:

«و أمّا مقام الحنفی: فإنّ من جدار محرابه إلی وسط جدار الحجر اثنین و ثلاثین ذراعاً إلّا سدس ذراع». (۳)

اما از سوی دیگر فاسی مقام حنفی را میان رکن شامی و غربی می‌داند. بنابراین، باید او رکن دوم طواف را شامی و رکن سوم را غربی بخواند.

۳- آرامگاه دختران اسماعیل علیه السلام

ازرقی از ابن زبیر نقل می کند که گفت: برآمدگی کنار رکن شامی که بعدها مسطح شده، مزار دختران اسماعیل علیه السلام است:

«عن الزهری أنّه سمع ابن الزبیر ... علی المنبر یقول: انّ هذا المحدودب قبور عذاری بنات إسماعیل علیه السلام،- یعنی ممّا یلی الرکن الشامی من المسجد الحرام- قال: و ذلک الموضع یسوی مع المسجد. فلا ینشب أن یعود محدودبا منذ کان». (۴)

۱- محمدبن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۴۶۲- ۴۶۱

۲- محمد بن احمد بن جبیر، رحلة ابن جبیر، صص ۷۱- ۷۰

۳- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۶۳

۴- ابو الولید ازرقی، اخبارمکه، تصحیح رشدی‌الصالح ملحس، دوجلد، دارالأندلس، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ج ۲، ص ۶۶

ص: ۱۳۳

فاسی در شمارش فضایل حطیم، پس از نقل کلام ازرقی، مدعی می‌شود که بر این اساس، احتمال دارد مزارها در حطیم واقع شده باشند:

«و ذکر الأزرقی خبراً یوهم أنّ فی الحطیم قبور عذاری بنات إسماعیل علیه السلام». (۱) زیرا حطیم را فاسی بر فضای مابین حجر الأسود، مقام ابراهیم علیه السلام، زمزم و حجر اسماعیل علیه السلام تطبیق نموده است. (۲) در سخن ازرقی، که آن برآمدگی را در مجاورت رکن شامی برشمرده، دو احتمال وجود دارد: نخست آن که مزارها در سمت حِجر اسماعیل علیه السلام واقع شده باشند و یا در جهت حجر الأسود. از سوی دیگر، مقصود از رکن شامی نیز می‌تواند موضع بنای زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و بنای ابن زبیر باشد و یا جایگاه رکن، در بنای قریش و وضعیت فعلی اراده شده باشد. از چهار حالت به وجود آمده، تنها در صورتی که مزارها در سمت حجر اسماعیل علیه السلام موضع اولیه رکن قرار داشته باشند، از حطیم خارج خواهد بود.

«و إنّما کان هذا الخبر موهماً لما ذکرناه؛ لأنّه یحتمل أن تکون القبور المشار إلیها ممّا یلی الرکن الشامی من جهة الحجر الأسود، و أن تکون ممّا یلی الرکن الشامی ممّا یلی الحجر- بسکون الجیم- فعلی الاحتمال الأول، تکون القبور المشار إلیها فی الحطیم، و علی الثانی لا تکون فیه، و ذلک علی اعتبار بناء الکعبة علی أساس إبراهیم علیه السلام من جهة الحِجر، و أما علی اعتبار بنائها الیوم فقد تکون القبور المشار إلیها فی الحطیم علی کلا الاحتمالین، واللّه أعلم». (۳)

۱- محمد بن احمد فاسی مکّی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۳۷۶

۲- همان، ص ۳۷۴

۳- همان، ص ۳۷۷

ص: ۱۳۴

نکته مهم آن است که تعبیر رکن شامی در کلام ازرقی را فاسی بر رکن دوم طواف تطبیق نموده است. بنا بر روایتی از امام صادق علیه السلام، مزار دختران اسماعیل علیه السلام در حِجر قرار دارد:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«در حجر، نزدیک رکن سوم، دختران دوشیزه حضرت اسماعیل علیه السلام دفن شده‌اند.» (۱) ۴- قبله سرزمین‌های دیگر

فاسی در بیان جهت قبله کشورها، نخست کلام پدر ابن جماعه را نقل می‌کند (۲) که در بخش پیشین این نوشتار، در ذیل کتاب هدایة السالک بررسی گردید و تصریح مؤلف بر شامی خواندن رکن دوم تبیین شد.

سپس از آنجا که تفاوت فراوانی میان دیدگاه پدر ابن جماعه و محمدبن سراقه عامری وجود دارد، همین بخش از کتاب او را به تفصیل نقل می‌کند:

«اعلم أنّ أهل القادسیّة و ... و ما کان من البلاد علی سمت ذلک یستقبلون الکعبة من مصلّی آدم علیه السلام إلی بابها ... و اعلم أنّ أهل البصرة و ... و بست إلی بلاد الصین و ما کان من البلاد علی سمت ذلک یستقبلون فی صلاتهم من باب الکعبة إلی الرکن العراقی ... و اعلم أنّ أهل السند و ... و ما کان علی سمت ذلک من البلاد، فهم یستقبلون فی صلاتهم من الرکن العراقی إلی مصلی النبیّ صلی الله علیه و آله ... و اعلم أنّ أهل الیمن و ... و ما کان علی سمت ذلک من البلاد، یستقبلون فی صلاتهم من موضع مصلّی النبیّ صلی الله علیه و آله إلی الرکن الیمانی ... و اعلم أنّ أهل بلاد الحبشة و ... و ماکان من البلاد علی سمت ذلک، یستقبلون فی صلاتهم من الرکن إلی الباب المسدود ... و أنّ أهل بلاد النوبة و ... و ما کان من البلاد علی سمت ذلک، یستقبلون فی صلاتهم من الباب المسدود إلی دون الرکن الغربی بسبعة أذرع ... و اعلم أنّ أهل الأندلس و ... و ما کان من البلاد علی سمت ذلک، یستقبلون فی صلاتهم من دون الرکن الغربی بسبعة أذرع إلی الرکن الغربی ... و اعلم أنّ أهل الاسکندریّة و ... و ما کان من البلاد علی سمت ذلک، یستقبلون فی صلاتهم من الرکن الغربی إلی میزاب الکعبة ... و اعلم أنّ أهل مدینة رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ... و ما کان علی سمت ذلک من

۱- محمد محمدی ری شهری، حج و عمره در قرآن و حدیث، ترجمه جواد محدثی، چاپ اول، دار الحدیث، قم، ص ۱۵۱

۲- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۲۵۱- ۱۲۵۰

ص: ۱۳۵

البلاد، یستقبلون فی صلاتهم میزاب الکعبهٔ ... و اعلم أنّ الشمال کلّها خلا الرملهٔ و بیت المقدس و ما کان من البلاد علی سمت ذلک، یستقبلون فی صلاتهم من میزاب الکعبهٔ إلی الرکن الشامی ... و اعلم أنّ أهل ملطیه و ... و ما کان من البلاد علی سمت ذلک، یستقبلون فی صلاتهم من الرکن الشامی إلی مصلّی آدم علیه السلام ...». (۱) خداوند جبرئیل را نزد آدم علیه السلام و حوا فرستاد و به آن دو فرمود: برای من خانه‌ای بسازید. جبرئیل برایشان نقشه کشید. آدم علیه السلام حفر می‌کرد و حوّا (خاک را) منتقل می‌کرد تا به آب رسید. از زیر آن ندا آمد: بس است ای آدم! پس چون خانه را ساختند، خداوند به او وحی فرمود که برگِرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین کسی و این اولین خانه است.

در این دیدگاه، ترتیب قبله سرزمین‌ها به این شکل است:

- از مصلّای آدم علیه السلام تا درِ کعبه
- از درِ کعبه تا رکن عراقی
- از رکن عراقی تا مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله
- از مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله تا رکن یمانی
- از رکن یمانی تا درِ مسدود شده پشت خانه کعبه
- از درِ مسدود شده تا هفت ذراع مانده به رکن غربی
- از هفت ذراع مانده به رکن غربی تا خود رکن
- از رکن غربی تا ناودان کعبه
- محاذات ناودان کعبه
- از امتداد ناودان تا رکن شامی
- از رکن شامی تا مصلّای آدم علیه السلام

روشن است که ابن سراقه اجزای خانه را در ترتیبی، به خلاف جهت طواف نام برده است و در این سیر، رکن عراقی پیش از یمانی و رکن شامی پس از میزاب قرار گرفته است.

۱- همان، صص ۲۵۷- ۲۵۳

ص: ۱۳۶

بنابراین، رکن عراقی در نظر او رکن اسود است و رکن دوم شامی خوانده می‌شود و رکن سوم نامی بجز غربی ندارد.

۵- مصلای آدم علیه السلام

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام، یکی از بناهای خانه کعبه، در زمان حضرت آدم علیه السلام بوده است. روایات اهل سنت داستان ساختن خانه و دستور طواف پیرامون آن را با تفصیل بیشتری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

«خداوند جبرئیل را نزد آدم علیه السلام و حوا فرستاد و به آن دو فرمود: برای من خانه‌ای بسازید.

جبرئیل برایشان نقشه کشید. آدم علیه السلام حفر می‌کرد و حوّا (خاک را) منتقل می‌کرد تا به آب رسید. از زیر آن ندا آمد: بس است ای آدم! پس چون خانه را ساختند، خداوند به او وحی فرمود که برگِرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین کسی و این اولین خانه است.» (۱) محلی که آدم علیه السلام پس از طواف در آن نماز گزارد، مصلای آدم علیه السلام نامیده می‌شود. بنا بر آنچه در بخش پیشین مقاله، از پدر ابن جماعه در دایره قبله نقل شد، مصلّای آدم علیه السلام میان درِ کعبه و رکن شامی (رکن دوم) واقع است. از ترتیب قبله کشورها در دیدگاه ابن سراقه نیز همین معنا برداشت می‌شود. فاسی نیز در تصریح به این اعتقاد، رکن شامی را در سمت درِ کعبه و منطبق بر رکن دوم طواف می‌داند:

«و وقع فیما ذکره ابن جماعة و ابن سراقة ما یقتضی أنّ مصلّی آدم علیه السلام فی جهة الکعبة الشرقیة فیمابین بابها و الرکن الشامی الّذِی یلی الحجر بسکون الجیم». (۲) در جایی دیگر، ابن سراقه مصلّای آدم علیه السلام را با موضع خلوق کعبه، محل قبلی مقام ابراهیم علیه السلام و مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله منطبق می‌داند و فاصله این نقطه از در کعبه و رکن شامی را گزارش می‌کند و با این بیان، رکن شامی را بر رکن دوم اطلاق کرده است:

«و فی کلام ابن سراقة ما یقتضی زیادة بیان فی ذلک؛ لأنّه قال فی أوائل کتابه المذکور: و من الباب- یعنی باب الکعبة- إلی مصلّی آدم علیه السلام حین فرغ من طوافه و

۱- محمد محمدی ری شهری، حج و عمره در قرآن و حدیث، صص ۱۰۹- ۱۰۷

۲- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۵۷

ص: ۱۳۷

أنزل اللَّه- عزّ و جلّ- علیه التوبهٔ و هی موضع الخلوق من ازر الکعبهٔ: أرجح من تسعهٔ أذرع، و هناک موضع مقام إبراهیم علیه السلام و صلّی النبیّ صلی الله علیه و آله عنده حین فرغ من طوافه رکعتین، ثمّ قال ابن سراقهٔ: و بین موضع الخلوق و هی مصلّی آدم علیه السلام و بین الرکن الشامی: ثمانیهٔ أذرع .... انتهی». (۱) در بیان اندازه‌گیری خود نیز، فاسی رکن دوم را شامی می‌خواند:

« [و قد تحرّر لی ممّا ذکره ابن سراقهٔ فی] ذرع ما بین الرکن الشامی و مصلّی آدم علیه السلام أن یکون مصلّی آدم علیه السلام ظناً بقرب الحفرهٔ المرخمهٔ التی فی وجه الکعبهٔ ....

و کان تحریری لذلک مع من یعتمد علیه من أصحابنا فی شهر ربیع الأول، سنهٔ ست عشرهٔ و ثمانمائهٔ بعد ان اعتبرنا ما ذکره ابن سراقهٔ فی ذلک، فوافق لأنّا ذرعنا مقدار ثمانیهٔ أذرع [بالید] و وضعنا عند طرف رکن الکعبهٔ الشامی و مددناه إلی حیث انتها من جدار الکعبهٔ ثمّ ذرعنا ذلک بذراع الحدید فجاء سبعهٔ أذرع- بتقدیم السین- و ثمن ذراع بالحدید، فعرفنا بذلک أن موضع منتهی الثمانیهٔ أذرع بالید أو السبعهٔ- بتقدیم السین- و الثمن بالحدید موضع مصلّی آدم علیه السلام ظناً و هو الموضع الَّذِی أشرنا إلیه، و اللَّه أعلم». (۲) ۶- مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله

در ضمن مطالب قبل، از دو مکان به عنوان مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شد:

نخست: میان رکن یمانی و رکن اسود.

ابن سراقه در مباحث قبله سرزمین‌های دیگر، مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله را در فاصله دو رکن مذکور شناسانده و فاسی نیز بر این نظریه او تأکید می‌کند:

«و وقع فیما ذکره ابن جماعهٔ و ابن سراقهٔ ما یقتضی أنّ مصلّی آدم علیه السلام فی جههٔ الکعبهٔ الشرقیهٔ فیمابین بابها و الرکن الشامی الَّذِی یلی الحجر بسکون الجیم و أنّ مصلّی النبیّ صلی الله علیه و آله فیما بین الرکن الیمانی و الحجر الأسود». (۳) علاوه بر آن، ابن سراقه در بیان ابعاد کعبه نیز به این نکته تصریح می‌کند و همانجا رکن

۱- همان، صص ۲۵۸- ۲۵۷ و ۳۹۵- ۳۹۴ با تفاوتی ناچیز.

۲- همان، صص ۲۵۹- ۲۵۸

۳- همان، ص ۲۵۷

ص: ۱۳۸

اسود را عراقی می‌خواند:

«و قال ابن سراقة فی بیان مصلّی النبیّ صلی الله علیه و آله بین الرکن الیمانی و الحجر الأسود: و عرض جدارها- یعنی الکعبة- الَّذِی یلی الیمن و هو فیما بین الرکن الیمانی و الرکن العراقی الَّذِی فیه الحجر الأسود: عشرون ذراعاً و إلی وسط هذا الجدار کان مصلّی النبیّ صلی الله علیه و آله قبل هجرته إلی المدینة انتهی». (۱) دوم: میان درِ کعبه و رکن دوم طواف.

ابن سراقه- چنانکه گذشت- مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله را با مصلّای آدم علیه السلام، محل خلوق کعبه و جایگاه قبلی مقام ابراهیم علیه السلام یکی می‌داند و در همین مقام، رکن دوم را شامی می‌خواند:

«نصّ ما ذکره ابن سراقة: و من الباب- یعنی باب البیت- إلی مصلّی آدم علیه السلام حین فرغ من طوافه و أنزل اللَّه علیه التوبة و هو موضع الخلوق من ازار الکعبة: أرجح من تسعة أذرع، و هناک کان موضع مقام إبراهیم علیه السلام و صلّی النّبیّ صلی الله علیه و آله عنده حین فرغ من طوافه رکعتین، و أنزل اللَّه علیه: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلّیً ... (۲)

ثمّ نقله صلی الله علیه و آله إلی الموضع الَّذِی هو فیه الآن ... و بین موضع الخلوق- و هو مصلّی آدم علیه السلام- و بین الرکن الشامی: ثمانیة أذرع ... انتهی». (۳) اگر به این نکته توجه کنیم که سه شهر مکه، مدینه و بیت المقدس بر روی یک خط مستقیم قرار دارند و مدینه در میان این دو شهر جا گرفته است، روشن خواهد شد که با تغییر قبله از بیت المقدس به سمت کعبه، مسلمانان مدینه با گردشی ۱۸۰ درجه‌ای روبه‌رو شدند؛ لذا برای استقبال کعبه کافی بود که بیت المقدس را در پشت سر قرار دهند که مسجد قبلتین یادآور مجسم چنین تغییری است. از سوی دیگر، همچنان که در مبحث قبله سرزمین‌های دیگر گذشت؛ مردم مدینه رو به سوی ناودان خانه کعبه دارند. حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله نیز این نکته را تأیید می کند که:

«محرابی علی المیزاب». (۴)

۱- همان، ص ۲۵۸

۲- سوره البقرة، آیه: ۱۲۵

۳- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۳۹۵- ۳۹۴

۴- علامه محمد باقر مجلسی، بحارالأنوار، صدوده جلد، دار الکتب الاسلامیه و المکتبة الاسلامیه، ج ۱۰۰، ص ۴۳۳

ص: ۱۳۹

پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله، پیش از هجرت، مکلّف بودند رو به بیت المقدس بایستند، با قرار گرفتن در میان دو رکن یمانی و اسود، در مقابل میزاب و به تبع، در جهت بیت‌المقدس به نماز می‌ایستادند؛ یعنی هم کعبه و هم بیت المقدس را، همزمان استقبال می‌نمودند. روشن است که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن سمت کعبه جای نمی‌گرفتند، امکان چنین تصادقی از بین می‌رفت، ولی نکته مهم آن است که در کتب تاریخ مکه، تنها از این نقطه به عنوان «مصلای پیش از هجرت» یاد شده است.

در باره جایگاه نماز پس از هجرت، اختلاف نظریه‌هایی به چشم می‌خورد. محبّ طبری در کتاب خویش، مجموع مصلّاهای پیامبر صلی الله علیه و آله را تا ده مکان شناسایی کرده است. (۱) فاسی نیز تمام سخن او را نقل کرده و به تفصیل مورد ارزیابی قرار می‌دهد. (۲) اما در این میان تنها یک

۱- احمد بن عبد اللّه محب الدین طبری، القری لقاصد امّ القری، تصحیح مصطفی سقاء، چاپ سوم، دار الفکر، ۱۴۰۳ ه. ق. صص ۳۴۸ -۳۵۲

۲- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۴۲۳- ۴۱۵

ص: ۱۴۰

مورد است که با بحث اسامی ارکان پیوند می‌خورد.

احمد بن حنبل روایتی را از عبد اللَّه بن سائب نقل کرده است:

«حدّثنی عبد اللَّه بن السائب أنّ عبد اللَّه بن السائب کان یقود أن (۱) عبد اللَّه بن عباس و یقیمه عند الشقة الثالثة ممّا یلی الباب ممّا یلی الحجر فقلت- یعنی القائل ابن عباس لعبد اللَّه بن السائب- انّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله کان یقوم هیهنا أو یصلّی هیهنا؟ فیقول: نعم، فیقوم ابن عباس فیصلّی». (۲) محبّ طبری این روایت را دلیل نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار رکن شامی از جانب حجر اسماعیل علیه السلام می‌شمارد.

«الثالث: قریباً من الرکن الشامی ممّا یلی الحِجْر، عن عبد اللَّه بن السائب أنّه کان یقود ابن عباس فیقیمه عند الشقّة الثالثة، ممّا یلی الرکن الَّذِی یلی الحِجْر، ممّا یلی الباب، فیقول له ابن عباس: انبئتُ انّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله کان یصلی هیهنا؟ فیقول: نعم فیقوم فیصلّی أخرجه أحمد و أبو داود». (۳) از سوی دیگر ازرقی روایت نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را از ابن سائب به شکلی متفاوت نقل می‌نماید:

«عن ابن السائب أنّ النبیّ صلی الله علیه و آله صلّی یوم الفتح فی وجه الکعبة حذو الطرقة (۴) البیضاء ثمّ رفع یدیه فقال هذه القبلة». (۵) به اتفاق تمام مورّخان، وجه کعبه به در و یا دیوار شاملِ در اطلاق می‌شود:

«قال المحبّ الطبری: وجه الکعبة یطلق علی بابها، و لهذا قیل للمحاذی له خلفها:

دبر الکعبة، ثمّ قال: و یطلق علی جمیع الجانب الَّذِی فیه الباب، و هو المتعارف». (۶) بنابراین، فاسی با ادعای اتحاد این دو روایت، رکن شامی را در مجاورت درِ خانه کعبه و منطبق بر رکن دوم می‌شمارد و تفاوت را ناشی از این می‌داند که در نقل ازرقی «الشقة الثالثة» به

۱- ظاهرا کلمه ان زائد است.

۲- احمد بن حنبل، المسند، تصحیح حمزه احمد الزین، بیست جلد، چاپ اول، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۱۶ ق. ج ۱۲، ص ۱۵۷

۳- احمد بن عبد اللَّه محب الدین طبری، القری لقاصد امّ القری، ص ۳۴۸

۴- ظاهراً به قرینه نقل شفاء الغرام «الطرفة» صحیح است.

۵- ابو ولید ازرقی، اخبار مکة، ج ۱، ص ۳۵۱

۶- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۱۶

ص: ۱۴۱

«الطرفة البيضاء» تفسير شده است:

«و إنّما لا يقال الحديث الَّذِى استدل به المحبّ غير الحديث الَّذِى ذكره الأزرقى؛ لأنّ الحديث الَّذِى ذكره المحبّ يقتضى أنّ ابن عباس- رضى اللَّه عنهما- سأل ابن السائب عن موضع مصلّى النبىّ صلى الله عليه و آله فى وجه الكعبة، و الحديث الَّذِى ذكره الأزرقى يقتضى أخبار ابن السائب بأنّ النّبىّ صلى الله عليه و آله صلّى يوم فتح مكة فى وجه الكعبة، و إنّه رفع يديه، و قال: «هذه القبلة»، و بين المصلّى بقوله:

«عند الطواف» (۱)، و ذلك لاينافى اثباته صلاة النّبىّ صلى الله عليه و آله عند الشقّة الثالثة مقابلة الركن الشامى، لإمكان أن يكون موضع النظر فيه موضع الشقّة الثالثة، فعرفه بالوجهين، و اختصر أخباره ابن عباس [رضى اللَّه عنه] بعض القصة، و اللَّه اعلم». (۲) سپس فاسى در تأييد سخنان خود، كلامى را به اين عبارت از مفتى حرم نقل مى‌كند:

«أخبرنى الشيخ عثمان بن عبد الواحد العسقلانى المكّى، عن بعض مشيخة مكّة المتقدّمين، أنّ المقام المحمّدى: الحجر المشوبر الَّذِى عند الحفرة التى عند الكعبة على جانبها ممّا يلى حجر إسماعيل عليه السلام؛ و هو الحجر الَّذِى إلى جانب هذه الحفرة المذكورة، و الدعاء عنده مستجاب». (۳) اما چون ميان حفره و ركن شامى، تنها يك موضع به عنوان مصلّاى پيامبر صلى الله عليه و آله معرفى شده، پس منظور محبّ طبرى نيز همين نقطه خواهد بود.

«و الحفرة المشار إليها هى السابقة، و الحجر المشوبر: الَّذِى هو علامة هذا المصلّى لا-يعرف الآن، و هو الموضع الثالث الَّذِى ذكره المحبّ؛ لأنّه ليس بين الحفرة المشار إليها و الركن الشامى مصلّى للنّبىّ صلى الله عليه و آله غير المصلّى الثالث، واللَّه اعلم». (۴) و روشن است كه مجدداً فاسى ركن شامى را بر ركن دوم اطلاق كرده است.

۱- ظاهراً بايد طبق اصل روايت «الطرفة» صحيح باشد.

۲- محمد بن احمد فاسى مكى، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۴۲۲- ۴۲۱

۳- همان، ص ۴۲۲

۴- همان‌جا، ص ۴۲۲

ص: ۱۴۲

۷- فاصله رکن شامی تا مقام ابراهیم علیه السلام

فاسی در تبیین فاصله جایگاه فعلی مقام ابراهیم علیه السلام، ابتدا کلام ازرقی را با اختلافی ناچیز از آنچه در بخش پیشین به تفصیل بیان شد، ذکر کرده و همانجا نقل می‌کند که رکن شامی در جانب مقام و منطبق بر رکن دوم است:

«روینا عن الأزرقی بالسند المتقدّم فی تاریخه (۱) أنّه قال: و ذرع ما بین الرکن الأسود إلی مقام إبراهیم علیه السلام: تسعهٔ و عشرون ذراعاً و تسعهٔ أصابع، و ذرع ما بین جدار الکعبهٔ من وسطها إلی المقام: سبع و عشرون ذراعاً، و ذرع ما بین شاذروان الکعبهٔ إلی المقام: ستهٔ و عشرون ذراعاً و نصف، و من الرکن الشامی إلی المقام:

ثمانیهٔ و عشرون ذراعاً و سبع (۲) عشرهٔ اصبعا ... انتهی». (۳) او سپس اندازه‌گیری خود را از فاصله صندوقی که مقام در آن واقع بوده، تا ارکان کعبه، به دقت گزارش می‌کند و همچون ازرقی رکن شامی را در جانب مقام به شمار می‌آورد.

«و قد حرّرنا بعض ما حرّره الأزرقی فی هذا المعنی، فکان ما بین رکن الکعبهٔ الَّذِی فیه الحجر الأسود و بین الرکن الیمانی من أرکان الصندوق الَّذِی فیه المقام من داخل الشباک الَّذِی فیه الصندوق: أربعهٔ و عشرون ذراعاً إلّا سدس ذراع ... و کان ما بین رکن الکعبهٔ الشامی الَّذِی یلی الحجر- بسکون الجیم- و رکن الصندوق الشامی: ثلاثهٔ و عشرون ذراعاً، و کان ممّا بین رکن الصندوق الشرقی إلی رکن البیت الَّذِی فیه بئر زمزم المقابل له: خمسهٔ عشر ذراعاً إلّا ثلث ذراع، و کل ذلک بذراع الحدید المتقدّم ذکره». (۴) اما در عنوان باب، رکن شامی را با قید «الذی یقال له العراقی» همراه می‌سازد.

«ذکر ذرع ما بین المقام و الحجر الأسود، و ما بین المقام و الرکن الشامی الَّذِی یقال له العراقی، و ما بین المقام و بین جدار الکعبهٔ و شاذروانها المقابل للمقام، و ما بین المقام و حجرهٔ زمزم و حرف بئر زمزم الطیبهٔ المبارکهٔ». (۵)

۱- ابو الولید ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۵

۲- در اخبار مکهٔ «تسع» آمده است.

۳- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۳۹۰

۴- همان، ص ۳۹۱

۵- همان، ص ۳۹۰

ص: ۱۴۳

۸- ابعاد کعبه

فاسی بحث ابعاد کعبه را به تفصیل طرح کرده است. او به نقل آرای دیگران همت می‌گمارد و گزارش دقیقی از اندازه‌گیری‌های خود ارائه می‌کند. از این میان، مواردی که قرینه تعیین اسامی ارکان است، عبارت‌اند از:

الف: ابعاد کعبه در بنای ابراهیمی به گزارش ازرقی

فاسی متن گزارش ازرقی (۱) را نقل کرده و همانند او ارکان را به ترتیب اسود، شامی، غربی و یمانی می‌خواند. (۲) ب: ابعاد کعبه در بنای عبد الملک مروان به گزارش ازرقی

در این بخش نیز متن اخبار مکه (۳) را با دقت یاد کرده که ارکان به همان اسامی نامیده شده‌اند. (۴) ج- ابعاد داخلی کعبه به گزارش ازرقی

گرچه ترتیب و اسامی ارکان در نوشته ازرقی (۵) یکسان است، ولی آشفتگی متن نقل شده عبارت را با ابهامی روبه‌رو ساخته است که مراجعه به منبع برطرفش می‌سازد.

«ثمّ قال الأزرقی: ... و ذرع داخل الکعبة من وجهها من الرکن الَّذِی فیه الحجر الأسود إلی الرکن الشامی (۶) (إلی الرکن الغربی و هو الشق الـذی یلی الحجر خمسـة عشـر ذراعـاً و ثمانی عشـرة اصـبعاً) و ذرع مابین الرکن الشامی إلی الرکن الغربی و هو الشقّ الَّذِی یلی الحجر خمسـة عشـر ذراعاً و ثمانی عشـرة اصـبعاً، و ذرع مابین الرکن الغربی إلی الرکن الیمانی- و هو ظهر الکعبة-: عشـرون ذراعاً و ستّة أصابع، و ذرع مابین الرکن الیمانی إلی الرکن الأسود: ستة عشر ذراعاً و ستة أصابع». (۷) د: ابعاد کعبه به گزارش ابن سراقه

ابن سـراقه در کتـاب دلائـل القبله، رکن اسـود را عراقی می‌خوانـد و رکن شـامی را در مجـاورت آن می‌دانـد و فاصـله آنهـا را ثبت می‌کند.

«و قـد حرّر ذرع الکعبـة الفقیه أبو عبد اللَّه محمد بن سـراقة العامری فی کتابه «دلائل القبلة» لأنّه قال ... و عرض وجهها و هو الَّذِی فیه بابها أربعة و عشرون ذراعاً و

۱- ابو الولید ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۶۴

۲- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۱۸۹- ۱۷۸

۳- ابو الولید ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۹

۴- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۰۸

۵- ابو الولید ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۹۱

۶- عبارت ذیل از متن ساقط شده است:

و فیه باب الکعبة تسعة عشر ذراعا و عشر اصابع

و عبارت داخل پرانتز مکرر است.

۷- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۰۹

ص: ۱۴۴

عرض مؤخرها مثل ذلك و عرض جدارها الَّذِی یلی الیمن و هو فیما بین الرکن الیمانی و الرکن العراقی و هو الَّذِی فیه الحجر الأسود عشرون ذراعاً ثمّ قال و عرض جدارها الَّذِی یلی الشام و هو الَّذِی بین الرکن الشامی و الرکن العراقی أحد و عشرون ذراعاً ... انتهی».

(۱) ه: ابعاد کعبه از داخل و خارج به گزارش ابن جماعه

فاسی اندازه‌های قاضی عز الدین ابن جماعه را، مانند آنچه از کتاب هدایةالسالک (۲) نقل شد، به تفصیل گزارش می‌کند (۳) که در آن، نام رکن شامی با قید «و یقال له العراقی» همراه شده است. نامتعارف بودن این نامگذاری، فاسی را بر آن می‌دارد که هم به اختلاف مذکور اشاره کند و هم مؤیدهایی بر این کاربرد ارائه کند:

«و وقع فیما ذکره ابن جماعة تسمیة الرکن الشامی الَّذِی یلی وجه الکعبة بالعراقی و ذلك یخالف ما ذکره ابن سراقة فی الرکن العراقی و رأیت ما یدلّ لما ذکره ابن جماعة کما سیأتی ذکره [إن شاء اللّه تعالی] فی الباب الخامس عشر من هذا الکتاب و ذکر ابن جبیر فی غیر موضع من رحلته ما یوافق ما ذکره ابن جماعة فی ذلك و اللّه أعلم». (۴) و: ابعاد کعبه به گزارش فاسی

فاسی در روایتی مبسوط، گزارشی از اندازه‌گیری ابعاد مختلف کعبه از داخل و خارج می‌آورد. او تنها در یک بخش تعبیری دارد که در بحث جاری مؤثر است:

«طول جدارها الشرقی من أعلا الشاخص علی سطحها إلی أرض المطاف ثلاثة و عشرون ذراعاً و ثمن ذراع و عرض هذا الجدار من الرکن الَّذِی فیه الحجر الأسود إلی الرکن الشامی- الَّذِی یقال له العراقی- أحد و عشرون ذراعاً و ثلث ذراع ... و طول جدارها الشامی من أعلا الشاخص فی سطحها إلی أرض الحجر ثلاثة و عشرون ذراعاً إلّا ثمن ذراع و عرض هذا الجدار من الرکن الشامی إلی الرکن الغربی سبعة عشر ذراعاً- بتقدیم السین- و نصف ذراع و ربع ذراع». (۵)

۱- همان، صص ۲۱۰- ۲۰۹

۲- عز الدین بن جماعه کنانی، هدایة السالك، تصحیح نورالدین عتر، سه جلد، چاپ اول، دار البشائر الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق. ج ۳، صص ۱۳۳۵- ۱۳۳۴

۳- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۱۱

۴- همان، ص ۲۱۲

۵- همان، ص ۲۱۴

ص: ۱۴۵

روشن است که او رکن شامی را رکن دوم می‌داند ولی مدّعی است که گاهی این، رکن عراقی نیز نامیده می‌شود.

۹- حجر اسماعیل علیه السلام

فاسی در تبیین جایگاه حجر اسماعیل علیه السلام آن را در میان دو رکن شامی و غربی می‌داند ولی می‌گوید شامی را گاهی اوقات عراقی نیز می‌خوانند.

«و أمّا موضع الحجر فهو ما بین الرکن الشامی- الَّذِی یقال له العراقی- و الرکن الغربی». (۱) ۱۰- مطاف

مطاف فضایی به گرد کعبه است، که در هر جانب، هیچ نقطه آن بیش از مقام، از خانه فاصله ندارد. چنین تعریفی را فاسی نیز از فقهای اهل سنت نقل می‌کند. (۲) بنا بر نقل فاکهی، نخستین بار ابن زبیر مطاف را با باقی‌مانده سنگ‌های کفِ درونِ کعبه فرش کرد. (۳) در سال‌های بعد هم بارها به عمران مطاف پرداختند که آخرینِ آن‌ها، تا زمان فاسی به سال ۷۶۶ ه. ق. بازمی‌گردد. (۴) فاسی در ضمن گزارش اندازه‌گیری ابعاد مطاف، ارکان کعبه را به ترتیب: اسود، شامی، غربی و یمانی می‌خواند و شامی را با قید «الذی یقال له العراقی» همراه می‌سازد.

«و قد اعتبر بعض أصحابنا بحضوری مقدار ما بین منتهی ذلک و بین الکعبهٔ المعظمهٔ من جمیع جوانبها، فکان مقدار ما بین الحجر الأسود و طرف البلاط المحاذی له ... و ما بین الرکن الشامیهٔ الَّذِی یقال له العراقی و آخر تدویر المطاف المسامت له إلی الجههٔ الشرقیهٔ أربعهٔ و عشرون ذراعاً و نصف، و من الرکن الشامی إلی آخر البلاط المحاذی له فی الجههٔ الشامی سبعهٔ و ثلاثون ذراعاً و ربع ذراع ... و ما بین الرکن الغربی و آخر البلاط المحاذی له ... و ما بین الرکن الیمانی و آخر البلاط المقابل له ... و الذراع المحرر به هو الذراع الحدید المتقدم ذکره». (۵)

۱- همان، ص ۴۰۷

۲- همان، ص ۵۸۷

۳- محمدبن اسحاق فاکهی، اخبار مکه، تصحیح عبد الملک بن عبداللّه بن دهیش، شش جلد، چاپ اول، النهضهٔ الحدیثه، مکه، ۱۴۰۷ ه. ق. ج ۱ ص ۳۳۱

۴- محمد بن احمد فاسی مکی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۵۸۷

۵- همان، صص ۵۸۹- ۵۸۸

ص: ۱۴۶

۱۱- اماکن استجابت دعا در مسجد الحرام

فاسی همانگونه که در بحث ابعاد کعبه وعده داده، در بحث مواضع استجابت دعا در مسجد الحرام روایتی را از ابو سهیل انصاری نقل می کند که در آن، اسامی ارکان عبارت‌اند از:

اسود، عراقی، شامی و یمانی.

«و رأیت فی جزء مترجم بالثانی من «فضائل مکّهٔ» للجندی ... عن أبی سهیل النیسابوری أنّ مواضع التی یرجی استجابهٔ الدعاء فی مسجد الحرام خمسهٔ عشر موضعاً، و عد منها أربعهٔ عشر: باب بنی شیبهٔ، و باب إبراهیم علیه السلام، و باب النبیّ صلی الله علیه و آله، و باب الصفا، و زمزم، و المقام، و الرکن الأسود، و الملتزم، و مجاور منبر، حیث یقف المحمدون، و عند الرکن العراقی، و تحت المیزاب، و الرکن الشامی، و مابین الرکن الشامی و الیمانی- و هو المستجار- و عند الرکن الیمانی». (۱) دستاورد بررسی‌ها

چنانکه در مباحث قبل دانسته شد، گاهی اسامی ارکان با قرائنی به کار می‌روند که می‌توانند روشنگر مقصود باشد. اگر توزیع فراوانیِ کاربرد دو اصطلاح «رکن عراقی» و «رکن شامی» را در کتاب شفاء الغرام بررسی کنیم، به نتایج قابل توجهی دست می‌یابیم:

نام مؤلف‌رکن عراقی‌رکن عراقی/ رکن ۲ رکن عراقی‌مجموع/ رکن ۱ الشامی یقال له العراقی/ رکن ۲

نام تعداد درصدتعداددرصد تعداد درصدتعداددرصد

جندی---- ۱ ۱۰۰۱۱۰۰

عزالدین ابن جماعه-- ۱۰۰۱-- ۱۰۰۱

ابن سراقه ۳ ۱۰۰---- ۱۰۰۳

تقی الدین فاسی-- ۱۰۰۴-- ۱۰۰۴

مجموع ۳ ۵۵۵۳۳ ۱ ۱۰۰۹۱۲

جدول شماره ۱- توزیع فراوانی کاربرد اصطلاح «رکن عراقی» در کتاب شفاء الغرام

۱- همان، صص ۳۸۳- ۳۸۲

ص: ۱۴۷

نام مؤلف‌رکن عراقی‌رکن عراقی/ رکن ۲ رکن عراقی‌مجموع/ رکن ۱ الشامی یقال له العراقی/ رکن ۲

نام تعداد درصدتعداددرصد تعداد درصدتعداددرصد

جندی---- ۱ ۱۰۰۱۱۰۰

ابو الولید ازرقی ۵ ۱۰۰---- ۱۰۰۵

پدر ابن جماعه ۲ ۱۰۰---- ۱۰۰۲

عزالدین ابن جماعه-- ۱۰۰۱-- ۱۰۰۱

ابن سراقه ۳ ۱۰۰---- ۱۰۰۳

محب طبری ۲ ۱۰۰---- ۱۰۰۲

تقی الدین فاسی ۹ ۳۱۴۶۹-- ۱۰۰۱۳

مجموع ۲۱ ۱۸۵۷۸ ۱ ۱۰۰۲۷۴

جدول شماره ۲- توزیع فراوانی کاربرد اصطلاح «رکن شامی» در کتاب شفاء الغرام

برخی از این نکات عبارت‌اند از:

- مقایسه آنچه که فاسی از گذشتگان نقل کرده، با کتاب‌های برجای مانده از ایشان، ما را به دقت او در نقل مطمئن می‌سازد؛ حتی به گونه‌ای که از جدول‌های فوق مشخص است، او اعتقاد خود به نامی از نام‌ها را به سخن دیگران تحمیل نمی‌کند. پس باید پذیرفت که در نقل کتاب‌های مفقود هم، رعایت امانت را نموده است.

- در اطلاق نام شامی بر رکن دوم طواف، اختلافی میان تاریخ‌نگاران مکه مشاهده نمی‌شود.

- نامگذاری رکن دوم به رکن عراقی، با توجه به استفاده از صیغه مجهول (یقال له العراقی)، به نظر می‌رسد در زمان تألیف کتاب، امری متداول و مرسوم نبوده است و شاید از همین روست که فاسی در تبیین صحت این کاربرد، به سوابقی تمسک می‌کند. حتی کسانی مانند فاسی نیز که نام عراقی را به رکن دوم اطلاق کرده‌اند، این قید را توضیحی دانسته و در بیشتر موارد (۶۹٪) خود را از آن بی نیاز دیده‌اند.

- چنان‌که از آرای مذکور روشن است، هیچ تلازمی میان شامی نامیدن رکن سوم و

ص: ۱۴۸

عراقی دانستن رکن دوم وجود ندارد. یعنی؛ در اسامی ارکان با دو اختلاف مستقل روبه‌رو می‌شویم: تعیین مصداق رکن‌های عراقی و شامی. هرچند در زمان حاضر قول مشهور زمان تألیف کتاب (انطباق رکن‌های شامی و عراقی) متروک به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۴۹

ص: ۱۵۰

ص: ۱۵۱

خاطرات حج

ص: ۱۵۲

جز خدا، به هیچ کس متّکی نبودم

محمود مروج

مقدمه

زندگی هر کسی همراه با خاطره است، خاطره‌های تلخ و شیرین؛ خاطرات تلخ، در گذشته محبوس گردیده و شیرینی گذر از سختی‌ها را تداعی می‌کند و خاطرات شیرین بر فضای ذهنی انسان‌ها سایه افکنده و امیدواری را رونق می‌بخشد.

خاطرات سفر حج، از جهتی با خاطرات دیگر همانند است و از سویی متفاوت.

اعمال و مناسک حج چونان کلاس درسی است به وسعت آن سرزمین مبارک که سطح کلاس و آموزه‌های آن، بر همه یکسان است و هرکسی در آنجا، فارغ از هر جنس و نژاد، علم و تحصیل، ملک و سرمایه، موقعیت و مقام و هرگونه استعداد و توانایی، به دنبال درک و فهم راز آفرینش و اثبات بندگی و تجدید حیات شکوفه‌های ایمان و باورهای دینی خویش است.

خداوند سبحان را شاکرم که توفیق درک حج و زیارت خانه خود و حرم پیامبر و بقیع را بر این بنده بی مقدارش ارزانی داشت و اگر چه نتوانستم از آن فرصت خدادادی بهره زیادی ببرم اما می‌کوشم با ذکر خاطرات گذشته، روزنه‌ای برای فهم و درک حقایق شگفت‌انگیز هستی بیابم و با یادآوری نعمت‌های الهی، بیش از پیش شکرگزار آستان حضرت دوست شوم:

ص: ۱۵۳

روزهای سخت انتظار به سر آمد!

روزهای پیش از سفر، هر لحظه‌اش برایم سرنوشت‌ساز و نفس‌گیر بود؛ چرا که چند سالی را به امید چنین روزهایی سپری کرده و در انتظار چنین لحظه‌هایی به سر می‌بردم.

سه سال پیش، با معرفی اتاق بازرگانی استان زنجان، گروهی به قصد نمایشگاه ظهران عربستان، وارد آن کشور شده و سپس جهت انجام مناسک حج به مکه مکرمه مشرّف گردیدند. وقتی از این مسأله آگاهی یافتم، آرزو کردم کاش با آن‌ها بودم و به این سعادت نایل می‌شدم و بعد از آن، مدام پی‌گیر موضوع بوده و هر بار به علّت مشکلات و موانع پیش آمده، توفیق حضور و زیارت آن مکان مقدس را پیدا نمی‌کردم. امسال نیز چند ماه مانده به ایام حج باردیگر پی‌گیر شدم تا این‌که به صورت ضمنی موافقت به عمل آمد.

شرایط گرفتن ویزا و تهیه بلیت هواپیما، به‌گونه‌ای بود که برنامه دقیق حرکت را نمی‌دانستیم، تا این‌که خبر دادند ویزای دو نفر (خودم و پدرم) آماده شده و هفته بعد به عربستان پرواز خواهیم داشت.

ویژگی سفر ایجاب می‌کرد که با هواپیمای امارات، به‌طور غیر مستقیم از راه تهران- دبی به عربستان برویم و ...

مشکلات سفر

در شادی خبرِ خوش سفر حج بودم که پدرم به دلایل مختلف، از عزیمت به عربستان منصرف گردید. وضع برایم بسیار سخت شد. مسؤولان اتاق بازرگانی اطلاعات دقیقی از برنامه اعزام ارائه نمی‌کردند و در بعضی موارد از خود سلب مسؤولیت نیز می‌نمودند.

از پیگیری‌ها خسته شده بودم. امکان حد اقل هماهنگی در محیط کار میسّر نبود. در برنامه‌های شخصی نیز پیش‌بینی‌های لازم صورت نگرفته بود تا این‌که عصر روز سه شنبه مورخ ۲۳/ ۱۰/ ۸۲ بعد از تماس‌های تلفنی پی در پی و بحث و مجادله با مدیر اجرایی شرکت بازرگانی اعلام انصراف نمودم.

ساعت تقریباً هفت شب به خانه رسیدم و از شدّت ناراحتی تنها قدم می‌زدم و به این سو و آن سو می‌رفتم. ناگهان زنگ تلفن به صدا درآمد. یکی از دوستان نزدیک و قدیمی‌ام بود

ص: ۱۵۴

که بعد از احوال‌پرسی، حلالیت خواست و قسمت این بود که ایشان به عنوان پزشک کاروان عازم مکه مکرمه گردد.

بعد از خدا حافظی با ایشان، بیش از گذشته در تب و تاب این فریضه پر رمز و راز الهی می‌سوختم. با خود می گفتم: چرا باید عرفات را در شب عرفه درک نکنم. اشتیاق سفر از یک طرف و ابهامات و نگرانی‌ها و بسیاری از تنگناها و مشکلات از طرف دیگر، فشار مضاعفی را بر روح و روانم وارد می کرد.

لحظه‌ای به فکرم رسید که با پدرم در این خصوص مشورت کنم. بی‌درنگ با ایشان تماس گرفته و به صورت صریح وضعیت را گفتم و کسب تکلیف شرعی کردم. پدرم در پاسخ لغزشی از خود نشان نداد و با کمال صراحت بر تکلیف شرعی صحه گذاشتند. بعد از این تماس، بر عطش و اضطراب و نگرانی‌ام افزوده شد. اگر چه می‌دانستم در امر خیر نیازی به استخاره نیست لیکن به هر حال برای غلبه بر غوغای درونم، با تماس تلفنی، از پدربزرگم درخواست استخاره کردم. پیش از این نیز در بسیاری از مشکلات و بحران‌های زندگی، چشم را به چشم او دوخته و آرامش را در نگاه او می‌یافتم. بعد از لحظاتی، ایشان با لحنی آرام، پاسخ دادند جواب استخاره خوب است. پرسیدم کدام سوره است؟ گفتند: سوره مبارک ابراهیم علیه السلام.

ص: ۱۵۵

در این لحظه نام «ابراهیم» برایم عجیب بود و در عین حال مایه نشاط و امیدواری! و بعد آیه مبارک را چنین تلاوت کردند: وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱)

وقتی این آیه شریفه را شنیدم، احساس کردم پیام توحید و توکّل و امتحان برایم دارد و چه امتحان سخت و توفیق ارزشمندی پیش رویم بود؟!

از سویی، در برنامه حج، مهم‌ترین مطلبی که بنده باید بیاموزد، «توکل» است. پس تصمیم گرفتم با توکل به خدا، از همان لحظه بار دیگر کار را جدّی شروع کنم. بعد از حضور در محل کار و خداحافظی با همکاران، ساعت ۹ شب به مقصد کرج راه افتادم ...

هوا زمستانی بود و رانندگی را دشوار می‌کرد. مه غلیظ و بارش پراکنده برف، علاوه بر مشکل دید، جاده را لغزنده ساخته بود. دو سوی جاده پر از برف شده، آمد و شد وسایل نقلیه بسیار کم شده بود. گاهی تنها چند متر جلوتر را می‌دیدم! دشوارِی راه، سختی تصمیم و نگرانی‌ها و دلواپسی‌ها همواره بر وجودم سنگینی می‌کرد. بعد از مدتی، وقتی در آن مه غلیظ، از ۲۰ یا ۳۰ متری، چند چراغ کم فروغ پمپ بنزین شهرهای صائین قلعه و هیدج را دیدم، خوشحال و امیدوار شدم ...

بالاخره بعد از سپری کردن شهرهای خرمدره، ابهر، تاکستان و قزوین، ساعت یک نیم شب به کرج رسیدم.

فردای آن روز برای گرفتن جواب قطعی عازم تهران شدم. البته در این میان یک بار، به خاطر مشکلات و سختی‌های پیش رو، خواستم منصرف شوم و به خانه برگردم و همه چیز را خاتمه یافته تلقی کنم. اما به یاری خداوند، بر این دلهره‌ها چیره شدم و در تهران مستقیم به دفتر هواپیمایی رفتم.

از آن رو که تجربه خرید بلیت هواپیمای خارج از کشور را نداشتم، مقداری با احتیاط وارد آژانس شدم. از باجه اوّل، در رابطه با پرواز تهران- دبی پرسیدم. در قسمت دیگر، خانم محجّبه و خوش برخوردی، ضمن پاسخ به چند پرسشم، گفت، برای عربستان، به طور غیر مستقیم، تنها یک پرواز هست که جایی برای رزرو احتمالًا نداشته باشیم. وقتی مشخصاتم را دادم، گفت: از شرکت تماس گرفته و خواسته‌اند نام شما را حذف کنیم!

با همه پیچیدگی‌های کار، مأیوس نشده، با شرکت تماس گرفتم و بعد از بحث و گفتگو و

۱- ابراهیم: ۱۲

ص: ۱۵۶

پیگیری‌های زیاد، موافقت خود را اعلام کردنـد و بلیت پرواز برایم صادر شـد و من فردای آن روز، بعـد از خداحافظی با دوسـتان و خویشان، عازم فرودگاه مهرآباد شدم.

اکنون لحظه جدا شدن از خانه و خانواده و عزیزان و دست شستن از کار و زندگی است برای انجام حج ابراهیمی.

به فرودگاه که رسیدم، مراحل قانونی طی کرده، وارد قسمت پرواز شدم. لحظاتی چشمان خود را برای یافتن دوست و آشنایی به این سو و آن چرخاندم اما دریغ از یک آشنا!

بیشتر مسافران شرکت، به قصد تجارت عازم عربستان بودند و در این میان، تنها نام یک نفر را که نیت حج داشت، برایم گفتند. در آن جمع او را یافتم و تصمیم داشتم که با وی بنای دوستی گذاشته و همسفر شوم، امّا گویا قسمت این بود که آن یک نفر نیز به این دوستی و ابراز محبت، پاسخ مثبت ندهد و به آن پایبند نباشد.

وقتی وارد هواپیمای امارات شدیم، فضای متفاوتی را احساس کردم. پوشش نامناسب میهمانداران و مسافران، پخش فیلم‌های خارجی، مشروبات الکلی و حرکات و صحبت‌های بعضی از مسافران آزار دهنده بود.

میهمانداران، پس از دقایقی حرکت، پذیرایی را آغاز کردند. به خاطر ترس از ناراحتی معده‌ام، تنها از شیرینی و آب استفاده کردم. سرانجام به فرودگاه دبی رسیدیم. توصیف این فرودگاه با چند کلمه ممکن نیست. باید بگویم که از لحاظ امکانات، جمعیت و فضا، بسیار متفاوت از آن است که پیشتر دیده بودم.

متوجه شدم چند نفری به دنبال نمازخانه می‌گردند. خواندن نماز برایم قوت قلب بود و بسیار شیرین، به‌گونه‌ای که گویی در آن فضا به نماز پناه آورده بودم.

بعد از نماز، با یک بازاری اصفهانی هم صحبت شدیم. انسان شیرین و خوش صحبتی به نظر می‌رسید. او یک عراقی را به من معرفی کرد که مسؤولیت هدایت یک کاروان در مکه و مدینه را بر عهده داشت. از روی بی‌تجربگی، از همانجا با او بنای گفتگو و معامله و چانه زدن را گذاشتم. ناشیانه با این و آن صحبت کرده و نیت خود را برملاـ می‌کردم. ایشان تذکر دادند که در این خصوص با کسی صحبت نکنم. گویا سادگی و صداقت من، کار دستم می‌داد! پس از آن، متوجه شدم که چند نفر سودجو، با دریافت پول، گروهی از مردم را به صورت آزاد به مدینه رسانده و با کمک شرکت‌های خدماتی و حتی چند نفر از افراد بومی، مسؤولیت اسکان

ص: ۱۵۷

و تدارکات آن‌ها را عهده‌دار می‌شوند و ...

بالاخره بعد از چند ساعت توقف و صرف شام عازم فرودگاه دمام عربستان شدیم. مدت پرواز زیاد نبود. خیلی زود در فرودگاه دمام نشستیم. فرودگاه وسیع و بزرگی به نظر می‌رسید.

بعد از پیاده‌روی نسبتاً طولانی و استفاده از پیاده‌روهای متحرک، وارد قسمت تشریفات و کنترل مدارک شدیم و بعد از طی مراحل قانونی، به طرف شهر الخُبَر و محل اسکان، راه افتادیم. در شهر الخبر نیز صحنه‌های تلخ و در بعضی از موارد شیرین برایم پیش آمد.

از آغازین دقایق صبح، راه‌های عزیمت به مکه یا مدینه را پرس و جو و ارزیابی کردم.

راه زمینی بسیار طولانی بود؛ ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ کیلومتر! از واسطه‌ها هرگز جواب دقیق و قطعی دریافت نمی‌کردم. همگی به همدیگر پاس می‌دادند تا انسان را خسته کرده و بالاخره تسلیم شرایط خود کنند. بعد از ظهر آن روز به همراه جمعی عازم فرودگاه دمام شدیم، تقریباً ۵۰ تا ۶۰ کیلومتر با شهر الخبر فاصله داشت.

یکی از واسطه‌ها دو بلیت اضافی به مقصد دمام– ریاض– مدینه داشت، امّا به خاطر صحبت‌های قبلی، دیگران را بر من ترجیح داد. با کمک یکی از عوامل بومی و مساعدت یکی از مأموران به ظاهر شیعه مذهب، در آخرین لحظات بلیت را دریافت کردم، وقتی گذرنامه‌ام را خواستند، ناگهان متوجه شدم که در هنگام تسویه حساب با هتل، گذرنامه اشتباهی تحویلم داده‌اند و خلاصه همه رفتند و من تنها و تنها در فرودگاه از پرواز بازماندم.

بعضی از همراهان، با بیان یا نگاهشان ناراحتی خود را ابراز می‌کردند و بعضی بی‌خیال بودند.

ناگزیر با گام‌های خسته و درمانده‌ام به شهر الخبر بازگشتم. یکی از واسطه‌ها نمک بر زخمم پاشید و به‌گونه‌ای القا می‌کرد که باعث و بانی این مشکلات خودم هستم. فضای هتل برایم بسیار سنگین و غیر قابل تحمل بود.

به قصد توسل به آستان حضرت زهرا علیها السلام، دو رکعت نماز خواندم. تا آن زمان، خودم را این همه به آستانش نزدیک احساس نکرده بودم. پس از مراجعت متوجه شدم که با همت آن عربِ شیعه، برای ساعت یک بعد از نیم شب، بلیت تهیه شده و به خاطر نبود پاسپورت، فقط یک رمز (کد) کامپیوتری داده بودند. ساعت ۷ شب؛ یعنی ۴ ساعت زودتر از موعد، خودم را به فرودگاه رساندم و با زحمت، بخش صدور بلیت را پیدا کردم. خوشبختانه با ارائه کد، ۲ عدد

ص: ۱۵۸

کارت پرواز به مقصد ریاض و مدینه دریافت کردم. در بلیت تحویلی، نامم محمود- حسین- مروّج قید شده بود و احساس می کنم کلمه حسین نامی آشنا برای آن عرب و مأمور شیعه بود.

در موعد مقرر؛ ساعت یک بعد از نیم شب، به مقصد ریاض سوار هواپیما شدیم.

بر خلاف انتظار، در فرودگاه ریاض هوا نسبتاً سرد بود. علی‌رغم خستگی و بی‌خوابی، نتوانستم بخوابم. ناچار در فرودگاه به این طرف و آن طرف رفتم و وقت گذرانی کردم. بعد از نماز صبح، همراه مسافران سوار هواپیما شدیم. به محض این‌که صندلی خود را یافتم و نشستم، به خواب رفتم. ظاهراً هواپیما به خاطر نقص فنی تأخیر داشت و وقتی از زمین بر می‌خاست بیدار شدم. وقتی از سوی خلبان اعلام شد که مقصد مدینه النبی است و زمزمه دعای سفر را شنیدم، احساس کردم شیرین‌ترین لحظات عمر من است و چقدر با شور و حال و لحن شیرین دعا خوانده می‌شد.

بعد از یک ساعت و اندی پرواز، خلبان اعلام کرد بعد از لحظاتی در فرودگاه مدینه فرود می‌آییم. در این حال، آفتاب طلوع کرده و هوا به‌طور کامل روشن شده بود. فرودگاه مدینه، بر خلاف چند فرودگاه قبلی، بسیار معمولی بود. هوا به خاطر بارش باران، بسیار لطیف و مانند هوای پر طراوت بهاری خودمان بود. فضای شهر بسیار با نشاط و شورانگیز می‌نمود. دیگر احساس غربت نمی کردم. گویی به دیار آشنا رسیده‌ام؛ مانند دیگران سوار تاکسی شده و بعد از پرس و جو، در اوایل خیابان «قربان نازل» پیاده شدم.

به طرف بعثه حجاج ایرانی راه افتادم. وقتی به آنجا رسیدم، بر خلاف انتظار، به جز راهنمایی ساده هیچ کمکی نمی کردند. البته از برنامه‌ها و امکانات بعثه اطلاع دقیقی نداشتم.

قبل از آن فکر می کردم که به محض رسیدن به بعثه، دیگر مشکلی نخواهم داشت، اما واقعیت جز این بود. در اینجا بود که باز هم احساس کردم باید با توکل به خداوند، دست بر زانوی خود بگذارم و خودم برای روزهای اقامت و اوقات زیارت برنامه‌ریزی داشته باشم؛ از موضوع اسکان و غذا گرفته تا چگونگی رفتن به مکه و انجام درست مناسک حج؛ بویژه این‌که با ویزای تجاری به مکه رفتن، کاری است بسیار مشکل.

در روز نخست به دیدار یکی از آشنایان رفته، کوشیدم از فرصت استفاده کنم و اطلاعات درستی به دست آوردم. برای اقامه نماز ظهر، به حسینیه شیعیان و نماز شیخ عمری (رهبر شیعیان مدینه) رفتم و بعد از اقامه نماز، با یک ایرانی ۷۰ ساله فرهیخته آشنا شدم و به

ص: ۱۵۹

اتفاق هم، اتاقی در نزدیکی مسجد بلال اجاره کردیم. روزی نماینده مقام معظم رهبری و ریاست محترم سازمان حج و زیارت را دیدم که از بعثه حضرت آیت‌اللّه بهجت دیدار می‌کردند. خواستم مشکلم را با او در میان بگذارم، امّا نمی‌دانم چه شد که منصرف شدم و به آستان حضرت دوست توکل کردم.

برای اسکان کامل و عزیمت به مکه و تهیه بلیت هواپیما و ... با شرکت‌های زیارتی مذاکرات زیادی کردم ولی به دلایلی، به توافق نمی‌رسیدیم.

روزها را بیشتر به دنبال رفع مشکلاتم بودم و شب‌ها را برای زیارت به مسجدالنبی می‌رفتم و بعد از نماز مغرب، تا هنگام بسته شدن درهای مسجد، در آن مکان مقدس می‌ماندم و در آخر، از درِ مقابل ضریح حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله خارج می‌شدم.

وقتی به آن مکان مقدّس (قبور ائمه بقیع) می‌رسی، احساس عجیبی پیدا می‌کنی. اگر چه در ظاهر قبرستانی معمولی است ولی فضای منحصر به فردی دارد.

دو مرتبه در شب‌ها، در حلقه قرائت قرآن مسجد النبی شرکت کردم. تلاش می‌کردم آیات را با دقّت و رعایت مخارج حروف و تجوید تلاوت کنم، وقتی نوبت به من رسید، قرائت را به شکل ترتیل آغاز کردم. دیگران معمولًا چند سطر یا آیه از آیات قرآن می‌خواندند ولی به من اجازه دادند تا یک صفحه و نیم تلاوت‌کنم و در آخر استاد با یک تذکر و اشکال جزئی، آن هم در لحن، بنده را تشویق کرد. ابتدا فکر می‌کردند عرب زبان هستم، وقتی پرسیدند: اهل کجایی؟ با صدای رسا گفتم: ایرانی‌ام و خیلی تعجب کردند!

بعد از جلسه قرآن، پشت ضریح حضرت نشسته، زیارت حضرت فاطمه علیها السلام را می‌خواندم و خدا را به خاطر این همه نعمت و لطف و رحمت شکر می‌گزاردم.

بقیع

روزی بعد از اذان صبح، عازم مسجدالنبی شدم اما به نماز جماعت نرسیدم. در پشت نرده‌های بقیع منتظر گشوده شدن درهای بقیع ماندم. به محض باز شدن درها، اوّلین نفر بودم که خود را به مقابل قبور مطهّر ائمه علیهم السلام رساندم و از این توفیق، بسیار خوشحال و خرسند شدم.

ص: ۱۶۰

وقتی به آن مکـان مقـدّس می‌رسـی، احسـاس عجیبی پیـدا می‌کنی. اگر چه در ظاهر قبرسـتانی معمولی است ولی فضای منحصـر به فردی دارد. به نظر می‌رسد بیشتر مردم وقتی قبور ساده ائمه بقیع علیهم السـلام را با ضـریح‌های پر شـکوه و جلال ائمه دیگر مقایسـه می‌کننـد، متأثر شـده، اشک از دیـدگانشان جاری می‌شود و چه بسـیارند حجاج و زائرانی که وقتی به مدینه می‌رسـند زیارت بقیع و گریستن در آن مکان مقدس را، امری واجب نانوشته می‌شمارند!

البتّه زائران شیعه به دنبال گمشده‌ای هسـتند که هرگز او را نمی‌یابند و عقده‌های دلشان، نه تنها برطرف نشده که بیشتر نیز می‌گردد و او همان پاره تن رسول اللّه و امّابیها، حضرت زهرا علیها السلام است؛ این جاست که بر عقده‌های زائران بقیع افزوده می‌شود.

آری، قبر ائمه بقیع، بـا آن همه سادگی‌اش، بسـیار جـذاب و زیباست؛ به‌طوری که انسان هر چه می‌نگرد، سـیر نمی‌شود و می‌خواهد نزدیک و نزدیک‌تر شود.

اینجـا مکانی است که هرچه اشک بریزی سـبک‌تر می‌شوی، امّا ازدحام، ممانعت مأموران، زمان محـدود زیارت و این‌که از نزدیک نمی‌توانی ائمه را زیارت کنی و نمازی بخوانی، همه اینها موجب می‌شود همیشه نارضایتی و عقده‌های تازه در دل داشته باشی.

احساس می‌کنی که بقیع فریاد مظلومیت سر می‌دهد و هر زائری این فریاد را با گوش جان می‌شنود و با آن همصدا می‌شود.

اگر چه کوشیدم خاطره آن لحظه‌های غم‌انگیر را بازگویم، لیکن به یقین هر چه بگویم کم است و نارسا.

وقتی در برابر ضـریح رسول اللّه صـلی الله علیه و آله قرار می‌گیری، احسـاس خودمـانی بودن داری. کشـش و جاذبه‌ای در آن مکان مقدس احساس می‌کنی که هرگز آن را ندیده‌ای و بالاخره احساس غربت نمی‌کنی.

وقتی می‌گویی: «السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ» گویی یک مفهوم بسیار آشنایی در ذهن تو تداعی می‌شود؛ بسیار زیبا و با عظمت. قبر پیامبر همچون نگین در گوهر وجود می‌درخشـد. الطاف آن وجود نازنین و مقدّس را احساس می‌کنی و باید گفت که توصـیف بسـیاری از زیبایی‌هـا از قـدرت و ظرفیـت عقلاـنی مـا خـارج اسـت و چگـونه می‌تـوان بـا ایـن الفـاظ کـم ظرفیـت، ایـن نعمت‌هـای وصف‌ناپذیر خدا را که بر بشریت و به‌ویژه بر مسلمانان ارزانی داشته است را برشمرد؟!

ص: ۱۶۱

وداع با پیامبر صلی الله علیه و آله

آخرین شب اقامت در مدینه، برای وداع، عازم مسجدالنبی شدم. بعد از زیارت و دعا، کم کم خودم را به ضریح منوّر رساندم و عرض کردم:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ ...»

و بعد از لحظاتی، فضا به‌قدری لطیف، صمیمی و خودمانی بود که با زبان خودمانی گفتم:

«سلام، آقا! پدرم، مادرم و خودم فدای تو!». از طرف بچه‌ها و همه کسانی که هنگام آمدنم، التماس دعا گفتند، سلام کرده و آرام آرام از در اصلی خارج شدم و چه وداع غریبی!

خوشحال از یافتن همراهان، غمگین از ترک مدینه

فردای آن روز، بعد از پرس و جو با خبر شدم کاروان مشهدی‌ها، که تقریباً وضعیت مرا داشتند، به صورت گروهی و با کمک چند نفر از افراد خبره و احتمالًا واسطه‌ها، عازم مکه مکرّمه هستند. نشانی ایشان را گرفته و به نزد آنان رفتم و با مسؤول کاروانشان وارد گفت و گو شدم. خداوند یاری کرد که همراه آنان شوم و از تنهایی رهایی یابم. البته راه‌های دیگری هم برای عزیمت به مکه وجود داشت، لیکن با دشواری‌هایی همراه بود. بی‌درنگ وسایلم را

ص: ۱۶۲

برداشته، به آنان پیوستم. پس از آن، وسایل را به باربند بسته و حوله‌های احرام را همراه خود برداشتم و به جانب مسجد شجره راه افتادیم.

از این‌که همراهانی یافته و وارد گروه آنان شدم، بسیار خوشحال بودم، امّا از این جهت که اقامتم در مدینه بسیار کوتاه شد و آنگونه که آرزو داشتم، نتوانستم زیارت کنم، ناراحت و غمگین شدم.

وقتی از شهر مدینه دور می‌شدیم، همگی با حسرت، به این سو و آن سو نگریسته، می‌گفتیم: خدا حافظ، ای رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، خدا حافظ ای زهرای مرضیه علیها السلام، خدا حافظ ای امام حسن علیه السلام ... و بالاخره، خدا حافظ ای بقیع ...

مسجد شجره

مسجد شجره فضای معنوی عجیبی داشت. خیل عظیمی از مردم به این مکان وارد می‌شدند و مدتی را در آن ایستگاه معنوی درنگ کرده، بعد از تحوّل و انقلابی درونی و راز و نیاز، فوج فوج و دسته دسته خارج می‌شدند.

چهره‌های آنان نشان از موفقیت داشت، امّا هیجان و مسؤولیت نیز بر شانه‌هایشان سنگینی می‌کرد. حوله احرام خود را بسته، وارد مکان قدیمی مسجد شدیم و نیت احرام کرده، لبیک گفتیم؛ «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَٔ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ».

همچنان نگران بودم که محرم شده‌ام، اما اگر به مکه نرسم چه می‌شود؟!

حاجیان را می‌دیدم که با فرهنگ‌ها، گویش‌ها و رنگ‌های گوناگون، دسته دسته به مسجد شجره (یا ذو الحُلَیفه) وارد شده و با اندکی تأمل محرم می‌شوند و آنجا را به مقصد مکه ترک می‌کنند و همگی «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ ...» را زمزمه می‌کنند.

لحظاتی را سخت هیجان داشتم و با دشواری نیّت احرام «عمره تمتع» می‌کردم. اگرچه احرام امری درونی است، امّا گویی انسان بعد از احرام بگونه‌ای دیگر می‌شود!

وقتی حاجی مُحرم می‌شود، گویی گرد سفیدی از معنویت بر جسم و جانش نشسته است.

با این حال و هوا و هیجان، به جانب مکه مکرمه راه افتادیم و وارد شاهراه اصلی مدینه- مکّه شدیم.

ص: ۱۶۳

ایستگاه‌های بازرسی و ...

وقتی به نخستین ایستگاه بازرسی و تفتیش رسیدیم، همه نگران بودند و من از همه نگران‌تر! صدای ضربان قلبم را کاملًا احساس می‌کردم با توصیه روحانی کاروان، که سیّد وارسته‌ای از مشهد بود، آیه وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ (۱)

را زمزمه می‌کردیم. ماشین را متوقف کردند. وقتی لحظه کنترل مدارک ما رسید، زنگ تلفن همراه مأمور نواخته شد و او در حالی که مشغول مکالمه بود، با اشاره به ما گفت: بروید!

در ایستگاه دوم، به خاطر تخلّف یک دستگاه ماشین در مسیر مجاور، به ما اجازه عبور داده شد و بدین ترتیب با یاری صاحب حجّ، خدای مهربان، تفتیش و بازرسی‌ها را رد کردیم و کم کم به مکّه مکرمه نزدیک و نزدیک‌تر شدیم. طبق گفته زائرانی که سفر چندم آنها است و تجربه بیشتری دارند، معمولًا در سه راهی جدّه و قسمت ورودی مکّه بازرسی‌ها و تفتیش بیشتر می‌شود، حتّی در قسمت ورودی، گذرنامه همه کاروان‌ها را تحویل می‌گیرند، امّا بی‌آنکه ویزای ما را تحویل بگیرند، از آن محل هم عبور کرده و وارد محیط حرم شدیم.

در آخرین ایستگاه، تصمیم گرفته بودم که اگر مشکلی ایجاد شود، با پای پیاده، خودم را به مکّه و حرم برسانم.

در قسمت ورودی، در تابلوی بزرگی قید شده است: «ورود افراد غیر مسلمان ممنوع» این مطلب برایم بسیار خوشایند و جالب بود؛ چون که در عالم خیال، عکس این معنا را برداشت می‌کردم!

وقتی از آخرین بازرسی و تفتیش رهایی یافتیم، با سرعت به سوی مکه پیش می‌رفتیم.

همگی خوشحال و هیجان زده بودیم. بخش عمده‌ای از نگرانی‌هایم برطرف شد.

در این حال، هم احساس آزادی می‌کردم و هم احساس تعلّق و بندگی و نیز احساس امنیّت و موفقیت. خیلی دوست داشتم که در آن لحظات، این موفقیت و وصال را به آگاهی خانواده‌ام برسانم.

ساعت تقریباً ۲ بامداد بود، به اتّفاق همراهان، در منطقه عزیزیه، در ساختمانی که همراهان مشهدی پیشتر برنامه‌ریزی کرده بودند، مستقر شدیم. سرپرست کاروان در نظر داشت

۱- یس: ۹

ص: ۱۶۴

بعد از استراحت کوتاه، جهت به‌جا آوردن اعمال به مسجدالحرام برویم، امّا من بی‌تاب بودم، بعد از کمی پرس و جو و شناسایی نسبیِ منطقه، بی درنگ خودم را به خیابان اصلی عزیزیه رسانده و با یکی از همراهان، به طرف مسجد الحرام راه افتادیم. نمی‌دانم او چه حالی داشت.

با همدیگر سخن نمی‌گفتیم. گویی هم رفیق صمیمی بودیم و هم نسبت به همدیگر غریب. بعد از توقف اتوبوس، هر دو با شتاب، خود را به خانه خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌کردیم.

نزدیک باب السلام رسیدیم. جمعیت زیادی در داخل و بیرون مسجد نشسته بودند.

وقتی از پل روگذر صفا و مروه گذشتیم، به قسمت قدیمی مسجد الحرام در آمدیم. بی‌اختیار از همدیگر جدا گشته و هر کدام به سویی روان شدیم.

لحظه‌های عجیبی است! گویی که مدتها در بیابانی سوزان، یکّه و تنها بوده‌ای و اکنون با لب‌های تشنه، تنهایی را پشت سر گذاشته و به چشمه صاف و گوارا رسیده‌ای!

بی‌اختیار به سجده می‌افتی و گریه و آه و اشک ...

به یاد آوردم این شعر معروف را که:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور

و اکنون معنای این بیت را بیش از پیش می‌فهمم و حس می‌کنم.

نگاهم همراه با گریه است و اشک و اشک‌هایم معجونی است از عقده‌ها و آرزوها.

کعبه صاف بود و زلال، در عین حال آرام و دلربا. به خود می‌گفتم اینجا جای فریاد است و گسستن از قیدها و بندها. اینجا جای فرار از زمان و رنگ‌های زمانی است. کعبه به همه پناه می‌دهد، همه آنان که با اصلیت و خویشتن خویش، در هر رنگ و گویشی، به آن پناه می‌بردند؛ از هر شأن و مرتبه‌ای، ولو این‌که به ظاهر در پست و پایین باشند.

ابتدا دو رکعت نماز در برابر کعبه به‌جا آوردم و برای اطمینان خاطر، از روحانی محترمی اعمال عمره تمتّع را پرسیدم و او به خوبی برایم شرح داد. به تنهایی اعمال را انجام دادم و منتظر اذان صبح شدم. بسیار خسته و مغلوب خواب بودم. به سختی برای اقامه نماز صبح، از جا بر می‌خاستم.

ص: ۱۶۵

بعد از نماز، با دشواری تمام خود را به محل اسکان رساندم و بی اراده، به خوابی عمیق فرو رفتم.

فردای آن روز، وقتی اعمال عمره تمتع را به‌جا آوردم، به دنبال کاروانی آشنا گشتم. ابتدا به کاروان لرستان که دوست و همکارم پیشتر نشانی آن را داده بود رفتم. بعد از پیاده روی نسبتاً طولانی، به آنجا رسیدم، شبی را نزد آنان بودم. به دوستان گفتم که در صورت امکان، در قبال پرداخت هزینه‌های اسکان و پذیرایی، روزهای باقیمانده را نزد آنان سر کنم، ولی پاسخ دقیقی نشنیدم. به نظر می‌رسد کاروان‌ها چنین اختیاراتی را ندارند.

شب را خوابیدم و فردای آن، مجدداً موضوع را پیگیری کردم امّا به جز اندکی تعارفات ظاهری پاسخ روشن دریافت نکردم. فضای آنجا به عللی برایم سنگین و خسته کننده بود، اگر چه جایی نداشتم ولی با توکّل به خداوند آنجا را به امید یافتن جایی ترک کردم. آرام آرام، در خیابان اصلی عزیزیه به سمت مرکزی شهر مکه قدم می‌زدم، آینده نامعلومی در پیش رویم بود و هیچ فکری به ذهنم خطور نمی‌کرد. فقط این را می‌دانستم که باید به خدا توکل کنم و خودم را بر هیچ کسی یا جایی تحمیل نکنم. حسّ می‌کردم اراده پروردگار متعال بر این استوار بود که به جز آستان او عزّ و جلّ، به هیچ‌کس محتاج نباشم.

در این حال و هوا، به دفتر مخابرات رسیدم، بار دیگر با آن مرد عراقی که در شهر الخُبَر آشنا شده بودم تماس گرفتم. خوشبختانه او در مکه بود و نشانی کاروانی را که وی در آن بود به من داد. بی‌معطلی خودم را به آنجا رساندم. در پشت دانشگاه مکه بود. او از این‌که من به مکه مکرمه رسیده‌ام متعجّب شد. بعد از دقایقی گفت و گو و مقداری چانه زدن با کاروان «قافلهٔ النور» به توافق رسیدیم و یک تخت و غذای روزانه برایم مهیا گردید.

کاروان در یکی از نقاط خوب مکه استقرار یافته بود. حاجیان ارزشمندی از اتباع ایران، عراق و افغانستان، که بیشتر مقیم انگلیس و فرانسه بودند با این کاروان آمده‌اند. اگر چه مشکلاتی پیش رو داشتم، ولی با یاری خداوند بسیاری از گره‌ها یکی پس از دیگری گشوده می‌شد. روزهای شیرین و با معنویتی را سپری می‌کردم. شب‌ها را تا پاسی از شب، در حرم به راز و نیاز و نماز سپری می‌کردم و روزها یا به مطالعه می‌پرداختم و یا به دنبال تهیه بلیت و دیدار دوستان و آشنایان و همشهریان می‌رفتم.

بعد از فرا رسیدن ماه ذی‌حجه، هر روز بر ازدحام جمعیت افزوده می‌شد و همه

ص: ۱۶۶

آرام آرام برای به‌جا آوردن مناسک حج آماده می‌شدند. از تمام نقاط دنیا دسته دسته و گروه گروه، وارد مکه می‌شدند. هر بیننده‌ای تفاوت‌های فرهنگی و قومی را کاملًا احساس می‌کرد البته در کنار این تفاوت‌های فرهنگی، یک روح بر تمام حجّاج حاکم بود و آن هم روح توحید و چرخیدن بر گرد کعبه بود.

به دنبال امکانات وقوف در عرفات و منا افتادم. روزی به فکر افتادم که به یکی از کاروان‌ها مراجعه کرده از آنان بخواهم با پرداخت هزینه‌های مربوط، ایام تشریق را همراه آنان باشم. این بار نیز احتیاط کرده، منصرف شدم و سرانجام با کاروان «قافلة النور» به توافق رسیدیم که همراه آن کاروان باشم. در روزهای نزدیک به ایام تشریق در اثر گرمی هوا و حضور ملّیت‌های گوناگون، هوای مکه به شدّت آلوده شده بود، بنابراین، نگران سلامتی خودم هم بودم.

دغدغه خاطر دیگرم تهیه بلیت بازگشت به ایران بود. در این باره کاملًا متحیر بودم.

شرکت هواپیمایی ایران و بعثه هیچ کمکی نمی‌توانستند بکنند، ناگزیر می‌بایست به شرکت‌های هواپیمایی خارجی مراجعه می‌کردم و از آن طریق بلیت می‌گرفتم، آن هم به صورت پرواز غیر مستقیم.

چند روزی به دنبال شرکت هواپیمایی امارات گشتم و بعد از چند روز مراجعه، بالأخره توانستم با یاری خداوند از این شرکت بلیتی تهیه نمایم. گرچه در آن وضعیت و ازدحام جمعیت، تهیه بلیت بسیار مشکل بود؛ به‌ویژه برای من که به زبان انگلیسی آشنایی کافی نداشتم و به زبان عربی هم مسلّط نبودم و از طرفی، پرواز غیر مستقیم به مقصد ایران بسیار محدود بود.

گاهی وقت‌ها دلم برای بچه‌ها تنگ می‌شد. چهره معصومانه مهدی را مجسم می‌کردم و احساس لطیفی به سعید داشتم. برای نگرانی‌ها و زحمات همسرم نیز متأثر بودم. اما از سویی شب‌هایی معنوی و بسیار زیبا را سپری می‌کردم. وقتی وارد مسجد الحرام می‌شدم، بیشتر به گوشه و سمتی که «مستجار» نامیده می‌شود، می‌رفتم؛ مستجار همان جایی است که فاطمه بنت اسد، مادر بزرگوار حضرت علی علیه السلام از آنجا وارد کعبه شد و فرزند خود، علی علیه السلام را به دنیا آورد.

نماز در آن سو، بسیار دلچسب و شیرین است. هر چقدر که بتوانی نماز بخوانی به همان اندازه احساس لذّت می‌کنی. در آن زاویه، منظره توحید و امامت را یک‌جا حس می‌کنی.

ص: ۱۶۷

محلّ شکاف که در دیوار کعبه بازسازی گردیده، دیدنی است. چندین بار در ازدحام و شلوغی، خود را به آن محل رسانده و از نزدیک آن شکاف را مشاهده کردم.

در کنار کعبه بودن و با خدا مناجات کردن بسیار لذتبخش و شیرین است. گاهی راز و نیاز تا ۲ یا ۳ بعد از نیم شب طول می‌کشد. واقعاً دور شدن از کعبه و مسجد الحرام بسیار سخت است. در لحظات وداع و خداحافظی، احساس می‌کنی که پایت میل به رفتن ندارد. وقتی مقداری دورتر می‌روی، بار دیگر تصمیم می‌گیری که دو رکعتِ دیگر نماز بخوانی و این در مواردی، چندین بار تکرار می‌شود تا به درهای مسجد الحرام می‌رسی و ...

ایام تشریق

از سویی اضطراب و از سوی دیگر شوق وجودم را پر کرده است. در روز هشتم ذی‌حجه، حدود ساعت ۱۰ - ۱۱ شب، به مسجدالحرام رفته احرام می‌بندیم و راهی عرفات می‌شویم.

یکی از عجایب و زیبایی‌های مناسک حجّ همین است؛ چرا که در عمره مفرده و یا عمره تمتع، زائران در میقات‌ها احرام بسته محرم می‌شوند و بعد وارد مکه و مسجد الحرام می‌شوند، اما این بار، همه از مسجدالحرام احرام بسته و با دعای خیر کعبه، به سوی عرفات، مشعر و منا راه می‌افتند.

ساعت حدود دو بعد از نصف شب بود که احرام بسته و به جانب عرفات راه افتادیم.

همگی لبیک گویان، از مسجدالحرام بیرون می‌شدند.

فریاد «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ ...» حاجیان، آسمان را به زمین نزدیک و نزدیک‌تر می‌کرد و حال و هوای خاصی به محیط بخشیده بود. در لحظه بستن احرام، بخشی از احساس و حالات مسجد شجره تکرار و تداعی می‌شد و همه سفید پوش شده بودند.

افاضه و کوچ به سوی عرفات

مسیر عرفات پر از جماعت محرم و ازدحام شدید بود و ما پیش از اذان صبح، به خیمه‌های عرفات رسیدیم. از بدو ورود به آن وادی مقدس، اضطراب و بی‌قراری وجودم را پر کرده بود.

ص: ۱۶۸

گویا عمر عرفات بسیار کوتاه است.

بعضـی وقت‌ها، احساس غریبی داشتم. از هنگام ورود به عرفات، حالتی از انتظار در وجودم بود و چشم به عنایتی دوخته بودم. آرزو داشـتم جلوه‌ای از زیبایی‌های خلقت و نشانی از مظهر روح خـدا، آقا ولی عصـر (عـجّ) را درك كنم و البته اعتراف می‌کنم که این، ناشی از زیاده‌خواهی و معرفت ناچیزم بود.

در روایات آمده‌است که حضرت حجت علیه السلام در شب عرفه، درآن مکان مقدس (عرفات) به سر می‌برد. می‌دانستم که ناقابل و ناچیزم و با این جایگاه فاصـله زیاد دارم، به خود می‌گفتم خداوند قادر و مهربان است و در محضر الهی، چیز ناشدنی وجود ندارد و هر چه اراده کند همان خواهد شد.

در لحظات آغازین صـبح، پیش از اذان، دعا خوانده، معصومین علیهم السـلام را وسیله تقرّب قرار دادم و منتظر اذان بودم. وقت اذان که رسـید. منظره معنوی زیبایی بود. آوای اذان، با صداهای مختلف و با لحن و گویشـی خاص از هر سو به گوش می‌رسید؛ یکی با لحن عربی، دیگری افغـانی و آن یکی آفریقـایی و ... در لابلای آن صـداها، صـدای آشـنای مـؤذن خودمـان، مؤذن زاده، به گوش می‌رسید که زیبا و فرحبخش بود.

همه رو به سوی کعبه، راز و نیاز می‌کردنـد. هر کسـی با زبان و باور خودش خـدا خدا می‌کرد. وقتی از کنار بعضـی خیمه‌ها و افراد می‌گذشتم، احساس می‌کردم که روحشان در جای دیگر است ...

اذان مغرب که شـد،- حـتی اهـل سـنت هم- نمـاز مغرب و عشـا را یک‌جـا خواندنـد و آنگـاه چون رود خروشـان، به سـمت مشـعر (مزدلفه) راه‌افتادند؛ رودی که نه‌ابتدایش معلوم‌بود ونه انتهایش.

ص: ۱۶۹

مشعر الحرام یا مزدلفه

در مشعر الحرام شب سردی را گذراندیم. منظره عجیب و بی‌نظیری بود. از هر سو گروه گروه به سمت پل‌هایی که میان مشعر و منا قرار داشت حرکت می‌کردند و در پشت پل طلوع خورشید را انتظار می‌کشیدند.

... سرانجام با طلوع خورشید، سدّ شکسته شد و رود خروشان مردمی به جانب منا به حرکت در آمد.

کاروان ما بسیار زود به خیمه‌ها رسید. پس از استقرار و تعیین جا، همراه چند تن، راهی جمرات شدیم ...

رمی جمره عقبه

وقتی مقابل مسجد خَیف رسیدیم، ازدحام جمعیت فوق العاده زیاد بود.

بلندگوها، به چند زبان پیوسته از مردم می‌خواستند که به سمت جلو حرکت نکنند.

من و همراهانم، که سه نفر بودیم؛ مردی میان سال از شهر مقدس مشهد و داماد دوستش و من. ازدحام جمعیت به حدّی بود که هیچ امکانی برای حرکت به جلو وجود نداشت. گلویم خشک شده بود و نمی‌توانستم به راحتی نفس بکشم و از سویی سخت نگران بودم که اگر مرجع تقلیدم اجازه رمی از طبقه فوقانی ندهد چه کنم، نکند اعمالم باطل شود. با اضطراب و نگرانی، از همراهان سؤال می‌کردم. بعد از لحظاتی، ناگهان دیدم راه باریکی، به اندازه عبور یک نفر، از سمت چپِ یکی از همراهان، که با خود زمزمه‌ای و حالی داشت، گشوده شد و ما پشت سر او، بدون توقف و درنگ، تا قسمت ورودی جمرات پایین پیش رفتیم.

تا نزدیکی‌های جمره عقبه (شیطان بزرگ) رفتیم. سنگ‌ها را آماده کرده، نزدیک‌تر شدیم. در اثر فشار و ازدحام جمعیت همدیگر را گم کردیم و در تنهایی به خیمه‌ها برگشتیم.

با حالتی از خشم و غضب نسبت به شیطان سنگ‌ها را به جمره عقبه پرتاب کردیم. جالب این که در آن شلوغی همهمه، هر کسی سنگ خود را که مانند گلوله به سمت شیطان می‌رفت، به درستی تشخیص می‌داد و سنگی که به هدف نمی‌خورد، مشخص بود.

در آن حال، سر به آسمان گرفته، عرض کردم: بار الها! در وجود من، بالاتر از این شیطان

ص: ۱۷۰

هست، به قصد قربت به این شیطان مجسّم سنگ می‌زنم، به این امید که شیطان درونم را متلاشی و نابود سازی.

به حال و هوای دنیای خودم گریستم. اگر خداوند اجازه می‌داد، بر خودم نیز سنگ می‌زدم. خدا می‌داند که انسان با این همه کبر و غرور چگونه می‌تواند با چند فعالیت و حرکت ساده جسمی، به خود آید و بیدار شود؟! بعد از هر پرتاب احساس سبکی کردم و گویی بار سنگینی از دوشم برداشته می‌شد ...

ذبح قربانی و تراشیدن موی سر نیز از اعمال مناسک حج است که باید بعد از رمی انجام شود و برایم بسیار جالب‌اند.

همراهان با تجربه، آنان که چندمین سفر را به حج آمده بودند، می‌گفتند: در نیمه‌های شب یازدهم، بهترین زمان برای انجام طواف و بقیه اعمال است. بنابراین، به اتّفاق یکی از دوستان خودمان را به مسجد الحرام رساندیم تا اعمال را انجام دهیم. وقتی بار دیگر کعبه را دیدم و زیارت کردم، همان منظره قبلی، ولی با حال و هوای دیگری احساس می‌کردم.

بعد از افاضه و کوچ به عرفات و وقوف در آن سرزمین مقدس و انتظار در مشعر الحرام و ورود به سرزمین منا و انجام رمی و قربانی و حلق و تحوّل و انقلاب روحی و جسمی و ...

حالتی بسیار مسرّت بخش و روح‌انگیز در وجود آدمی ایجاد می‌شود.

دیدار کعبه، هسته آرامش جهان خلقت، دل‌ها را آرام می‌کرد.

اعمال را آغاز کردم، در هنگام طواف، بر خلاف انتظار شعارهایی آشنا به گوشم می‌رسید؛ یا حجّهٔ بن الحسن، یا علی بن ابی طالب، یا فاطمهٔ الزهرا و ... گویا در آن هنگام، شیعیان از همه جا؛ از ایران، پاکستان، عراق، عربستان، لبنان، کویت، بحرین و ... پیرامون کعبه گرد آمده، طواف می‌کردند. نام علی، علی از هر گوشه مسجد الحرام به گوش می‌رسید ...

در اندیشه بازگشت

بعد از انجام مناسک حج، کم کم باید به فکر بازگشت به وطن می‌افتادم. از دو موضوع نگران بودم؛ اول این‌که آیا می‌توانم تأیید مجدّد هواپیمایی امارات را بگیرم؟ دوم، آن‌که مدت اعتبار ویزایم به اتمام رسیده بود و احتمال ممانعت در فرودگاه جدّه وجود داشت. بعضی‌ها هم با بیان تجربیات خود، بر نگرانی‌ام می‌افزودند. به هر حال، از این‌که فرصت ارزشمند ایّام حج

ص: ۱۷۱

خیلی زود سپری شد، غافلگیر و ناراحت بودم. تصمیم گرفتم برای خداحافظی و وداع به مسجد الحرام بروم. بعد از اقامه چند رکعت نماز، طواف وداع را آغاز کردم، طواف شیرین و به یاد ماندنی بود.

لحظه‌های عشق، اشتیاق و خداحافظی است. با پر رویی و کمی اطمینان خطاب به صاحب کعبه گفتم: خدایا! خودت دعوت کردی و مشکلات و موانع بسیاری را از سر راهم برداشتی پس برای رفع چند مشکل باقی مانده، جز تو، دست به دامن کسی یا جایی نخواهم شد.

در لحظات وداع و خداحافظی، احساس می‌کنی که پایت میل به رفتن ندارد.

وقتی مقداری دورتر می‌روی، بار دیگر تصمیم می‌گیری که دو رکعتِ دیگر نماز بخوانی و این در مواردی، چندین بار تکرار می‌شود تا به درهای مسجد الحرام می‌رسی و ...

هنگام طواف، سختی‌ها و مشکلات را به یاد آوردم و از آن‌همه لطف و کرم و محبت خداوند کریم که شامل حالم شده بود، خرسند و شکرگزار بودم و با خود زمزمه می‌کردم: ای بنده حقیر، این همه لطف و کرم و نعمت و حمایت و دستگیری کافی نیست؟!

در آخرین شوط طواف، در مقابل حجر الاسود، وقتی دستانم را به آسمان بلند کردم، احساس غریبی داشتم؛ من اگر چه بنده پست و حقیر و بی مقدارم، ولی پروردگارم کریم و لطیف و عزیز است و چنین است مرا به میهمانی خویش پذیرفت.

فرودگاه جدّه

کمتر از یک روز (۱۶ ساعت) مانده به پرواز، با کاروان اعزامی از انگلستان راهی فرودگاه جدّه شدیم. آنان از درِ جنوبی فرودگاه وارد شدند و بعد از طی مراحل، به مقصد لندن پرواز کردند و من می‌بایست به سمت درِ شمالی که فاصله زیادی داشت می‌رفتم. از پلیس مستقر در فرودگاه احتیاط می‌کردم، می‌ترسیدم به خاطر پایان اعتبار ویزایم با مشکلاتی مواجه شوم، بر خلاف انتظار، یک درجه دار سعودی، ضمن راهنمایی، از یکی از رانندگان تاکسی خواست هر چه زودتر مرا به قسمت شمالی فرودگاه ببرد. جالب این است که بعد از سوار شدن، راننده از من پرسید که پولی برای ادامه سفرم در اختیار دارم یا نه، تا مساعدت کند، این

ص: ۱۷۲

لطف و همراهی وی، بسیار برایم خاطره شیرین بود.

شب را در فرودگاه جدّه ماندم و فردای آن، زودتر از همه، در صف کنترل بلیت و ویزاها قرار گرفتم. نمی‌دانم چه شد که بدون مشکل، از تمام موانع عبور کرده، وارد قسمت پرواز شدم. وقتی هواپیما اوج گرفت، در فکر خانه و خانواده افتادم. با خود می گفتم: اگر تقدیر این باشد که دوباره خانواده را نبینم چه می‌شود؟ چقدر دشوار است اگر چنین شود؟! چنین اندیشه‌ای بر سینه‌ام فشار می‌آورد امّا همچنان احساس سبکبالی می کردم.

به بزرگی خدا می‌اندیشیدم که چگونه تمام مشکلاتم را حل کرد. او خود می‌داند که در جریان این سفر، به جز خودش، به هیچ کس متّکی نبودم و به هیچ کس تحمیل نشدم. و به این یقین و اطمینان رسیدم که هر چه او اراده کند همان خواهد شد.

والسلام

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۷۳

از نگاهی دیگر

ص: ۱۷۴

زنان و حج

عصر هاجر و مقطع اسلامی

محمد منصورنژاد

نوشتار حاضر با عناوین کلی زیر سامان یافته است:

* مقدمه

* هاجر و حج

* زنان و حج در اسلام

* جمع بندی و نتیجه گیری.

الف: مقدمه

در مدخل بحث، توجه به نکاتی چند ضروری است:

۱) ضرورت بحث:

دست‌کم به دو دلیل، طرح بحث «نقش بانوان در حج»، با اهمیت و ضروری است:

اول: در عصر جدید، با توجه به بالا رفتن آگاهی‌ها و دانش‌ها، پرسش‌های فراوانی به‌ویژه از سوی نسل جوان؛ از جمله در مسائل زنان، مطرح می‌شود که پاسخگویی به آنها از سوی دین‌داران، آسان نیست و از این رو، دین و دینداران گاهی در معرض اتهام‌اند.

ص: ۱۷۵

نقص عقل زنان در بعضی از نصوص، مورد پرسش است.

منوط نمودن خروج زن از منزل به اجازه شوهر، زنان امروزی را قانع نمی‌کند.

مشروط کردن ازدواج دختران به اذن پدر، حساسیت برانگیز است (۱) و ...

در چنین فضایی، سخن از نقش فعال زنان از نگاه ادیان توحیدی و اسلام، پاسخ درخور و شایسته‌ای به بعضی از پرسش‌ها و شبهات مربوط به حقوق زنـان است و لـذاست که ضـرورت پژوهش در این موضوع، نسبت به زمان‌های گذشـته، جدّی‌تر و حیاتی‌تر شـده است.

دوم: این ضـرورت آنگـاه مضـاعف می‌شود که نخبگان دینی در بحث حقوق زنان، آن هم در حوزه حـج، به نـدرت سـخن گفته و اندک نوشـته‌اند. اینجاست که در این خلا بحث و فراوانیِ پرسـش‌ها، جای چنین نوشـته‌هایی بسیار خالی است و این مکتوب کوتاه نیز تنها می‌تواند درآمدی بر بحث تلقّی گردد.

۲) حیطه زمانی موضوع:

چنانکه در عنوان مقاله آمـده است، آغاز مباحث، به نقش «هاجر»، همسـر ابراهیم و مادر اسـماعیل علیهما السـلام در مکه و تأسـیس مناسک حج اشاره دارد و انتهای آن به نقش زنان در عصر اسلامی باز می گردد.

واضح است که طرح مبسوط این مباحث (بویژه بخش دوم)، هرگز در یک مقاله نمی‌گنجد. از این رو:

اولًا: این نوشتار اجمالًا به نکات برجسته و حوادث مهم نظر دارد.

ثانیاً: مباحث تاریخی نیز، با روش «تحلیلی» (نه توصیفی)، مورد توجه قرار می گیرد.

بنـابراین، از میـان حوادث تـاریخی، مقـاطع خاصـی به بررسـی گذاشـته می‌شود. بـا این نگاه است که عصـر طولانی مربوط به مقطع اسلامی، ابتدا به چند گزارش تاریخی و سپس به اهم مباحث فقهی حج بانوان از نگاه فقه شیعی اشاره دارد.

۳) مکان حج (بکه) و حضور زنان:

نکته قابل توجه اینجا است که در نامگذاری شـهر مکه به «بکه» و وجه خواندن آن به این نام، به‌گونه‌ای حضور و مشارکت زنان در عرصه‌های اجتماعی و دینی را می توان دید. در

۱- نگارنـده در کتـابی بـا عنوان «مسـأله زن، اسـلام و فمینیسم در دفاع از حقوق زنان» نشـر برگ زیتون: ۱۳۸۱، در ۳۵۰ صفحه، به بسـیاری از پرسش‌ها و شبهات جدی در باب حقوق بانوان از منظر دینی، پاسخ گفته است. این نوشتار ضمن طرح مباحث مبنایی در «هویت انسانی و هویت جنسـی» زنان، از نقش آن‌ها در خانواده، جامعه مدنی و سیاست سـخن به میان آورده و در مقالاتی مستقل، ضمن معرفی نظریه‌های فمینیستی، از نقش، حق و جاذبه زن از دیدگاه امام خمینی قدس سره، به تفصیل مطالبی را به بحث گذاشته است.

ص: ۱۷۶

آیات قرآن، از نخستین خانه‌ای که برای هـدایت جهانیان بنا گردیـد، به «بکه» یاد شـده و از ویژگی‌های آن؛ماننـد مقام ابراهیم و ... (۱) فهمیده می‌شود که مراد از بکه، همان مکه است.

در تفاسیر، به نقل از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«اگر مکه را بکه خواندنـد، برای این بـودکه در آن، زن ومرد مخلوط و درهمانـد؛ می‌بینی‌که زنی پیش رویت و زنی دیگر در سوی راستت و زنی طرف چپت مشغول نمازند و تو شانه به شانه زنی نماز می‌خوانی و هیچ عیبی هم ندارد، در حالی‌که این کار در دیگر نقاط کراهت دارد.» (۲) و (۳) حاصـل آن‌که نقش فعال و مشارکتی زنان را، حتی در وجه تسـمیه مکان حـج نیز به وضوح می‌توان دید. از این رو، بحث از زنان و حج، از این نگاه، مسأله مستحدثی نیست و خاستگاه دینی و روایی دارد.

ب: هاجر و حج

برخی از نکات مورد اشاره در ارتباط هاجر با حج، عبارت‌اند از:

۱) اصل داستان ازدواج ابراهیم با هاجر و تولّد اسماعیل و نگرانی‌های ساره از این ماجرا و مأموریت حضرت ابراهیم برای این‌که این مادر و فرزند را به سرزمین دیگر ببرد، به جهت مشهور بودنش، نیاز به شرح و بسط ندارد.

البته در این نکته که «آیا مادر و فرزندی که حضـرت ابراهیم آنان را به مکه آورد و مأمور به ذبح فرزند شد، ساره و اسحاق بوده‌اند یا هاجر و اسـماعیل»، از سوی سایر ادیان و نیز از نگاه اسـلامی، تشـکیک‌هایی مطرح شده است. در این میان، در فرهنگ شـیعی، با ادلّه فراوانی، جمع بنـدی نهایی آن است که: مادری که فرزندش را در آغوش داشـته و مورد عنایت مکرر الهی قرار گرفته و مسائل حج با او گره خورده، هاجر و فرزندش اسـماعیل علیهما السلام است (۴) و یهودیان از روی حسادت، کوشیده‌اند که داستان ابراهیم در مکه را با اسحاق مطرح کنند.

۲) از نکات قابل توجه در داسـتان حضـرت ابراهیم، هاجر و اسماعیل، آن است که «سعی» هاجر میان «صفا و مروه» برای جستن آب و غذا در هفت بار، با نگرانی و

۱- آل عمران: ۹۷- ۹۶

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۵، ص ۱۲۶، «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ مَکَّهُ بَکَّهَ لِأَنَّهُ یَبْتَکُّ فِیهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ الْمَرْأَهُ تُصَلِّی بَیْنَ یَدَیْکَ وَ عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ یَسَارِکَ وَ مَعَکَ وَ لَا بَأْسَ بِذَلِکَ وَ إِنَّمَا یُکْرَهُ فِی سَائِرِ الْبُلْدَانِ».

۳- طباطبایی سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی: ۱۳۶۳، صص ۵۵۰- ۲

۴- در فرهنگ یهود و مسیحیت، فرزنـد همراه حضـرت ابراهیم، اسـحاق قلمداد شده است. به عنوان شاهد ازنگاه متفکّران مسیحی، کتـاب «ترس و لرز»، اثر «سورن کی یرکگارد» (ترجمه سیدمحسن فاطمی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسـلامی، چاپ دوم: ۱۳۷۴) را ببینید، که کارد بر گلوی اسحاق گذاردن از سوی ابراهیم را از مصادیق مرحله ایمانی (و نه استحسانی و اخلاقی) می‌داند.

در فرهنگ شیعی نیز در «تفسیر قمی» (ج ۲، ص ۲۲۴)، این ذبیح اسحاق نام گرفته و در تفسیر «روض الجنان و روح الجنان»، به قول هر دو گروه) آن‌ها که ذبیح را اسحاق و دیگرانی که اسماعیل می‌دانند، اشاره داشته و در نهایت در بحث طولانی و مستدلّ قرآنی و روایی، این قول را مدلّل می‌کند که این ذبیح، حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است. تفصیل بحث در:

حسـین بن علی محمـد بن احمـد الخزاعی النیشابوری، روض الجنان و روح الجنان، بنیاد پژوهش‌های اسـلامی آسـتان قدس رضوی: ۱۳۶۶- ۷۴، ذیل آیه ۱۰۲، سوره صافات.

ص: ۱۷۷

دلشوره، بعدها از سوی خداوند به عنوان رکنی از ارکان حج برای دیگران قرار داده شده و بدین نحو از سوی دیگران نیز تلاش این زن مورد توجه و تجلیل قرار گرفته است و به تعبیر یکی از تفاسیر:

«حق تعالی دویدن و تاختن آن زن را رکنی کرد از ارکان حج، تا هرکه به حجّ آن خانه برود، موافقت تاختن (و سعی) هاجر را، هفت بار از میان صفا و مروه، سعی کند.» (۱) حاصل آن‌که، زنان (هاجر) در تأسیس ارکان حج و مراسم و مناسک این آیین الهی نقش داشته‌اند.

۳) در کنار کعبه، نیم دایره‌ای به نام «حِجر اسماعیل» قرار دارد که در آنجا قبر هاجر و اسماعیل و جمعی از انبیا است. کسی که طواف می‌کند باید قسمت حجر را نیز مانند کعبه طواف کند.

آری، زن جوانی که به خاطر خدا در بیابان‌های مکه تنها ماند و به این فرمان الهی رضا داد و با پاسخ ابراهیم که در پرسش او (ما را به که می سپاری؟) گفت: خدایی که مرا فرمود تا شما را به اینجا آورم و رها کنم و ...، راضی شد و گفت: «رَضِیتُ بِقَضاءاللَّه وَ امْتَثَلْتُ لِأَمْرِاللَّه»، (۲) باید مزارش در کنار دیگر انبیا و اولیا، سالیان سال محل طواف میلیون‌ها انسان در حال عبادت باشد و یاد این زن فرمان‌بردار خدا، راضی به امر او و متوکّل به درگاهش، در تاریخ و در قلب عاشقان حق، زنده و جاویدان بماند. اینجاست که حضور فعال (۳) معنوی و سازنده زنان در حج را می‌توان با توجه به داستان هاجر، الهام گرفت و توصیه کرد.

۴) آیا می‌توان از هاجر به عنوان الگوی زنان و مردان مؤمن یاد کرد؟ در پاسخ باید گفت که در فرهنگ دینی، اگر انسانی وارسته شد، الگوی دیگر انسان‌ها است و ازاین‌رو، در قرآن کریم، از چهار زن نمونه (دو نمونه خوب و دو نمونه بد) سخن به میان آمده است.

خداوند، نمونه مردم بد را با نقل دو زن بد، یعنی زن نوح و زن لوط، تبیین می‌کند (۴) و دو نمونه خوب از زنان را نیز به عنوان الگو می‌آورد و درباره آن‌ها می‌فرماید:

«و باز خدا برای مؤمنان زن فرعون (آسیه) را مثل آورد، هنگامی‌که عرض کرد: بار الها! تو خانه‌ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شرّ فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش.» (۵)

۱- روض الجنان و روح الجنان، ج ۲، صص ۱۶۳- ۱۵۱، ذیل آیه ۱۲۶ سوره بقره.

۲- همان منبع، همانجا. «خداوند مرا کافی است و به او توکل می کنم.»

۳- آقای قرائتی وجود قبر هاجر و اسماعیل در پای کعبه را اینچنین تعبیر می‌کنند: «شاید این درسی است که‌بانی هر کاری باید پای کار خود مقاومت کند و حتی در پای کارش تمام عمرش را بدهد و همانجا بمیرد.»

قرائتی محسن، حج، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن چاپ دوم: ۱۳۸۰، ص ۷۱

۴- تحریم: ۱۱ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِی‌مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ.

۵- تحریم: ۱۱، وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ.

ص: ۱۷۸

و در آیه بعد، از «مریم دختر عمران» نیز که دارای ویژگی‌های منحصر به فرد است، به عنوان الگوی مؤمنان؛ اعم از زن و مرد، یاد نموده است. (۱) حاصل آن‌که:

الف: زنان می‌توانند الگوی زنان و مردان، هر دو باشند و بر این اساس، از نگاه دینی و قرآنی می‌توان از الگو و اسوه بودنِ هاجر سخن به میان آورد. (۲) ب: در سوره ممتحنه، آیه ۴ می خوانیم:

قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ ....

«برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکو است که به ابراهیم و کسانی که با او بوده‌اند، اقتدا کنید.»

آیا هاجر از مصادیق بارز یاران و کسانی که با ابراهیم بوده‌اند، نیست؟ در صورت مثبت بودنِ پاسخ، بر اساس نصوص قرآن، از اسوه و الگو و نمونه بودن هاجر برای زنان و مردان مؤمن و با ایمان می‌توان اقامه دلیل کرد.

باید از هاجر درس توکّل در مشکلات آموخت؛ این‌که در تنهایی‌ها و بی پناهی‌ها و درماندگی‌ها به خدا امید داشت و به او توکّل کرد.

ج: عظمت شأن هاجر، که می‌تواند برای زنان و مردان در عرصه تاریخ الگو و اسوه باشد، به آزمون‌ها پایداری‌ها، توکل‌ها و خداگرایی‌هایی باز می‌گردد که عمدتاً به فضای مکه و مناسک و مراسم حج به لسان امروزی مربوط می‌شود. حرکات این زن متوکّل و راضی به قضای الهی، گاه عیناً در مناسک حج الگو قرار گرفته و از این رو، در آیات قرآن، مثلًا صفا و مروه از نشانه‌های خدا یاد شده است (۳) و اگر هاجر با اضطراب و هروله‌کنان در میان این دو کوه، در آمد و شد بود، در فرهنگ دینی و شیعی، هروله در سعی صفا و مروه لازم است و در فلسفه این حکم نیز در روایات آمده است: اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدارکردن متکبّران است. (۴) و اگر او مأمور شد که از آب زمزم بنوشد، این مکان مشرب حجاج خانه خدا گردید و ....

د: تمسّک به این الگوی مطلوب و پیروی از آن، در ظواهر حج نیز خلاصه نمی‌شود،

۱- تحریم: ۱۲، وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَکُتُبِهِ وَکَانَتْ مِنْ الْقَانِتِینَ.

۲- تفسیری بر این بحث را ببینید در:

آیت‌اللَّه جوادی آملی، عبداللَّه، زن در آیینه جلال و جمال، مرکز نشر فرهنگی رجاء چاپ دوم: ۱۳۷۱، صص ۱۳۵- ۱۳۲

۳- بقره: ۱۵۸

۴- تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۳۹۹- ۳۹۷، ذیل آیه ۱۵۸، سوره بقره.

ص: ۱۷۹

بلکه بایـد از هاجر درس توکّل در مشـکلات آموخت؛ این‌که در تنهایی‌ها و بی پناهی‌ها و درمانـدگی‌ها به خـدا امید داشت و به او توکّل کرد. به عبـارت بهتر، تاریـخ هـاجر در کنار ابراهیم و اسـماعیل، تاریـخ عبودیت است و تمام افراد نوع بشـر، به نحوی در این آزمایشـی که آن‌ها از آن گذشتند، وارد می‌شوند و در خروج از بحران‌ها و شداید، باید به الگوها و اسوه‌هایی چون ابراهیم و هاجر اقتدا کرد. (۱) ه: اگر از جمله روش‌هـای تربیتی برای ساختن و بازسازی جسم و جان افراد، بهره بردن از روش توجه دادن به الگوها است و در یـک نظام تربیتی، تمرکز و توجه به الگوهـا حسن است، هـاجر در وضـعیت حاضـر نیز برای تربیت نسل قـدیم و جدیـد، پیام‌های شنیدنی، به‌ویژه در فضای مکه و حج دارد.

۵) یکی دیگر از بخش‌هـای شورانگیز حـج، که برای هر زن و بلکه هر انسـان، جـذّاب و مـایه افتخـار است، عکس العمـل هـاجر در زمانی است که از قربانی شـدنِ تنها فرزنـدش به دست ابراهیم آگاه می‌شود. رابطه میان مادر و فرزنـد به درستی رابطه عاشـقانه و از مصادیق بارز عشق‌ها (عشق برادرانه، عشق به خود و ...)؛ یعنی «عشق مادرانه» قلمـداد شده است. (۲) و از تعاریف مورد قبول عشق، وجود محبت شدید میان طرفین است.

اگر دو نکته همزمـان مورد عنـایت قرار گیرنـد، عظمت کار هاجر در داسـتان ذبـح اسـماعیل رخ می‌نمایـد و قابل فهم‌تر می‌شود؛ از یکسو وجود محبّت شدید میان مادر و فرزند و به‌خصوص مادر به فرزندِ خود، در آن فضایی که سالیانی به تنهایی با هم انس گرفته و به سـختی اسـماعیل را در آن بیابان‌هـا پرورانـده است و از سوی دیگر، ظاهراً اسـتدلال‌ناپذیر بودن عمل ابراهیم و خشن و غیرقابل تحمّل بودن اقـدام، که قرار است انسانی، آن هم کودک، خصوصاً به دست پدر کشـته شود و در چنین فضا و با چنین بستری، هاجر باید صبوری پیشه کند.

وسوسه‌هـای شیطان در چنین موقعیتی قابل درک‌تر است. شـیطان به سـراغ ابراهیم رفت و خواست او را از اقـدامش منصـرف کنـد، توفیق نـداشت. آن‌گاه نزد مادر آمـد و گفت که ابراهیم می‌خواهد اسـماعیل را بکشد. هاجر گفت: در جهان کسـی باشد که فرزند خود را بکشد؟

شیطان گفت: دعوی می‌کنـد که خـدای می‌فرمایـد. زن (هاجر) گفت: چون خـدای می فرماید، لابد باشد. از آن‌که فرمان خدای به جای باید آوردن، ما رضا دادیم و تسلیم شدیم. (۳)

۱- یکی از نویسـندگان، ماجرای ابراهیم، هاجر و اسـماعیل را با حوادث کربلا مقایسه کرده و گفته است: در آزمایشـی که ابراهیم، هاجر و اسـماعیل تحمّل کردنـد، در کربلا هم هر سه بودند؛ حضـرت سیدالشـهدا ابراهیم کربلا و زینب هاجر و سـیدالساجدین زین العابدین اسماعیل بود، اما ...

نک: داوری اردکانی، رضا، فلسفه در بحران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر: ۱۳۷۳، ص ۵۲۲

۲- تفصیل بحث در:

فروم‌اریک، هنرعشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، انتشارات مروارید چاپ شانزدهم: ۱۳۷۳، صص ۷۰- ۱

و نقد و بررسی این کتاب در:

منصورنژاد محمد، عشق زمینی، ناشر: مؤلف: ۱۳۸۱، صص ۶۳- ۵۱

۳- تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ذیل آیه ۱۰۷ سوره صافات.

در این سوره از آیه ۱۰۱، داسـتان مژده پسر بردبار به ابراهیم آمده تا در ادامه آیات به رؤیای حضرت ابراهیم اشاره داشته و نهایتاً به

این‌که بر او گوسفندی فرستاده و ذبح بزرگی فدا ساختیم.

ص: ۱۸۰

این حرکت ایمان‌مدار و عبودیت‌محورِ ابراهیم، هاجر و اسماعیل نیز مورد توجه شایسته قرار گرفت و پس از طی این آزمون و ذبح گوسفندی به جای اسماعیل، ذبح و قربانی نیز یکی از اعمال سیزده‌گانه حجّ تمتّع در اسلام منظور شد، تا در حال این عمل و ادای این تکلیف، یک بار دیگر برای هر حج‌گزار، اقدام فداکارانه این پدر، مادر و فرزند مورد تذکر قرار گیرد و بیاموزند که در راه خدا، در مقاطعی باید از عزیزترین چیز و مطلوب‌ترین و محبوب‌ترین فرد گذشت و به تعبیر قرآنی، شرط رسیدن به مقام ابرار آن است که باید از محبوب‌ها گذشت:

لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ .... (۱)

بی شک با این ملاک‌ها، هاجر از ابرار و نیکان الهی است. (۲) ۶) بحث ازنقش هاجر در مکه وحج را با ذکر افتخاری دیگر از هاجر به‌پایان می‌بریم:

جالب اینجا است که هم اوّلین فردی که بعد از ساخته شدن کعبه، پرده‌ای بر در آن از بیرون آویخت، یک زن است و آن زن کسی جز هاجر نیست، و هم نخستین فردی که داخل کعبه را جامه پوشانید، یک زن است و آن مادر عباس بن عبدالمطّلب است که برای فرزندش عباس نذر کرده بود. (۳) حاصل آن‌که، هم هاجر با بسیاری از ارکان حج و تأسیس مناسک آن پیوندی وثیق دارد و هم عظمت هاجر به تعامل، ترابط و تلاش‌های او در رابطه با مکه و حج می‌باشد.

ج) زنان و حج در اسلام

در این بخش از سخن، تعامل زن و حج از دو زاویه و در دو سطح، مورد مداقه قرار می‌گیرد: ۱) زنان و حج در صدر اسلام ۲) زنان و حج در فقه شیعی.

۱) زنان و حج در صدر اسلام:

مطالب این بخش صبغه تاریخی دارد و بعضی از مقاطع مربوط به حضور زنان در حج، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، تحلیل و بررسی می‌شود. اما پیش از ارائه شواهدی بر ترابط زنان و حج در عصر نبوی، بیان نکاتی به عنوان مدخل بحث ضروری است و اهمیت نقش و سهم زنان در

۱- آل عمران: ۹۲

۲- از نکات بحث انگیز و قابل تأمل در فرهنگ دینی آن است که آیا زنان نیز می توانند از انبیاء الهی باشند یا خیر؟ در ادیان غیراسلام از زنانی چون دبوره، حلده، حنا، مریم نبیه خواهر هارون و ... به عنوان نبی یاد شده است و در بین متفکران اسلامی و شیعی نیز هستند کسانی که از نبوت بانوان چندی دفاع می‌کنند. در این نگاه، هاجر یکی از انبیاء الهی (در کنار آسیه، مادر موسی، ساره، مریم و ...) قلمداد شده است. در این زمینه ر. ک.

فهیم کرمانی مرتضی، زن و پیام آوری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی (چاپ دوم): ۱۳۷۴، ص ۵۲.

مبلغی آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۲، انتشارات حر (چاپ دوم): ۱۳۷۶، ص ۶۶۰

۳- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ج ۳، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ص ۵۴۴

ص: ۱۸۱

عرصه‌های عبادی و اجتماعی را بهتر نشان می‌دهد:

اول، نگاه عرب‌ها به زن، قبل از اسلام:

بـدون ورود به مباحث تفصیلی، تنها با اشاره به چند آیه قرآنی، می‌توان دورنمای ارزش و اعتبار زنان را در فضایی که پیامبر اسلام عرضه می‌کردند، به خوبی دریافت:

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ* يَتَوارى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ. (۱)

«و چون یکی از آنها را به فرزنـد دختری مژده آیـد، از شـدت غم و حسرت رخسارش سیاه شده و سخت دلتنگ می‌شود و از این عار، روی از قوم خود پنهان می‌دارد و به فکر افتد که آن دختر را با ذلت و خواری نگهدارد یا زنده به خاک گور کند. (عاقلان) آگاه باشید که آن‌ها بسیار بد عمل می‌کنند.»

و در آیه ۱۴۰، سوره انعام، دلیل کشتن دختران نیز بدینگونه مطرح شده است:

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِراءً عَلَى‌اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ.

«البته آنـان که فرزنـدان خود را به سفاهت و نادانی کشتند، زیانکارند و بی‌بهره از آنچه خدا روزی‌شان کرد و چون افترا به خدا بستند، سخت گمراه شدند و هدایت نیافتند.»

از آیات فوق می‌توان به اینجا رسید که، در عربستان و در میان عرب‌های ساکن مکه، جنس زن مورد مذمّت بوده و فرهنگ جاهلی آن عصر، به وضوح مردسالار بوده است. اگر این نکته پذیرفتنی باشد که دشمنان پیامبر تا آنجا که می‌توانستند، از جهت نظامی و فیزیکی و ظاهری، از گسترش فرهنگ اسلامی جلوگیری کردند و زمانی که نتوانستند و تسلیم فرهنگ اسلامی شدند، درصدد برآمدند که فرهنگ اسلامی و نبوی را تحریف نموده و با ظرافت علیه آن مقابله فرهنگی نمایند، آنگاه به یکی از فلسفه‌های این همه احادیث جعلی پی می‌بریم (مثلًا تنها یکی از وضّاعین به نام احمد بن عبداللَّه جویباری، بیش از ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ حدیث جعل کرده است). (۲)

۱- نحل: ۵۹- ۵۸

۲- مدیرشانه‌چی کاظم، علم‌الحدیث و درایهٔ الحدیث، دفتر انتشارات‌اسلامی چاپ سیزدهم: ۱۳۷۷، ص ۱۱۴

علامه امینی در جلد پنجم الغدیر، تعداد حدیث سازان را ۷۰۰ نفر و احادیث جعلی را ۴۰۸۶۸۴ حدیث نقل می‌کند. جالب توجه است که:

اولًا: تعداد یاد شده، جامع همه احادیث جعلی نیست.

ثانیاً: اگر هر ۱۵ حدیث در یک صفحه بیاید، همین تعداد ذکرشده، ۲۷۲۴۵ صفحه خواهد شد که اگر در کتاب‌های ۳۰۰ صفحه‌ای منتشر شود، ۹۰ جلد کتاب، به انضمام یک جلد کتاب ۲۴۵ صفحه‌ای خواهد شد.

ثالثاً: خوب است زنان مجتهده‌ای ابتدا در یک کار استقرائی، تعداد کلّ احادیث مربوط به زن را استخراج نموده و سپس در یک کار اجتهادی، رجالی و درایه‌ای، تعداد احادیث جعلی مربوط به زن را در میان مجموعه احادیث مشخص نمایند.

ص: ۱۸۲

از سوی دیگر، دفاع از حقوق بانوان و احیای حرمت زن، جزو فرهنگ نبوی بوده است (بخشی از احترام بسیار ویژه پیامبر به حضرت فاطمه علیها السلام نیز در همین راستا قابل تحلیل و فهم است)، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که مخالفان زیرک و فرهنگی اسلام، برای تخریب فرهنگ نبوی، به جعل احادیث فراوان علیه زنان دست زدند و از این رو، به ظاهر در جوامع روایی ما، زنان در ابعاد متعدد، فراوان مورد بی توجهی قرار گرفته‌اند. اگر ملاک، آیات قرآن و فرهنگ نبوی باشد، به راحتی به جعلی بودن بسیاری از این احادیث می‌توان رسید. (۱) هم اوّلین فردی که بعد از ساخته شدن کعبه، پرده‌ای بر در آن از بیرون آویخت، یک زن است و آن زن کسی جز هاجر نیست، و هم نخستین فردی که داخل کعبه را جامه پوشانید، یک زن است و آن مادر عباس بن عبدالمطّلب است در ضمن، با فرض سندیت بعضی از اقوال نیز می‌توان تفسیر و تعبیر واقع‌گرایانه و درست از آن‌ها داشت؛ مثلًا اگر در نهج‌البلاغه در اوصاف زنان آمده است که ناقص‌العقل‌اند (... نَوَاقِصُ الْعُقُولِ)، (۲) از همان حضرت، در کلام دیگری در بحث مشورت نقل شده که از مشاوره با زنان بپرهیز، مگر آن‌که کمال عقل آنان، آزموده شده باشد:

«إلّا من جربت بکمال عقل». (۳) و در جمع این‌گونه احادیث، که یک‌جا از نقص عقل زنان و جای دیگر از کمال عقل زنان سخن به میان آمده است، می‌فهمیم که حدیث نقص عقل، حکایت از ذاتی بودن نقص عقل برای زنان ندارد و چون این مشکل عارضی و بیرونی است، از این رو، در شرایطی می‌تواند مرتفع شود و به کمال تبدیل گردد و در عصر آن حضرت، به‌خصوص در فضای جنگ جمل، این وصف موضوعیت دارد و این شرایط نه عاقلانه است، نه عادلانه و نه ذی‌ارزش، بلکه برای این‌که حرمت زن حفظ شود و کرامت بنی‌آدم اعاده گردد، باید شرایط بیرونی به‌گونه‌ای مهیّا شود که زنان بتوانند بالغ، کامل، عاقل و رشید باشند و چنین رسالتی را اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله تعقیب می‌نمود و به دنبال آن بود که فرهنگ جاهلی مردسالارانه و ضدّ زن را بشکند.

از این مقدمه کوتاه در جهت بحث زنان و حج، می‌توان اینگونه بهره برد که:

اولًا: فرهنگ دینی و قرآنی و نبوی، فرهنگ تکریم زن و اعاده حقوق زنان است.

۱- برای مطالعه و آگاهی بیشتر، مراجعه شود به مطالب مبسوط نگارنده در:

منصورنژاد، محمد، مسأله زن، اسلام و فمینیسم در دفاع از حقوق زنان، صص ۵۰- ۳۶

۲- خطبه ۸۰

۳- حکیمی محمدرضا، الحیاة، ج ۱، ص ۱۹۳

تفصیل بحث در موضوع نقص عقل از جهت عقلی و نقلی در:

منصورنژاد، محمد، مسأله زن، اسلام و فمینیسم (در دفاع از حقوق زنان)، صص ۶۵- ۵۵

ص: ۱۸۳

ثانیاً: ناتوانی‌های زنان در اعصار، بسترها و عوامل بیرونی دارد که حکومت اسلامی و مسلمانان موظف‌اند این فضای جاهلی و ضدّ قرآنی را بشکنند.

ثالثاً: دقیقاً فضای حج از محیط ها و فضاهایی است که زنان را به عرصه‌های اجتماعی، به مهاجرت، به تجربه‌های جدید، به مسافرت و به تعامل با دیگران می‌کشاند و از این رو، حج از عوامل مهم سازنده و تأثیرگذار برای احیای فرهنگ قرآنی و نبوی در جهت اعاده حقوق زنان و شکوفایی استعدادهای آنان است.

دوم، شواهد تاریخی:

برخی از شواهد برجسته صدر اسلام و عصر نبوی، که حکایت از ارتباط زنان با حج به‌طور مستقیم و غیرمستقیم دارند، عبارت‌اند از:

۱- ۱) خدیجه و نماز در کعبه:

در کتب تاریخی، به نقل از یکی از افراد می‌خوانیم:

در روزگار جاهلیت، وارد مکه شدم و میزبانم عباس بن عبدالمطّلب بود و ما دو نفر در اطراف کعبه بودیم. ناگهان دیدم مردی آمد و در برابر کعبه ایستاد و سپس پسری را دیدم که آمد در طرف راست او ایستاد. چیزی نگذشت؛ زنی را دیدم که آمد در پشت سر آن‌ها قرار گرفت و من مشاهده می‌کردم که این دو نفر به پیروی از آن مرد، رکوع و سجود می‌نمودند. این منظره بی‌سابقه حسّ کنجکاوی مرا تحریک کرد که جریان را از «عباس» بپرسم. او گفت: آن مرد، محمد بن عبداللَّه است و آن پسر (علی) برادرزاده او و زنی که پشت سر آن‌ها است، همسر محمد (خدیجه) است ... به خدا سوگند روی زمین کسی پیرو این آیین نیست، جز همین سه نفر». (۱) از نکته تاریخی پیش گفته، در راستای نوشتار حاضر بدین گونه می‌توان بهره برد که:

اولًا: خانه کعبه همیشه مورد اقبال قبایل و اقوام گوناگون بوده و نقش تیره‌های مهم قریش و مناصب ایشان، که پس از «قُصیّ بن کلاب» تا ۱۵ پست نیز رسید؛ (منصب دربانی و پرده داری، منصب سقایت، منصب پرچم داری، منصب دارالندوه، منصب قیادت، منصب کلیدداری کعبه و ...)، نیز در این میدان تعیین کننده بوده است. پس مناسک و عبادت به سوی کعبه، امر جدیدی نبوده است و حتی مشرکان نیز بت‌هایشان را در کعبه مستقر نموده و با آن‌ها

۱- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۱، نشر دانش اسلامی، بی تا، ص ۲۴۳ به نقل از الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۱؛ کامل، ج ۲، صص ۳۸- ۳۷ و ....

ص: ۱۸۴

ارتباط می گرفتند.

ثانیاً: آنچه که در کار خدیجه، در کنار پیامبر و علی، اهمیت دارد، آن است که این سه، فرهنگ جدیدی را برخلاف فرهنگ سنتی و شرک آلود، در معرض دیگران به نمایش می گذاشتند که زن و مرد، همدوش یکدیگر به خدای واحد و به خانه خدا (کعبه) رو می کنند.

این گام‌های آغازینِ تأسیس مناسک ویژه اسلامی است که بستر ساز مناسک مبسوط حج در آینده می گردید و این افتخار برای زنان در تاریخ ثبت شده که در روزهای آغازین اسلام، همدوش مردان، در تقویت و گسترش اسلام نقش داشته و در کنار خانه خدا، کعبه، فرهنگ اسلامی را تأسیس و معرفی می‌نمودند.

۲- ۱) بیعت زنان با پیامبر در حج:

مردم مدینه، از حدود سه سال پیش از هجرت، با اسلام آشنایی یافتند. در نخستین پیمان عقبه، ۱۲ نفر به آیین توحید گرویدند و در دوّمین پیمان عقبه، کاروان حج مدینه، که بالغ بر ۵۰۰ نفر بود، حرکت کرد. در میان کاروان ۷۳ نفره مسلمانان، چند تن زن بودند و بقیه بی‌طرف یا متمایل به اسلام بودند. گروه مزبور با پیامبر در مکه ملاقات کردند و برای انجام دادن مراسم بیعت، وقت خواستند. پیامبر فرمود: محلّ ملاقات «منا» است، هنگامی که در شب ۱۳ ذی‌حجه دیدگان مردم در خواب فرو می‌رود، در پایین عقبه به گفتگو بنشینیم. و این پیمان و بیعت، علی‌رغم حساسیت‌های مشرکین مکه، برگزار شد.

ص: ۱۸۵

پیمان عقبه که در سال ۱۲ بعثت رخ داد، به نام «بیعه النساء» شهرت یافت و در وجه تسمیه آن بدین نام، این نکته گفته شده که شرکت زنان، علاوه بر مردان، که تا آن زمان جنبه عمومی نداشته، چنین رسمی را ایجاب می‌کرده است. (۱) در این شاهد تاریخی، می‌بینیم که اگر خدیجه در میان زنان، از نخستین مسلمانان است، زنانی از مدینه نیز در حین سفر به مکه و در آن فضای رعب آور و خطرناک، که از سوی قبایل خود و نیز از سوی مشرکان مکه در امنیت نبودند، در فضای حج، به گسترش اسلام کمک نموده، به مناسک حج روح حقیقی، معنوی، توحیدی، هاجری و ابراهیمی بخشیدند.

۳- ۱) ام سلمه و گره گشایی:

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از آن‌که در مدینه مستقر شد و آن حد از قدرت اجتماعی را به دست آورد که بتواند سنت‌های کهن را بشکند، برای گزاردن «حج نمونه»، عازم مکه شد. آن حضرت در سال ششم هجرت، وقتی با حدود ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ نفر به سرزمین «حدیبیه» رسید، مأمورانی از مکه آمده، گفتند: شما امسال حق حج رفتن ندارید و گرنه جنگ خواهد شد و بالأخره کار به عقد قرارداد «صلح حدیبیه» کشید و قرار شد پیغمبر آن سال را برگردد و از انجام حج منصرف شود و سال آینده، آن هم برای سه روز به حج برود و بت پرستان سه روز اطراف خانه خدا را خالی کنند و در اختیار مسلمانان بگذارند.

وقتی این مطلب تمام شد، پیامبر فرمود: ما امسال گرچه احرام بستیم و در حال احرام، قربانی نیز با خودمان آوردیم، اما نمی‌توانیم حج خود را تمام کنیم. بنابراین، همینجا هرکس قربانی‌اش را ذبح کند و از احرام به درآید. با این‌که پیامبر چند نوبت به آنان فرمود: بروید و قربانی‌های خود را بکشید و از حالت احرام بیرون آیید، همه به آن حضرت خیره می‌نگریستند و دستورش را اجرا نمی‌کردند. این نکته، مشکل بزرگی ایجاد کرد (حتی بعضی گفتند که ما در پیامبری او شک کردیم). پیامبر با اوقات تلخ، به چادر «امّ سلمه» (یکی از همسرانش) رفت.

امّ‌سلمه وقتی ناراحتی آن حضرت را دید، عرض کرد: یا رسول‌اللّه، مطلب چیست؟ پیامبر فرمود: مگر نمی‌بینی من به آن‌ها دستور می‌دهم به فرمان خدا بروید، گوسفندهایتان، شترهایتان و قربانی‌هایتان را که آورده‌اید، ذبح کنید و از حالت احرام بیرون بیایید، اما به فرمان خدا عمل نمی‌کنند.

۱- برای مطالعه بیشتر درباره پیمان عقبهٔ اول و دوم نک:

سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۱، صص ۴۱۲- ۴۱۱

جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلم هجری، مؤسسه در راه حق: ۱۳۶۶، صص ۱۴۴- ۱۴۳

ص: ۱۸۶

امّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا، این‌که راهش آسان است. شما این بار بدون این‌که با احدی حرف بزنید، خودتان بروید و قربانی خود را ذبح کنید، ببینید چه می‌شود. پیغمبر پیشنهاد امّ سلمه را جالب یافت و همان را عملی کرد.

در اینجا ابن اثیر در «کامل» نقل می‌کند: با فاصله‌ای بسیار کوتاه، مردم چنان برای قربانی هجوم آوردند که گویی این‌ها آنان نبودند که در برابر دستور پیامبر مقاومت می‌کردند.

از این فقره به وضوح افتخار دیگری برای زنان در تاریخ اسلام، در رابطه با مناسک حج ثبت می‌شود؛ زیرا هم به جایگاه والای زنان مؤمن در پیشگاه پیامبر پی می‌بریم و هم به حضور و مشارکت فعّالانه این بخش از جامعه در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و عبادی و در نهایت تأیید شایستگی زنان برای مستشاری در سیره نبوی است. در این فضا، پیشنهاد دقیق امّ‌سلمه در سنت شکنی فرهنگ حاکم و البته ناصواب، نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کند.

۴- ۱) توجه به زنان در سخنرانی حَجّةُ الوداع:

از آنجا که مراسم حج هنوز شکل واقعی خود را نیافته بود، پیامبر اسلام، در سال دهم هجرت، از سوی خدا مأمور شد که در آن سال، در مراسم حج شرکت کند و مردم را در عمل به تکالیف خود آشنا سازد و هرگونه شاخه‌های زاید را ببرد و حدود عرفات و منا و موقع کوچ را به مردم آموزش دهد. این سفر که با اعلان عمومی همراه بود، شوق و علاقه فراوانی را در دل گروه عظیمی از مسلمانان برانگیخت و به دنبال آن، هزاران نفر در اطراف مدینه خیمه زدند. حج آن سال که به «حجّةُ الوداع» مشهور است، با عظمت ویژه‌ای برگزار شد.

از جمله نکات ماندگار آن حج، سخنرانی حضرت در راه عرفات، در نقطه‌ای به نام «نَمِره» است. پیامبر نماز ظهر و عصر را در سرزمین عرفات با صدها هزار تن به جا آورد، سپس خطبه تاریخی خود را در آن روز، در حالی که روی شتر قرار گرفته بود، ایراد کرد و یکی از یاران، سخنان او را تکرار کرد و به گوش دیگران رسانید؛ از جمله بندهای این سخنرانی، این بود که:

«هان! ای مردم، زنان شما بر شما حق دارند. شما نیز بر گردن آنان حق دارید ... من در این سرزمین به شما سفارش می‌کنم که به زنان نیکی کنید؛ زیرا آنان امانت‌های الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده‌اند.» (۱)

۱- همان منبع، ص ۴۶۴

ص: ۱۸۷

این فراز از کلام نبوی، با مراجعه به آیات قرآن، به نحو زیر تفسیر شده است: بنابراین، حج‌گزار نظاره‌گر این سخن خدای تعالی است که فرمود: ... وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً .... (۱)

و خدا میان شما دوستی و مهربانی قرار داد. (و شاهد این فرمایش او است که:

... هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ ...؛ (۲)

«زنان لباسی برایتان هستند و شما برای آنها لباسی هستید.» و این گفته خدای تعالی را می بینید که فرمود: ... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ...؛ (۳)

«برای آن‌ها (زنان) نیکویی (حقوق مشروعی) است، چنانکه بر آن‌ها (از طرف مردان) است.» (۴) حاصل این بخش از سخن آن است که:

اولًا: زنان از آغاز دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا ختم پیام او، در حَجّةُ الوداع آن حضرت را همراهی کردند و مورد عنایت و توجه خدا و پیامبرش بودند و از نکاتی که پیامبر مکلّف گردید از آن‌ها به تصریح در میان اعراب سخن به میان آورد، حقوق زنان بر مردان (و به‌عکس) بوده است.

ثانیاً: زنان نیز همراه مردان، از آن لحظه که خطری آن‌ها را تهدید می کرد، در کنار خانه خدا با پیامبر خدا عهد می‌بستند و در گسترش اسلام مؤثر بودند؛ چنانکه در فضای صلح حدیبیه و سفر برای حج نیز حضور داشتند و در آن فضای روانی نامطلوب حاکم بر میان مسلمانان، با حضور و راه‌حل‌هایشان، مشکل‌گشا بوده و پیامبر خدا را یاری کردند و این حضور فعال زنان از دستاوردهای فرهنگ اسلامی و نبوی؛ از جمله در مناسک حج بود.

۲) زنان و حج در فقه شیعی

اگر عینیت و ظهور فرهنگ اسلامی- شیعی و پیام نبوی، علوی و فاطمی را باید در فقه و مناسک دید، در همین حیطه نیز معمولًا محدودیت‌هایی برای زنان فرض شده است که هم مسأله سازند و هم توجیه آن‌ها دشوار است. اکنون به احکام بانوان در حج نگاهی اجمالی می کنیم تا ببینیم زنان و نیز مردان، نسبت به زنان چه تکالیف ویژه‌ای در این میدان دارند و مجموعاً نگاه اسلامی به زن از بُعد فقهی چگونه است؟

پیش از هرگونه تحلیل و داوری، ابتدا خوب است مسائل فقهی مربوط به احکام زنان در

۱- روم: ۲۱

۲- بقره: ۱۸۷

۳- بقره: ۲۲۸

۴- جوادی آملی، عبداللّه، جرعه‌ای از بیکران زمزم، ترجمه و تحقیق: علی حجتی کرمانی، معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری: ۱۳۷۱، ص ۱۷۴

ص: ۱۸۸

حج را ببینیم. واضح است که منعکس کردن همه احکام، با حجم مقاله سازگار نیست. از این رو تنها به چند مورد اکتفا می‌شود: در وجوب حج بر زنان، همراه داشتن محرم شرط نیست، بلکه ظنّ آنان به سلامت در سفر حج کفایت می کند.

برای زنان (۱) احرام در حریر و لباس دوخته جایز است (۲) (در حالی که بر مردان حرام است).

شخصی می‌پرسد: زنی هستم که می‌توانم با کسب مخارج خود را متکفّل شوم. در ضمن، مخارج رفت و برگشت حج را نیز دارم. ولی با رفتن من به حج، شوهرم برای مخارج خود به زحمت می‌افتد. وظیفه‌ام چیست؟

امام خمینی قدس سره پاسخ می‌دهند: اگر به زحمت افتادن شوهر، موجب حرج برای زن نباشد، مستطیع است و باید به حج برود و به زحمت افتادن شوهر مانع استطاعت زن نمی‌شود. (۳) پرسش: اگر مهریه‌ام را از شوهرم بگیرم، می‌توانم با آن به مکه مشرّف شوم، آیا حق مطالبه آن را دارم؟

پاسخ: اگر شوهر تمکن دارد و مطالبه آن مفسده‌ای ندارد، با فرض این‌که شوهر نفقه و مخارج را می‌دهد، لازم است مهریه را مطالبه کنید و به حج بروید. (۴) اگر قبل از طلوع فجر، عمداً از مشعر خارج شود، یک گوسفند باید کفاره بدهد. اما برای زن و کسی که از خطری می‌ترسد و برای کودکان به طور مطلق، جایز است که پیش از طلوع فجر خارج شوند و جبران (کفاره) لازم نیست. (۵) پرسش: زنی هستم مستطیع، ولی جهت انجام حج، شوهرم اجازه سفر نمی‌دهد، وظیفه بنده چیست؟

پاسخ: در حج اجازه شوهر شرط نیست و برای شوهر نیز جایز نیست او را از رفتن به حج منع کند. (۶) کسی که محرم است، اگر به زن اجنبی نگاه کند و منی از او خارج شود، در صورتی که توان مالی دارد، یک بُدنه (شتر ماده جوان پنج ساله) و اگر وضع مالی متوسطی دارد، یک گاو و اگر تنگ‌دست است، باید یک گوسفند کفاره بدهد. اگر مُحرم از روی شهوت به همسر خود نگاه کند و منی از او بیرون آید، یک بُدنه باید کفاره بدهد ... و اگر با شهوت زن خود را لمس

۱- شهید اول، ابی عبداللّه شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی العاملی، لمعه دمشقیه، ج ۱، ترجمه‌محسن غرویان و علی شیروانی، انتشارات دارالفکر چاپ شانزدهم: ۱۳۸۰، ص ۱۱۷

۲- همان منبع، ص ۱۲۸

۳- امام خمینی، روح‌اللّه، حج بانوان، تدوین: حمزه اسفندیاری شیرازی، بی‌نا: ۱۳۷۴، صص ۱۶- ۱۵

منبع همه پرسش‌ها و پاسخ‌ها که از حضرت امام خمینی است، حج بانوان است.

۴- همان منبع، ص ۲۳

۵- لمعه دمشقیه، ج ۱، ص ۱۴۰

۶- حج بانوان، ص ۳۳

ص: ۱۸۹

کنـد، بایـد یک گوسـفند کفاره بدهد ... کفاره بوسیدن زن از روی شـهوت یک شتر کشـتنی است. (۱) پرسـش: آیا زن حائض و نفساء (زن در حال نفاس) می‌تواند غسل احرام انجام دهد؟

پاسخ: غسل از زن حائض و نفساء نیز صحیح و مستحب است. (۲) پوشانیـدن صورت به نقاب و روبنـد و برقع برای زنان در حج از محرّمات است و پوشانـدن قسمتی از صورت نیز جـایز نیست. (۳) پرسش: آیـا بانوان در حال احرام می‌تواننـد جوراب بپوشـند، یا بایستی روی پای آنان مثل مردان باز باشد؟

پاسخ: پوشیدن جوراب برای زنان مانع ندارد. (۴) پرسش: اگر زن تکبیرة الاحرام یا قرائت را در نماز طواف بلنـد بگویـد، به‌طوری که نامحرم بشنود، جایز است یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز، آیا اعاده لازم است؟

پاسخ: اشکالی ندارد. (۵) طواف نساء در هر نسک؛ چه حج باشد و چه عمره، بر هر فاعلی (حتی کودک نابالغ)، واجب است، مگر در عمره تمتع. (۶) و طواف نساء اختصاص به مردان ندارد و اگر زنی آن را ترک کند، مرد بر او حلال نمی‌شود (۷) (همانگونه اگر مرد ترک کند، زن بر او حلال نمی‌شود).

سـایه قراردادن بر بالای سر، برای مردان جایز نیست و برای زن‌هـا و بچه‌هـا جـایز است و کفاره هم نـدارد. (۸) انسـان میان حلق و تقصیر (کوتـاه کردن مو یا ناخن) دارای اختیار است. وظیفه زنان تقصیر است و نبایـد حلق کننـد. (۹) از مجموع احکـام بانوان که بدان‌ها اشاره شد، چند نکته برداشت می‌شود:

اول: در تکالیف حج، زنان راحت‌تر بوده و احکام سهل‌تری نسبت به مردان برای آنان مقرر گردیده است.

دوم: اگر در همـه جوامع، بحث خشـونت مردان علیه زنـان، در ابعـاد مختلـف (فیزیکی، روحی، روانی و حـتی تعـدّی بـا نگاه‌هـا و چشم‌هـا) مطرح است و قابـل بحث، در کعبه که حرم امن الهی است، نه تنها خشونت فیزیکی، که حتی نگاه ناروای مردان علیه زنان نیز حرام است و

۱- لمعه دمشقیه، ج ۱، صص ۱۵۵- ۱۵۴

۲- حج بانوان، ص ۵۹

۳- همان منبع، ص ۷۳ و ۷۶

۴- همان منبع، ص ۸۲

۵- همان منبع، ص ۱۲۰

۶- لمعه دمشقیه، ج ۱، صص ۱۳۴- ۱۳۳

۷- حج بانوان، ص ۱۵۲

۸- امام خمینی قدس سره، روح‌اللّه، مناسک حج، بی نا و بی تا، ص ۶۹

۹- لمعه دمشقیه، ج ۱، ص ۱۴۵

ص: ۱۹۰

نگاه از روی شهوت، از محرّمات احرام به شمار می‌آید.

سوم: حقوق و آزادی‌های زنان نسبت به همسر شرعی، در مقایسه با غیر حج، بسیار بالا است. زن می‌تواند، در صورت استطاعت، بدون اذن شوهر (اگر مفسده نداشته باشد) به حج برود و حتی در حال احرام، نباید نیازهای جنسی او را پاسخ بگوید و ....

زنـان عـالم می تواننـد در حـج، آگاهی‌های لازم را نسـبت به همه چیز و از جمله شـرایط بانوان در کشورهای مختلف کسب کرده، هماهنگی‌های لازم را برای رفتن به سوی فضای مطلوب به عمل آورند.

چهارم: زنان، در احکام پوشش و ترابط با مردان نیز نسبت به زمان‌ها و مکان‌های دیگر، از آزادی‌های مطلوبی برخوردارند، تا جایی که حتی پرسیده شـد، در صورتی که زن یقین دارد در حال طواف در محـدوده معین (میان خانه و مقام) با اجنبی برخورد می کنـد، آیا باز هم واجب است در محـدوده معین طواف کند؟ امام خمینی پاسخ دادند: آنچه ذکر شد، عذر نیست. (۱) پنجم: چنانکه پیشتر اشاره شد، در تأسیس ارکان حج، حرکات بانوان (هاجر) تعیین کننده بود. در فرهنگ اسلامی نیز در حج تمتع و در هر نسک (غیر از عمره تمتّع)، طوافی به نـام زنـان، جزو اعمـال منظور شـده است و آثـار عـدم توجه به طواف نساء و نماز خاص نیز بسـیار سـنگین است.

با این نگاه می‌توان به این اسـتنباط کلّی رسـید که، اگر گفته می‌شود در فقه اسلامی، تکالیف شاق برای بانوان در نظر گرفته شده و برای مردان امتیـازات فراوان منظور گردیـده است، (جـدا از صـحّت و سـقم این مـدعا که جای چنـد و چون فراوان دارد)، به راحتی می‌توان ادعا کرد که در مجموعه احکام حج، هم تکالیف زنان از مردان سـبک‌تر است و هم محدودیت‌ها و سـختگیری‌ها بر مردان نسبت به زنـان بیشتر است و اگر قرار است حـج ابعـاد تربیتی، نتایـج اخلاـقی، آثـار روحی و روانی و عبادی مطلوب داشـته باشـد و آدمیان را برای زنـدگی در غیر محیط حـج (اجتماع) بسازد، در آن صورت جامعه متأثر از فضای حـج، جامعه‌ای امن و مطلوب برای زنان خواهد بود.

۱- حج بانوان، ص ۹۰

ص: ۱۹۱

د) جمع بندی و نتیجه گیری:

در پایان نوشتار، بر بعضی از نکات، به عنوان محصول بحث تأکید می‌شود:

۱) اگر امروزه بانوان و به‌ویژه نسل جوانِ آنان، از دین و دینداران توقّع دارند که به رسمیت شناخته شده و در مقابل مردان مورد تبعیض و ستم قرار نگیرند، فضای حج از بدو تأسیس، از عصر هاجر و ابراهیم تاکنون، زنان را در کنار مردان، از حقوق یکسان برخوردار کرده و شؤون انسانی و جنسی هر دو را به خوبی در نظر گرفته است. از این رو، حرکت هاجر، مانند اقدامات ابراهیم، ارکان حج را می‌سازد و در عصر حاضر نیز در اعمال حج، «طواف النساء» را داریم که نام زنان را در احکام حج به صورت برجسته مطرح کرده و پاسخ مطلوبی است بدان‌ها که تمامی احکام دینی را با ادبیات مردسالارانه تعبیر و تحقیر می‌کنند.

۲) اگر مرد به جهت توان جسمی بیشتر نسبت به زن، این امکان را دارد که در مواردی به حقوق زن بتازد و آن را نادیده بگیرد، فضای حج، محیط امنی است که آزادی‌های مطلوب برای زنان منظور شده و از طرف مقابل برای مردان در نگاه و ... محدودیت‌های جدی در نظر گرفته‌اند، تا زنان به راحتی و با آرامش بتوانند به درگاه خدا عبادت کنند.

۳) اگر از وظایف هر مسلمانی دعوت و آگاهی بخشی به سایرین و از جمله مسلمانان است، آیا بهتر نیست که زنان مسلمان با همدیگر تعامل و ارتباط داشته باشند؟ اینجاست که زنان عالم می توانند در حج، آگاهی‌های لازم را نسبت به همه چیز و از جمله شرایط بانوان در کشورهای مختلف کسب کرده، هماهنگی‌های لازم را برای رفتن به سوی فضای مطلوب به عمل آورند.

۴) اگر زنان به خاطر محجوریت‌های مختلف، در مسابقه با مردان عقب مانده و حتی به نقص عقلی و جسمی کشانده شدند، سفر حج بستر خوبی است تا زنان پختگی‌های لازم را به دست آورند و با یافتن دیدی وسیعتر در سفر، به جایگاه خود وقوف یافته و برای جبران عقب ماندگی‌ها، به چاره جویی بپردازند.

۵) اگر آدمیان برای رسیدن به کمال باید به چهار ارتباط توجه داشته و پاسخ مطلوب برای هر یک از آنها بیابند: «ارتباط با خود»، «ارتباط با خدا»، «ارتباط با طبیعت» و «ارتباط با دیگران»، محیط حج و مهاجرت برای اجرای مناسک حج، برای زنان این فرصت را ایجاد

ص: ۱۹۲

می‌کنـد که هم خود را بهتر بشناسـند، توانایی‌های خود را محک بزننـد، برای خود تصـمیم بگیرنـد، به تنهایی طواف کننـد و اعمال انجام دهنـد و ... و هم با خـدای خود در خانه خدا، کعبه، ارتباط ویژه بگیرند و ابعاد معنوی را بهتر از هر جای دیگر تقویت کنند؛ و هم فضای طبیعی جدیـدی را تجربه کننـد و با گرما و آب و هوای محیطی دیگر انس گرفته، مـدارا کننـد و نیز علاوه بر ابعاد فردی، در ارتبـاط بـا دیگران، به تقویت ابعاد جمعی و گروهی خود بپردازنـد. به عبارت دیگر، حـج و مناسک آن، محیط مناسبی است که زنان برای رسیدن به کمال، به هر چهار ارتباط ضروری برای خود، پاسخ مناسب دهند و گامی به پیش روند.

۶) اگر ابعاد سیاسـی حـج نیز اهمیت داشـته و برائت از مشـرکان، از لوازم مراسم حـج باشـد، در این میـدان نیز زنان مانند مردان، در کنار سایر مسـلمانان به نفی شـرک، ظلم و سـتم و اسـتعمار نشسـته و فریادهای ظلم ستیزانه خود را در کنار خانه خدا، علیه ستمگران عصر، سرداده و این بُعد را نیز تقویت می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۹۳

ص: ۱۹۴

ص: ۱۹۵

ص: ۱۹۶

ص: ۱۹۷

اخبار حج

ص: ۱۹۸

سفر رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام به سرزمین وحی

سفر رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام به سرزمین وحی (۱)

اهداف سفر

آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی، به منظور زیارت خانه خدا و انجام اعمال عمره مفرده و زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و ... در شهریور ماه ۱۳۸۴ وارد عربستان شد.

وی پس از ورود به این کشور، در فرودگاه جده، در گفت‌وگو با خبرنگاران ایرنا و واحد مرکزی خبر گفت: برای تسلیت‌گویی به خاطر فوت ملک فهد و تبریک به مناسبت انتخاب ملک عبداللَّه به پادشاهی عربستان، با ملک عبداللَّه دیدار کرده و در خصوص روابط دو جانبه و منطقه‌ای؛ به‌ویژه مسائل عراق و فلسطین و دیگر مسائل بین‌المللی گفت‌وگو خواهیم کرد.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام اظهار امیدواری کرد که در دیدار و گفت‌وگو با پادشاه عربستان، تصمیمات مبارکی در خصوص منطقه و روابط دو جانبه اتخاذ شود.

۱- گزارش این سفر با استفاده از مطالب روزنامه جمهوری اسلامی و بخش اندکی از آن، از روزنامه‌های صدای‌عدالت و کاروکارگر تنظیم گردیده است.

ص: ۱۹۹

؟؟؟ تصویر شماره ۱

پرونده هسته‌ای ایران در حساس‌ترین موقعیت

در روزهایی که رییس‌جمهور اسلامی ایران، به همراه وزیر خارجه و دبیر شورای امنیت ملی در نیویورک به سر می‌بردند و فعّالان سیاسی در انتظار شنیدن طرح ابتکاری آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد در زمینه مسائل هسته‌ای ایران بودند، آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی به همراه آقایان دکتر علی اکبر ولایتی، مشاور بین‌الملل مقام معظم رهبری، دکتر کمال خرازی، حجهٔالاسلام و المسلمین قربانعلی درّی نجف آبادی دادستان کلّ کشور، حجهٔالاسلام و المسلمین دکتر حسن روحانی دبیر سابق شورای عالی امنیت ملی و جمعی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، وارد عربستان شدند.

نفوذ اسرائیل در منطقه خطرناک است

در دیدار آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی، با ملک عبداللَّه، پادشاه عربستان در جدّه، مسائل دو جانبه منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در این دیدار با تسلیت در گذشت ملک فهد و

ص: ۲۰۰

تبریک انتصاب ملک عبداللّه گفت: ایران و عربستان در مسائل جهان اسلام نقش ارزشمندی دارند و سابقه و همکاری‌های گذشته دو کشور نشان می‌دهد که اگر دو کشور با یکدیگر متحد و مواضع واحدی داشته باشند، می‌توانند ضمن همراه کردن سایر کشورهای اسلامی، مسائل و مشکلات منطقه را بهتر حل کنند.

آقای هاشمی رفسنجانی ظرفیت و استعداد تجاری و اقتصادی دو کشور ایران و عربستان را بسیار بالا و مستعد توصیف کرد و گفت: بخش‌های خصوصی دو کشور، به‌ویژه در زمینه‌های نفت، گاز و پتروشیمی می‌توانند بیش از حدّ کنونی، سطح مبادلات تجاری و اقتصادی دو جانبه را ارتقا بخشند.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام بحران جاری در عراق را برای کلّ جهان اسلام مهم و اساسی دانست و گفت: عربستان با آگاهی از سرنوشت آینده عراق و مسائلی که بر این کشور تحمیل شده است، می‌تواند با همکاری ایران و همسو کردن کشورهای منطقه؛ از جمله اردن، سوریه و ترکیه نقش مفید و سازنده ایفا کند.

وی خطر نفوذ اسرائیل در منطقه را یادآور شد و افزود: متأسفانه برخی کشورهای اسلامی در حال تضعیف مسائل اصولی خود در قبال اسرائیل هستند و این خود زنگ خطری است که باید کشورهای اسلامی در مورد آن چاره اندیشی کنند.

آقای هاشمی رفسنجانی مسأله فلسطین را مشکل کلّ جهان اسلام دانست و گفت:

نمی‌توان از حقّ مسلّم آنان چشم پوشی کرد.

وی در این دیدار با اشاره به علاقه‌مندی شدید شیعیان جهان به زیارت حرمین شریفین در مکه و مدینه و قبرستان بقیع، از ملک عبداللّه خواستار ارائه تسهیلات بیشتر به زائران؛ به‌ویژه تسهیلات زیارت قبرستان بقیع شد.

در ادامه این دیدار، ملک عبداللّه با تشکر از سفر آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان گفت: ایران برای ما بسیار بااهمیت و دارای جایگاه خاصّ اسلامی و سیاسی است و به‌طور یقین در دوره مسؤولیّتم برای استحکام بیشتر روابط و همکاری‌های راهبردی با ایران تلاش خواهم کرد.

پادشاه عربستان، بهانه‌جویی‌های غربی‌ها در مورد استفاده صلح آمیز ایران از انرژی هسته‌ای را نگران کننده خواند و گفت: استفاده از انرژی هسته‌ایِ صلح‌آمیز، حق همه کشورها

ص: ۲۰۱

از جمله کشورهای اسلامی است.

ملک عبداللّه به اهمیت تحکیم روابط میان کشورهای اسلامی به‌ویژه ریاض و تهران اشاره کرد و گفت: روابط با جمهوری اسلامی ایران برای عربستان بسیار مهم و ضروری است و ما اجازه نمی‌دهیم دست‌هایی این روابط را مخدوش یا ضعیف نمایند.

پادشاه عربستان، ادامه اشغال عراق به‌وسیله نیروهای اشغالگر را موجب تشدید خسارت‌های وارده اشغالگران به مردم عراق دانست و گفت: ادامه این روند، هیچ نفعی برای نیروهای آمریکایی نخواهد داشت و ما در مذاکرات خود این موضوع را به‌صراحت به آن‌ها گوشزد کرده‌ایم.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام، صبح روز بعد از جده عازم مسجد جُحفه شد و پس از پوشیدن لباس احرام راهیِ مکه و مسجدالحرام شد و اعمال عمره مفرده را به جا آورد.

؟؟؟ تصویر شماره ۲

وی پس از انجام اعمال عمره مفرده، با هم‌وطنانی که در مسجد الحرام حضور داشتند، گفتگو کرد.

ص: ۲۰۲

۱/۵ میلیارد مسلمان باید با هم متحد شوند

اشاره:

آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی، رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام که جهت انجام عمره مفرده، در مکه مکرمه به سر می‌برد، در تاریخ ۲۷ / ۶ / ۸۴ مقارن با عید سعید میلاد حضرت صاحب الزمان (عج)، به دعوت بعثه مقام معظم رهبری در جمع روحانیون کاروان‌های عمره حاضر شد و پس از استماع گزارش حجت‌الاسلام والمسلمین آقای نوّاب مسؤول دفتر حوزه نمایندگی ولی فقیه در عربستان و آقای سید احمد زرهانی رییس سازمان حج و زیارت، سخنانی ایراد کرد. متن سخنان آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی در این جمع به این شرح است:

بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم، برای بنده توفیق ارزشمندی‌است‌که دراین شهر مقدس، در بین شما سفیران ایران اسلامی صحبت می‌کنم. البته بنده برای سخنرانی نیامده‌ام، بیشتر برای دیدن شما آمده‌ام، تا هم عید را به شما تبریک بگویم و هم صحبت‌های شما را بشنوم.

؟؟؟ تصویر شماره ۳

ص: ۲۰۳

مسائلی که الآن از جمله مشکلات زوار ما هست و جناب آقای نواب و جناب آقای زرهانی به گوشه‌هایی از آن اشاره کردند، برای شما محسوس است، برای بنده هم از سال‌های پیش روشن بوده است که این مشکلات را ما داریم.

پنجاه سال پیش در اولین سفری که به حج داشتم آن موقع هم ما همین جور مشکلات را داشتیم. شاید الآن یکی از موقعیت های ممتاز باشد که بتوانیم مشکلاتمان را در مذاکره با مسؤولان عربستان و شاید هم علمای اینجا حل کنیم من در این سفر ملاقاتی با علمای اهل تسنن ندارم. در سفر قبلی که آمدم قرار بود با مسؤول اصلی روحانیت آنجا جلسه‌ای داشته باشم که به دلیلی انجام نشد. فکر می‌کنم. در این مسأله ما دو بحث داریم. یک بحث با سیاستمداران و مسؤولان کشور و یک بحث هم با علما که با اینها باید یک بحث طلبگی و علمایی بشود. اینها هم با ما حرف دارند. باید مباحثه کنیم و یک تصمیم درست بین امت اسلامی گرفته شود. قطعا اگر یک طرفه باشد دوام پیدا نمی‌کند. باید با تعامل این مسأله اساسی دنیای اسلام را حل کرد. ما در سراسر دنیا روی مسأله امت اسلامی باید تاکید کنیم. ما در جهان اسلام گرفتار یک مشکل واقعی هستیم. اگر یک مورد بود می‌گفتیم اشتباه شده، یک نفر آدم مریضی حرکتی کرده، اما بیش از یک مورد است. در پاکستان، در عراق، در جاهای دیگر مشکلات تفرقه افکنانه فراوان داریم. در برخی محافل دینی پاکستان ایجاد ترور و وحشت و تفرقه می‌کنند. در افغانستان هم این مشکلات بوده و هست.

ما این مسأله را ریشه‌ای باید حل کنیم. هم ازلحاظ سیاسی و اجرایی و هم از لحاظ علمی و فقهی و با مبانی اسلامی. واقعا هم قابل حل است. شاید یکی از علل حل نشدن آن این باشد که علمای اسلام به طور جدی نمی‌نشینند با هم بحث کنند. البته کارهایی هم شده؛ از جمله دارالتقریب بین المذاهب از زمان آیت‌اللَّه بروجردی- رحمهٔ‌اللَّه علیه- ما از آن موقع مسأله اتحاد بین المذاهب مسأله مهم روز بود و از جمله حرکات بسیار ارزشمند سیاسی و اجتماعی بشمار می‌رفت. اگر دولت قاهره تفاهم می‌کرد خیلی مسایل حل می‌شد، همان موقع خیلی مسایل حل شد. الآن هم کنفرانس اسلامی داریم.

من بانی بودم که کنفرانس اسلامی را آوردند ایران. خیلی هم کار کردیم تا این اتفاق افتاد. کلیدش هم این آقای ملک عبداللَّه بودند. واقعا ما با کمک ایشان توانستیم این کنفرانس را به ایران بیاوریم. آنها حاضر نبودند به ایران میزبانی بدهند. فکر

ص: ۲۰۴

می‌کردم میزبانی و ریاست کنفرانس اسلامی در ایران باعث اتحاد و از بین رفتن تفرقه‌ها می‌شود.

من اگر مسؤول بودم می‌دانستم در این مورد چه کنم، طرح داشتم، اما دیگر دست من نبود، آقایان هم شاید زیاد اهمیت ندادند، ما هم آن دوره سه ساله ریاست کنفرانس اسلامی را از دست دادیم و حیف شد. خیلی کار مهمی بود. ما فکر می‌کردیم مسأله جهان اسلام را حل می‌کنیم. البته بعضی‌هایش حل شد، اینطور نیست که بی نتیجه بود.

ولی بالاخره باز هم مسائلی مانده است. در این شرایط مباحثات آسان تر است و خیلی شرایط دنیا مساعد است که ما برویم به سمت بحثهای فرهنگی و اساسی و قدرت تحمل جامعه اسلامی را بالاـ ببریم و این را در روحانیت باید کار کنیم، باید تلاش کنیم تا تعصب ها در روحانیت کمتر بشود، برخی از روحانیون با تعصب برخورد می‌کنند. تندروی ها از هر کس می‌خواهد باشد، شیعه خالص باشد یا سنی یا مسیحی یا یهودی، از هر کس باشد تندروی مضر است. تندروی عکس العمل دارد. عکس العمل هم تکرار می‌شود. هر قدر بیشتر بشود، سرعتش و تکرارش بیشتر می‌شود. مطمئن باشید اگر این روحیاتی که الآن ما در عراق می‌بینیم، ما به مدت طولانی گرفتار مشکلات واقعی در منطقه خودمان خواهیم بود. عراق اگر خدای ناکرده تبدیل بشود به صحنه رویایی شیعه و سنی، ویروسش به خیلی جاها منتقل می‌شود و کافی است عراق را ناامن بکنند و بسیاری از کشورهای منطقه را دچار این مشکل ها بکنند. مشابه همان بلایی بر سر منطقه می‌آید که به واسطه طالبان در افغانستان آمد. البته ما الآن اینجا هستیم و با مسؤولان عربستان و علمای عربستان قصد صحبت داریم. حتما وقتی که صحبت می‌کنیم آنها هم حرف دارند. اینطور نیست که این تندروی در جاهای دیگر نباشد. ما بحث کتاب می‌کنیم، خوب! مگر کتاب‌های شیعه نوشته نمی‌شود مگر حرف‌های شیعه زده نمی‌شود وقتی می‌گوئیم می‌گویند اینها روایت است. خوب! اینها هم همین چیزها را پیدا می‌کنند.

بالاـخره مجموعه روایات که ما داریم، کار فقها و علما و محققان این است که این‌ها را جرح و تعدیل کنند و برسند به یک نقطه صحیحی.

اجازه ندهند در هر کتابی، هر روایتی، دست هر کس برود و بخواند. در زمانی که حرفها ضبط می‌شود، رسانه ها می‌نویسند، صدا و سیما پخش می‌کند، مستند است. مکتوب است. اما همین حرفها وقتی می‌رسد به جامعه به چند جور تفسیر و تحلیل می‌شود. در

ص: ۲۰۵

گذشته که این مشکلات الی ماشاءاللّه بیشتر بود. الآن باید مصلحت امت اسلامی یک میلیارد و ۵۰۰ میلیونی را دید. ما یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون بلکه بیشتر هم جمعیت مسلمان داریم. این حرف من نیست، حرف مجلس کاناداست. دو سال پیش سرشماری کردند. آن موقع اعلام کردند که جمعیت مسلمانان جهان یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر است. الآن که بیشتر شده. ۱۴ جمعیت دنیا را داریم. بزرگترین وزنه بشری دنیا هستیم. آیا عاقلانه است که بیائیم این جمعیت را به دست خودمان متفرق کنیم؟ با همدیگر دشمنی بکنیم؟ دیدگاه های همدیگر را خنثی بکنیم، همدیگر را تهدید کنیم و تکفیر کنیم!؟ در این کارها چه عمل خیری نهفته است کجای این کارها می‌تواند رضایت خداوند را جلب بکند کجای این کارها می‌تواند در جهت مصلحت اسلام و مسلمین باشد؟ مگر عقل از مهم‌ترین منابع قانون گذاری ما نیست؟ ما و شما وقتی که درس می‌خواندیم از همان روزهای اول یاد گرفتیم که عقل، پیغمبر باطن است و پیغمبر صلی الله علیه و آله عقل ظاهر است و حتما حکم عقل و حکم دین با هم تعارض ندارند و همدیگر را تایید می‌کنند. عقل سالم و دین درست، همه با هم در کنار هم قرار می‌گیرند، واقعا ما امروز بهترین منابع را داریم.

خدمت شما سفیران شیعه در اینجا عرض می‌کنم خودتان هم مواظب باشید، فردی که الآن سخنرانی می‌کند، راهنمایی می‌کند و آنها می‌روند توی مردم، شما مردم را بگونه‌ای هدایت کنید که عمل آنها، اظهارات شما، اظهارات آنها، دامن به مشکلات و تفرقه ها و اختلافات نزنند.

ما خیال می‌کنیم ممکن است برای خداوند بخواهیم یک ثوابی بکنیم، اما یک وقت می‌بینیم همان کاری را که متعصبین سنی می‌کنند ما هم داریم همان کارها را انجام می‌دهیم! بنابراین واقعا اتحاد باید طرفینی باشد. ممکن است مابتوانیم موارد بیشتری از تفرقه افکنی های سنی های متعصب را ارائه بدهیم، ولی مجموعا باید طرفینی باشد. هم درداخل ایران، هم در عربستان، در همه جا، در عراق، در افغانستان، در پاکستان. ما در دو سه کشور می‌توانیم اکثریت باشیم دردنیا، آنها در بقیه دنیا اکثریت هستند.

اگر محور را بخواهیم اکثریت قرار بدهیم، معلوم می‌شود که ضرر می‌کنیم. محور را تعامل انسانی قرار بدهیم چه اکثریت باشیم و چه اقلیت باشیم. باید با مبانی محکم و ادله درست، با هم کار بکنیم. من خواهش می‌کنم، البته می‌دانم، موارد زیادی از گزارشهای

ص: ۲۰۶

مربوط به شما را خوانده ام، اما باز خواهش می‌کنم که حجاج را مدبرانه راهنمایی کنید.

تاکنون پدرانه هدایت کردید. نتایج خوبی هم گرفتید. بعضی از حجاج وقتی به ایران برمی‌گردند و ما را می‌بینند، از کاروانها تعریف های خوبی می‌کنند. بنده تشکر می‌کنم از این راهنمایی های بسیار موثر شما. افکار را سالم سازی می‌کنید. در عین حال خودمان هم احتیاج به تذکر و موعظه داریم.

الحمدللّه الآن خوب راه باز شده و این رقم ۵۰۰ هزار نفر که عمره را بجا می‌آورند، قبلا حسرت بود برای ما، آرزو بود. من همان سفر قبلی که آمدم، مسؤولان عربستان جمع بودند، گزارش عمره را که دادند، دیدم هیچ کشوری محدودیت برای عمره ندارد، جز کشور ما ایران. بقیه همه هر تعدادی خواستند می‌توانند بفرستند عمره. بحث کردیم و گفتیم که شما که ظرفیت دارید، چرا اجازه نمی‌دهید تعداد عمره زیادتر شود. البته طول کشید تا مسؤولان عربستان به این تصمیم جدید برسند و ظرفیت عمره را زیادتر کنند.

ضمنا بحث های دیگر هم کاملا می‌تواند موثر باشد، در همین قضیه منا ما دیروز رفتیم رمی جمرات را دیدیم، یادم آمد که کار را ما با یک تذکر و با یک بحث طلبگی شروع کردیم، با فاصله به نتیجه رسیدیم. ضمنا اینها مرکز تحقیقات حج خوبی دارند، اگر شماها به آن دسترسی پیدا کنید و به آنجا بروید می‌بینید که مفید است. ما با گروه رمی جمراتشان با دو گروهشان بحث کردیم. یکی راجع به زمزم و یکی هم راجع به همین رمی جمرات.

من همین فکر چند طبقه کردن را آن موقع مطرح کردم. گفتم چرا می‌خواهیم از یک نقطه و از یک سطح بزنید. بعضی هاشان ادله‌ای داشتند، ادله شان قابل قبول نبود. بنا شد مطالعه کنند. بنا شد من هم مطالعه کنم. هم از کتب اهل سنت و هم شیعه. حالا که آمدیم دیدیم مسأله عملی شده و بهتر از آن چیزی شده که ما فکر می‌کردیم. علمای آنها هم فتوی داده‌اند، یعنی وقتی یک تصمیمی می‌گیریم و کار عاقلانه‌ای می‌کنیم، علمای خودمان هم فتوی می‌دهند. الآن در این قضیه شیعه و سنی دارند به تفاهم می‌رسند، این موضوع یک معضلی برای دنیا بود، آبروریزی بود برای ما.

هر سال در موعد حج عده‌ای تلف می‌شدند برای رمی جمرات. این نشان عقب ماندگی بود. خبر کشته شدن حجاج زیر دست و پا هم مثل بمب در دنیا منتشر می‌شود، آنهم با اغراق. اگر این تعامل بیشتر باشد، این تعامل را در سطح تحقیقات و در سطح علما بالا ببرید و با آنها کار بکنید. بزرگان شما که اینجا می‌آیند، الآن تقریبا همه علما، آمده‌اند

ص: ۲۰۷

رفته‌اند. برنامه ریزی بشود اینها با آنها (علمای اهل تسنن) وارد بحث بشوند، مسأله را از ریشه ان شاالّله حل بکنیم. دنیای کفر حقیقتا الآن دنبال این هست که ما را متفرق کند.

بخصوص در منطقه ما که منطقه‌ای است که نظم و امنیت دنیا در منطقه ما می‌گذرد. بیش از همه دنیا. هم از جهت انرژی، هم از جهت مسایل عقیدتی، هم درگیریهای سیاسی، با وجود اسرائیل در منطقه، با مسایل اعراب، با مسایل طالبان، با مسایل تندروهای تروریست، آنهایی که بیشتر در منطقه ما ریشه دارد، الآن به این منطقه ما توجه بیشتری هست.

شاید مهم‌ترین حربه کفار، همین تفرقه است. البته آنها سودی نمی‌برند، به ما یک ضربه‌ای می‌زنند، اما نتیجه‌اش همین است که دوباره برگشت می‌خورد به سوی خود آنها و آنها مواجه می‌شوند با طیف وسیعی که با آنها ناسازگارند. ما باید با تعامل و بحثهای کارشناسانه و با استفاده از وسایط ارتباطی امروز دنیای ما برای مسلمانها در شرایط فعلی می‌توانیم آگاهی بدهیم.

دنیای اسلام در حال گذر از وضعی به وضعی جدید با حاکمیت اراده مردم است. هر چه ما جلو برویم شاهد یک قدم دیگری درباره بیشتر توجه کردن به افکار عمومی هستیم.

در اینجا مسلمانها، و ماها خیلی می‌توانیم استفاده کنیم. خدا را شکر کنید که به شما توفیق داد تا بتوانید به مردم خدمت کنید. ما گاهی که اینجا می‌آمدیم آرزو داشتیم دو سه نفر را پیدا کنیم با آنها بحث بکنیم. الآن من می‌بینم شما می‌توانید جلسه تشکیل بدهید و خیلی کارها بکنید. من شرایط حاضر را با گذشته مقایسه می‌کنم می‌بینم ما درمجموع خیلی جلو رفته‌ایم. خداوند راه تکامل را برای ما آسانتر بکند و شما هم سربازان پیشتاز این راه در عصر ما باشید. شما را به خدا می‌سپارم و دعای توفیق بیشتر برایتان می‌کنم.

آیت اللّه هاشمی رفسنجانی در مدینه منوره

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام هنگام ورود به مدینه منوّره مورد استقبال امیر منطقه قرار گرفت.

وی در مدّت اقامت خود در شهر مدینه منوره، علاوه بر زیارت مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع علیهم السلام با مقامات این شهر، از جمله امیر منطقه دیدار و گفت‌وگو کرد.

ص: ۲۰۸

؟؟؟ تصویر شماره ۴

ص: ۲۰۹

؟؟؟ تصویر شماره ۵

ص: ۲۱۰

؟؟؟ تصویر شماره ۶

ص: ۲۱۱

رفع موانع موجود بر سر راه زیارت زائران ایرانیِ قبرستان بقیع؛ از محورهای این گفت‌وگوها بود.

سخنرانی آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی در جمع روحانیون کاروان‌های حج و زیارت بعثه مقام معظم رهبری در مدینه، در تاریخ ۲۹/ ۶/ ۱۳۸۴

اختلاف شیعه و سنی از بلاهای روزگار ما است

اشاره:

آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی، در مدینه نیز در دیدار با روحانیون کاروان‌های ایرانی عمره و دست‌اندرکاران امور روحانیون کاروان‌ها در محل بعثه مقام معظم رهبری حضور یافته و پس از استماع گزارش حجت‌الاسلام والمسلمین حسین رضوانی، نماینده بعثه در مدینه، سخنانی بدین شرح ایراد کردند:

بسم‌اللَّه الرحمن الرحیم، برای بنده فرصت باارزشی است که در این لحظات بسیار ارزنده زندگیمان در خدمت برادران علما و فضلا و مبلّغان کاروان‌های حج عمره هستم.

بنای سخنرانی هم بنده ندارم. در مکه هم جلسه مشابهی بود برای دیدار و تجدید آشنایی‌هایی که با بسیاری از برادران داریم در آن شرکت کردم، بالاخره مسائلی در مقدمه مطرح می‌شود و من هم چند کلمه‌ای برای یادآوری عرض می‌کنم، مسائلی که فکر می‌کنم روح اصلی سفرها و این برنامه ها و مناسک است.

شاید خود شما هم همین مسایل در ذهنتان خیلی جدی باشد و هست. از پذیرش مسؤولیت می‌شود فهمید. البته اساس این زیارتها و این رفت وآمد بخصوص در مکه و مدینه که طراحی‌اش هم آسمانی است و برای ما در قرآن با صراحت آمده و تاکید هم رویش شده. دو نکته مهم است، یکی مسأله خودسازی است. اصولا عبادات برای خودسازی است تا انسان به خداوند نزدیک شود و عرفان سازنده‌ای در وجودش ایجاد شود. عبادات بهترین وسیله برای این هدف مقدس است. هم برنامه های بسیار خوب و الفاظ مناسب و آهنگهای زیبا و شیوا و محتواهای فوق العاده عالی و عرفانی که در ادعیه ما هست در ادعیه اهل سنت هم بعضاً دیده می‌شود، ولی به نظرم ادعیه شیعه خیلی روان

ص: ۲۱۲

تر و با عرفان مورد نظر قران خیلی نزدیک تر به نظر می آید.

یکی از وظـایف بسیار مهم مـا طلبه ها و شـما آقایان که حالا مسؤول هـدایت حجاج هستیـد این است که روی این مسأله زیاد تکیه کنیـد. هر سـخنرانی که می کنیـد، هر مبـاحثه‌ای که می کنیـد، روح خودسـازی را فراموش نکنیـد. خودمـان اگر سـاخته شـده نباشـیم نمی‌توانیم دیگران را بسازیم. الفاظ خوبی می‌توانیم ادا کنیم، شایـد هم بعضـی ها بگیرند، اما وقتی که انسان سـخنش از دل برآید و خودش رسـیده باشد، یک جور دیگر حرف می‌زند. کسی که با زبان حرف بزند و در قلبش با آن حرف موافقتی نداشته باشد، آدم مـوفقی نیسـت. اول بایـد خودمـان را بسـازیم. شـما از این سـفر خـوب که خداونـد نصـیبتان کرده و این مسؤولیت گیرتـان آمـده و سروکارتـان بـا این اعتـاب مقـدسه و انسانهای زایری است که برای خـدا طی طریق کرده‌انـد و هزینه می کننـد و مشـکلات را تحمل می کنند، در این حالت خیلی خوب می‌توانید خودتان را تقویت کنید. البته هر کسـی یک مرحله‌ای از تقویت را دارد. راهی به سوی خـدا طی کرده. امـا اصولش، اصول بی برگشـش خیلی اهمیت دارد که انسـان در یک جاهایی. که لغزشـگاههای زیادی هم هسـت نلغزد. شیطانهای زیادی در کمین ما هستند که از وسوسه های خودشان استفاده می کنند و ما را می‌لغزانند خودمان هم نمی‌فهمیم.

یحبون انهم یحسـنون صـنعا. سـراغ خیلی ها می‌آینـد. پس من عرض می کنم اولا خودمان را بسازیم، خودمان را محاسـبه کینم. ماها می‌توانیم محاسـبه کنیم که چه کـاره‌ایم. اگر دیگران ندانند، خودمـان خوب می‌دانیم. حالا ـ یـا خوب یا بـد، خودمان برای خودمان مخفی نیستیم.

این جاهـا برای خودسـازی و خودشناسـی بهـتر است. مخصوصـا در کعبه و مکه که حـالت دیگری دارد. ابهت کعبه و احساسـی که انسان از بیت‌اللَّه و آن نقطه موردنظر خدا دارد، انسان را متوجه خیلی چیزها می کند.

در راهنمایی زائران خیلی باید مایه بگذارید. مشکلات زندگیشان را حل کنید، شکایاتشان را گوش کنید، درددلشان را بشنوید و ... اینها همه جزو وظایف ما است، اما اساس این است که زائر وقتی که آمـده کعبه و مـدینه و بر می گردد ببیند، چه با خودش آورده و چه تفـاوتی کرده یـک مقیـاس هـایی را بایـد طراحی کنیـد، اگر نکرده‌ایـد. بالاخره از وجود خودمان می‌توانیم سوژه قرار بـدهیم و مقیاس بسازیم، وقتی آمدیم چگونه بودیم، حالا که داریم که برمی گردیم چگونه هستیم؟ چقدر توجه کردیم، چقدر گذشته مان را اصلاح کردیم؟ چقدر رسیدیم به اشتباهاتی که انجام دادیم، چه تصمیماتی گرفتیم؟ حالا

ص: ۲۱۳

که برمی‌گردیم، آیا با گذشته تفاوتی داریم یا نداریم؟ این ها محاسبه‌اش فنی و علمی و روانی است. باید کار کنیم. همان طور که درس می‌خوانیم، دقت می‌کنیم، مسایل زیادی را نوعا فرمول است و قواعد مخصوص تعلیماتمان هست، این بخش عرفان و خودسازی در علم اخلاق و در علم عرفان معیارهای زیادی هست که با آنها می‌توانیم خودمان را بسنجیم.

من فکر نمی‌کنم بیشتر لازم باشد در این مسأله برای شما حرف بزنم. چون حتما شما خودتان با مسؤولیت و شرایط روحی که دارید استادید. از باب تذکر عرض کردم.

مسأله بعدی که مطرح شد، بحث آثار اختلافاتی است که بین شیعه و سنی و مکتب اهل‌بیت علیهم السلام و مکاتب دیگر بزرگان اسلامی در اهل سنت و پیروان آنها وجود دارد. این از بلاهای روزگار ماست. البته مخصوص زمان ما نیست، در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم بود و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشدید شد. همیشه بوده. گاهی کشتارهای وسیعی و انهدامهای فراوان از این ناحیه پیش آمده و ظلمها و خسارتهای روزمره‌ای که اتفاق می‌افته، واقعا خدا می‌داند که چه مشکلاتی است.

دشمنی ها، غیبت ها، دروغ ها، تعصب ها، که در این مسیر اختلافات فرقه‌ای دارد اتفاق می‌افتد واقعا اگر جمع کنیم یک اقیانوس است. هر روز و هر جا دارد اتفاق می‌افتد و خیلی‌هایش هم ناحق است.

این یک ادعای گزافه گویی نیست. با معیارهای قرآنی ما می‌توانیم بفهمیم. خیلی هم داریم ضرر می‌کنیم. ضررهای عظیمی الآن دارد نصیب دنیای اسلام می‌شود و بیشترش به خاطر همین اختلافاتی است که در سطح علما و طلبه ها و آمرین بمعروف و مریدان و خیلی از عوام های مخلص که ما روحانیون تربیت کرده‌ایم، آنها خیال می‌کنند که دارند مجاهده می‌کنند در اقدامات تفرقه‌انگیزی که می‌کنند. خسارات کوچک فراوان است و خسارات بزرگ را هم حالا ـ من یکی دوتا از آنها را که گرفتارش هستیم عرض می‌کنم.

یکی مسأله فلسطین است. چرا مسأله فلسطین را بیش از ۵۰ سال است دنیای اسلام با یک میلیارد و نیم جمعیت نمی‌تواند حل بکند همین ۸، ۷ روز گذشته مبتلا شدیم به یک تفرقه جدیدی که سران کشورهای اسلامی مسابقه گذاشته‌اند که زودتر از دیگران با رژیم غاصب صهیونیستی مشکلاتشان را حل کنند و رابطه برقرار کنند.

ملاقات می‌کنند، مذاکره می‌کنند، رفع تحریم تجاری می‌کنند. من دیروز سخنرانی نماینده رژیم صهیونیستی را در سازمان ملل دیدم که می‌تازد به ایران. از ایران که

ص: ۲۱۴

کشور عظیم اسلامی‌است، تعبیر به «رژیم شرور» می‌کند. واقعا حمله‌ای است که خیلی گستاخی می‌خواهد که یک کشور مطرود و غصبی دنیا، در آن مجمع بین المللی با حضور ۵۶ کشور اسلامی‌اینجوری به یک کشور مسلمان اهانت کند و کسی هم چیزی نگوید. واقعا ما مسلمانها چه بر سر خودمان آورده‌ایم؟ مسأله فلسطین یک دمل چرکین ماندگار در جهان اسلام شده است. با این تفرقه‌ها نمی‌توانیم مسأله فلسطین را حل کنیم.

مسأله خود ما. ما یک کشور مسلمانی هستیم در مقابل دیگران که امروز مسلح شده‌اند به انواع سلاحها و قدرتها، می‌دانیم مسأله‌ای مثل مسأله هسته‌ای مطرح می‌شود، دنیای اسلام به خاطر تفرقه خودش حاضر نیست در کنار عضوی از اعضای خودش بماند برای این‌که دانشی را بومی کنیم و در دنیای اسلام از این دانش همه مسلمانان بهره ببرند.

دیگر بحث سلاح نیست، بحث یک دانشی است که مبنای بسیاری از دانشهای دیگر است. شاید اگر مسلمانان جهان متحد بودند، خیلی بهتر از این می‌توانستیم از حقوق هسته‌ای مان دفاع کنیم. کشورهای اسلامی دارای ۵۶ رای هستند. در شورای حکام تعداد زیادی از اعضای کشورهای اسلامی وجود دارند. کمی که مراوده می‌کنیم آثارش را می‌بینیم. دیروز برای اولین بار اتحادیه عرب حداقل حمایت کرد، تأیید کرد راه ایران را، حق ایران را. قبلا این کار را نمی‌کردند. حالا بعضی ها تفسیر می‌کنند چون ما اینجا حرف زدیم، توضیح دادیم، کارمان را روشن کردیم، هرچه می‌خواهد باشد، آنچه مهم است این است که می‌شود. باید این راه را برویم. راه های دیگر را نرویم. این که گفته شد یا جلو آنها را بگیرید یا به ما اجازه بدهند ما حرف بزنیم. اینجوری جواب نمی‌دهد ما حرف بزنیم. جواب‌ها همیشه داده شده، کتاب‌ها پر است. در همه جا شما می‌بینید، ولی از توی دعوا چیزی در نمی‌آید. متعصب هایی که خودشان را منفجر می‌کنند برای این‌که تعدادی شیعه را بکشند اینها آنچنان تعصبی دارند که دیگر با کتاب و اینها از راهشان برنمی‌گردند. چه رسد به جواب و آن هم با جواب‌های تند. ما در قرآن آیه‌ای داریم که خیلی می‌تواند برای ما آموزنده باشد: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ .... (۱) به مسلمانها می‌گوید شما به این بت‌ها و مقدسات مشرکین اهانت نکنید، فحش ندهید، چون اگر کردید آنها هم به خدا فحش می‌دهند. خوب! فحش دادن به بت چیزی برای ما درست نمی‌کند، اما وقتی یک انسانی حتی حقیر به خداوند فحش بدهد، دنیا می‌لرزد. ما

۱- انعام: ۱۰۸

ص: ۲۱۵

که نمی‌توانیم با این شیوه ها برخورد بکنیم، شیوه هایی که آنها برخورد می‌کنند. این شیوه ها لوث می‌کند. کتاب‌ها پرتر می‌شود. مقالات بیشتری نوشته می‌شود. رادیوها رویش کار می‌کنند. دشمنان دامن می‌زنند. ما باید برویم به طرف مصالحه. باید برویم به طرف همکاری کردن. باید برویم به طرف تلطیف روابط. هر کسی هم جلوتر باشد او برنده است و در مقابلش هر کس جلو بیفتد برای به هم زدن میدان و دعوا درست کردن او باخته است. بله ما در مواردی حق دفاع داریم اما دفاع موثر و سازنده. من فکر می‌کنم الآن شرایط مناسبی نیست. تندروهای فرقه های مختلف زبانها و قلم‌هایشان را تیز کرده‌اند برای این‌که شیعه را بزنند. استفاده این موضوع را هم دشمنها می‌برند. استفاده‌اش را هیچ طرفی از دو طرف دعوا نمی‌برد. لذا من سعی خودم، سیاست خودم، نظر خودم همیشه این بوده که بالاخره اهل سنت اکثریت قوی دنیای اسلام است، ما شیعه ها اقلیت بزرگی هستیم اما در عین حال خیلی تفاوت داریم. در سه کشور ما شیعه ها اکثریت داریم. در همه جا اکثریت با شیعه ها نیست. اهل تسنن در بقیه کشورهای اسلامی اکثریت را دارنده نمی‌شود اینجوری زندگی را بر شیعه تنگ بکنیم. تندروها از این گونه حرفها خوششان نمی‌آید، دلشان برای اهل بیت علیهم السلام می‌سوزد و عصبانی می‌شوند. نمی‌خواهند آن دورترها را ببینند. ناراحت می‌شوند. دلسوز هستند. مثل متعصبین سنی. لذا برای شما این نصیحت ها سخت است اما امکان دارد. بالاخره شما روایات، آیات، سیره ائمه علیهم السلام و بزرگان را جمع کنید و برای آنها توضیح بدهید، حتی غیرمستقیم. لازم هم نیست بحث اختلاف بکنید. یک داستانی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام یا امام دیگری را مطرح کنید. ما با ملک عبداللّه صبحت کردیم. ایشان با فلسفه توسعه موافق است. ایشان هم محورش همان اطلس جهان اسلام است. ملک عبداللّه واقعا به حرفهایی که می‌زند اعتقاد دارد. من اینرا می‌فهمم. آنها هم کسانی دارند در عربستان که برایشان کنار آمدن با آنها سخت است. باید با یک سیاستی، با یک برنامه‌ای که کارها خراب شود، عمل کنند. قول به ما داده‌اند که این مسائلی را که شما رویش تکیه دارید، حل کنند. دیشب که رفتیم بقیع همین که احساس شد اجازه دارند خانمهای متفرقه همراه ما برای زیارت بقیع بیانید معلوم بود که بالاخره یک کار جدیدی دارد اتفاق می‌افتد که البته از ما هم قول گرفتند به شماها عرض بکنیم که شما کنترل کنید. زایران وقتی در قبرستان بقیع جمع می‌شوند عواطفشان تحریک می‌شود و وقتی آن منظره دلخراش بقیع را می‌بینند دلشان می‌سوزد، حرفهای تندی می‌زنند، مامورین هم ضبط می‌کنند و می‌روند گزارش می‌دهند. شما باید

ص: ۲۱۶

کمک کنید اگر می‌خواهید یک روال خوبی آنجا پیش بیاید و آزادانه هر کس بتواند با عقاید خودش سروکار داشته باشد، این می‌شود. یک مقدار ما باید حوصله به خرج بدهیم. من از نمایندگان آیات عظام قم هم درخواست می‌کنم که این واقعیت‌هایی را که اینجا می‌بینند بیشتر منعکس کنند. آقایان علمای قم خیلی می‌توانند کمک بکنند. علمای روشن ضمیر و آگاه و دلسوز و صاحب فتوی قم که موثر هم هستند می‌توانند آنها هم دو سطح بالاتری به این مسایل کمک بکنند. خیلی آلان تفاوت دارد با سفرهای قدیمی. از شما التماس دعا داریم و امیدواریم که با دست پر به ایران برگردید. موفق باشید تا کارتان را بهتر و وسیع تر انجام دهید.

والسلام علیکم و رحمت‌اللَّه.

سخنان آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی در جمع شیعیان مدینه:

مصلحت جهان اسلام، پرهیز از تفرقه است

اشاره

آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی دیداری نیز با رهبر شیعیان مدینه، آیت‌اللَّه عمری داشتند. این دیدار در محل حسینیه شیعیان مدینه صورت گرفت و جمعی از بزرگان شیعیان مدینه نیز در آن حضور داشتند.

در این دیدار ابتدا حجت الاسلام شیخ کاظم عمری، ضمن خوش‌آمدگویی، مطالبی درباره وضعیت شیعیان در عربستان بیان کرد و سپس آیت‌اللَّه هاشمی رفسنجانی سخنان کوتاهی ایراد کردند. متن این سخنان چنین است:

بسم‌اللَّه الرحمن الرحیم، الحمد للَّه‌و السلام علی رسول اللَّه و آله.

از این توفیقی که خداوند به من داده تا در بین شما عزیزان شیعیان مدینه در محضر آیت‌اللَّه عمری باشم خدا را شکر می‌کنم.

از آرزوهای دیرین من است که روزی در مدینه در جمع پیروان اهل بیت علیهم السلام باشم.

ص: ۲۱۷

من پنجاه سال پیش اولین سفر را به اینجا آمدم، گاهی افرادی از شیعه را در مدینه و مکه می‌دیدیم و لذت می‌بردیم.

در سفر قبلی در ۸ سال پیش به خاطر توجهی که ولیعهد آن زمان امیر عبداللّه به شیعیان پیدا کرده بود، وضع را بهتر دیدم.

در آن سفر هم برای ملاقات با جناب آقای عمری من آمدم به این ناحیه، ولی در آن زمان هنوز آثاری از تقیه و نگرانی دیده می‌شد.

آن موقع هم مایل بودیم که جمعی از شیعیان اینجا باشند، ولی نشد.

آیت‌اللّه عمری را هم در فضای باز، کنار ماشین، هنگام ترک حسینیه دیدیم.

مذاکرات خیلی کوتاهی درحد احوالپرسی با هم داشتیم.

؟؟؟ تصویر شماره ۷

در آن سفر من به منطقه شرقیه رفتم، در آنجا خیلی روشن بود که شیعیان احساس آرامش می‌کنند.

در این سفر وجود همین اجتماع شما و برنامه های جشن تان و برنامه دعای کمیل تان و حضور ما با همراهی ماموران دولت سعودی در اینجا نشان بهتر شدن وضع همزیستی شیعیان و اهل سنت است.

ص: ۲۱۸

من امیدوارم که این پدیده مبارک روز به روز تقویت بشود و اصلا احساس دوگانگی بین شما شیعیان و برادران و خواهران اهل سنت وجود نداشته باشد.

در مذاکراتی که با ملک عبداللّه داشتیم احساس کردم ایشان هم چنین آرزویی را دارند.

ایشان برنامه دارند برای این‌که روند همزیستی مسالمت آمیز را در سراسر کشور سعودی اجرا بکنند.

از اظهاراتی که برادرمان آقای حاج کاظم عمری الآن کردند من اینگونه می‌فهمم که به شرایطی که الآن دارید راضی هستید و امیدوار برای آینده بهتر. و فکر می‌کنم مصلحت عمومی جهان اسلام ایجاب می‌کند که ماهمه مواظب باشیم با کارهای افراطی و غیرمعقول چیزی از کینه و اختلاف و نزاع بین همه فرق اسلامی نباشد.

اوضاع عراق و فلسطین و لبنان و افغانستان و خیلی جاهای دیگر را می‌بینیم و خیلی روشن است که امروز وحدت دنیای اسلام برای ما یک ضروری و یک موضوع بسیار پراهمیتی است.

امیدواریم که این هوشیاری در همه نیروهای مسلمان حتی متفرق ها و متشتت های تندرو هم پیدا بشود و همه احساس مسؤولیت مشترک اسلامی داشته باشیم.

خوشبختانه در اینجا، در سایه مدیریت خوب آیت‌اللّه عمری شیعیان از مرکز ارزشمند معنوی در مدینه برخوردارند.

زائران فراوان ایرانی که با شما حقیقتا و قلبا یکی هستند همیشه در طول سال در مدینه حضور دارند.

خوشبختانه امروز با دستور ملک عبداللّه و مدیریت امیر مدینه به خانمها اجازه داده شد که در کنار قبرستان بقیع، پشت نرده ها بتوانند زیارت بکنند.

به ماموران امر به معروف هم توصیه شد که در برخورد با زوار ملایمت و ملاطفت و مهربانی را در نظر داشته باشند. مسأله بسیار مهم این است که نظام کشور شما مطمئن بشود و احساس بکند که شعور علمی و دینی هماهنگ بین همه ابنا ملت مملکت در جهت منافع اسلام و کشورشان است.

من خواهش می‌کنم از شما که برنامه مسافرت به ایران داشته باشید و بیایید آنجا از نزدیک با برادران و خواهران عاشقان اهل بیت علیهم السلام که مثل شما هستند بیشتر رابطه داشته باشید. «وَ آخِرُ دَعْوانَا أنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».

ص: ۲۱۹

امیدوارم پدیده مبارک وحدت، روز به روز تقویت شود واحساس دوگانگی بین شیعیان و اهل سنت اصلا وجود نداشته باشد.

انتظار نداشتیم چنین وضعیتی پیش بیاید

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در حاشیه زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع علیهم السلام، در مصاحبه با خبرنگار واحد مرکزی خبر، درباره پرونده هسته‌ای و طرح ارائه شده به شورای حکام گفت: از عکس‌العمل‌هایی که بعد از سخنرانی آقای احمدی نژاد صورت گرفت، تا حدودی آگاه هستم و در مجموع این عکس‌العمل‌ها خوب نبود و انتظار نداشتیم چنین شرایطی پیش بیاید.

وی افزود: ما در اینجا تلاش را آغاز کرده‌ایم و انتظار داریم در تهران نیز دوستان تلاش کنند تا اتفاق نادرستی پیش نیاید.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام همچنین در پاسخ به این سؤال که «برخی کشورهای عربی باب مذاکره با رژیم صهیونیستی برای ایجاد دفاتر نمایندگی این رژیم آغاز کرده‌اند» گفت: در دیداری که با ملک عبداللّه پادشاه عربستان داشتم، این موضوع یکی از مهمترین بحث‌ها بود که وی نیز از ناهماهنگی‌های موجود و کسانی که سعی می‌کنند اتحاد دنیای اسلام را مخدوش کنند ناراضی بود.

آقای هاشمی رفسنجانی افزود: به هر صورت در این زمینه نظر پادشاه عربستان تا حدودی نزدیک به نظر جمهوری اسلامی ایران است و امیداریم ناهماهنگی‌ها در این زمینه هر چه زودتر برطرف شود.

حل مسأله بقیع

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفت‌وگویی در مدینه منوره تأکید کرد:

همکاری نزدیک ایران و عربستان، موجب کاهش اختلافات میان مسلمانان خواهد شد.

وی با انتقاد از برخی اقدام‌های افراطی که به اختلافات موجود دامن می‌زند، خاطرنشان کرد: متأسفانه تفرقه و اختلاف میان شیعه و سنی آثار زیانبار خود را در مسائل اساسی امروز دنیای اسلام مانند مسأله عراق و فلسطین نشان داده است.

ص: ۲۲۰

آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی تصریح کرد: اقدام افراطیون ناآگاه، در دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی باعث شده که ما نتوانیم در مقابل دشمنان خود متّحد شویم و دشمنان از همین نقطه ضعف استفاده کرده و در پی تحقّق اهداف شوم خود هستند.

آقای هاشمی رفسنجانی با بیان این‌که امام راحل رحمه الله نیز از این‌گونه اقدامات تفرقه افکنانه دلشان خون بود، ادامه داد: ایشان در حادثه مکه، که به تعطیل شدن حج منجر شد، فرمودند:

تعطیلی حج باعث بسیاری از مفاسد خواهد شد و شما باید سعی کنید جلوی تفرقه و اختلاف را بگیرید و حج را برقرار کنید.

آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی در خصوص اقدام برخی از کشورهای عربی در برقراری رابطه با رژیم صهیونیستی گفت: شاه عربستان نیز از این مسأله که برخی کشورها به صورت انفرادی برای ایجاد رابطه با اسراییل مسابقه گذاشته‌اند خشمگین و معتقد بود که اگر مسلمانان متّحد باشند، می‌توانند حق فلسطینی‌ها را بگیرند.

وی همچنین در پاسخ به سؤالی مبنی بر اطلاع شاه عربستان از فعالیت برخی کشورها در برقراری رابطه با اسراییل گفت: ملک عبداللَّه گفت که به هیچ عنوان از آغاز فعالیت این کشورها برای برقراری رابطه با اسراییل مطلع نبوده است و حتی با یکی از سران این کشورها صحبت کرده و وی را سرزنش نموده است.

آیت اللَّه هاشمی رفسنجانی در پاسخ به این سئوال که «آیا در خصوص مسأله رؤیت هلال ماه رمضان و شوال نیز در دیدارهایش با مقامات عربستان صحبت کرده است یا خیر»، گفت: با برخی از متفکّران عربستان در این زمینه گفت وگو کردیم و بنا شد در جلسه‌ای با حضور علمای کشورهای اسلامی مقدماتی فراهم شود که این مسأله مهم نیز حل شود.

وی افزود: قرار شد که جمهوری اسلامی ایران نیز نظریات خود را در این خصوص تهیه و به برگزارکنندگان این اجلاس ارائه کند تا مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص اقدامات انجام شده برای ایجاد تسهیلات زیارت زائران ایرانیِ قبرستان بقیع و مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله، گفت: ملک عبداللَّه نیز تمایل دارند که این مسأله حل شود اما حلّ این مشکل به رعایت نظم و انضباط و همچنین خودداری زائران از انجام برخی اعمال نامناسب، مداحی‌ها و قرائت برخی دعاهای مغایر با اعتقادات سعودی‌ها منوط کرده است.

ص: ۲۲۱

آیت اللّه هاشمی رفسنجانی تصریح کرد: متأسفانه تعداد اندکی از زائران ایرانی در هنگام زیارت بقیع برخی اقدامات؛ از جمله برداشتن خاک از قبور انجام می‌دهند و همین مسائل، منطق دفاع از زائران را ضعیف می‌کند.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام افزود: در جمع روحانیون کاروان‌های عمره در شهرهای مکه و مدینه، از آن‌ها خواستم که زائران ایرانی را آگاه و آنان را از انجام این‌گونه اعمال برحذر نمایند.

آیت اللّه هاشمی رفسنجانی تأکید کرد: اگر منطق درستی میان زائران ایرانی و عربستانی‌ها وجود داشته باشد، امکان زیارت بانوان ایرانی از پشت پنجره‌های دیوار بقیع همچون گذشته وجود خواهد داشت.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با تأکید بر لزوم وحدت میان شیعه و سنی و سایر فرق اسلامی، گفت: مصلحت عمومی جهان اسلام ایجاب می‌کند که با جلوگیری از انجام اقدامات افراطی، نفاق و کینه میان فرق اسلامی از بین برود.

آمریکا و اسرائیل در صدد بزرگ‌نمایی فعالیت هسته‌ای ایران هستند

آیت اللّه هاشمی رفسنجانی در گفتگو با روزنامه «عُکاظ» چاپ عربستان، افزود: ایران مانند سایر کشورهای جهان، سرگرم انجام یک کار قانونی است اما اهداف سیاسی برخی کشورها مسأله را بسیار حساس کرده است.

آقای هاشمی با بیان این‌که فعالیت‌های ایران ذاتاً نباید به این اندازه مهم می‌شد، تأکید کرد: اهداف سیاسی کشورها علیه این فعالیت‌ها می‌تواند عوارض نامطلوبی برای منطقه و دنیا داشته باشد.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام خاطر نشان کرد: چنانچه این مسأله با تدبیر و عقلانیت طرفین اداره شود، می‌تواند الگوی بسیار خوبی برای کشورهایی باشد که مایلند در این بخش فعالیت کنند.

هاشمی رفسنجانی در پاسخ به سؤالی درباره امکان ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، اظهار داشت: در مراحل مختلف این احتمال وجود دارد اما چون سیاستمداران جهان عوارض چنین کاری را می‌دانند، امیدواریم با عقلانیت رفتار کنند تا به آن مرحله نرسیم.

ص: ۲۲۲

وی در مورد اتخاذ راه حل میانه برای پرونـده هسـته‌ای، گفت: راه ساده این است که ایران درچارچوب حق قانونی و بین‌المللی خود فعـالیت کنـد و آژانس نیز فرصت داشـته باشـد که نظـارت کـافی را انجـام دهـد. این همـان مسـأله‌ای است که قبلًا هم به اروپایی‌ها گفته‌ایم.

رییس مجمع تشـخیص مصـلحت نظام با اشاره به فعالیت‌های ایران برای اعتمادسازی نسـبت به برنامه هسـته‌ای صلح آمیز خود افزود: ایران حـتی قبـل از تصـویب مجلس، پروتکـل الحـاقی را عملیـاتی کرد و اجـازه داد که بازرسـان آژانس بر اسـاس مفـاد پروتکـل بر فعالیتهای هسته‌ای ایران نظارت کنند.

وی مذاکرات مفصل با سه کشور اروپایی را از دیگر اقدامات جمهوری اسلامی به منظور شفاف‌سازی برشمرد.

هاشـمی رفسـنجانی در پاسـخ به سؤالی در مورد نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و دلایل رأی نیاوردن وی، اظهار داشت: در بیانیه بعد از انتخابات به واقعیت‌ها اشاره کردم و در زمان حاضر نیز مایل نیستم با ورود به این مسأله به اختلاف‌ها دامن بزنم؛ چرا که اتحاد ملی را مهمتر از هر مسأله دیگری می‌دانم.

خبرنگـار عکـاظ در ادامه این مصاحبه با اشاره به مسؤولیت‌های آقای هاشـمی رفسـنجانی در دوران حیات حضـرت امام رحمه الله و پس از رحلت ایشـان، پرسـید: شـما در دوران رهـبر انقلاـب و پس از فـوت ایشـان، همواره مرد اول ایران بوده‌ایـد، این دو مرحله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آقـای هاشـمی رفسـنجانی پاسـخ داد: ما در ایران، ادبیات اول و دوم نـداریم و به تناسب نقشـی که افراد در اداره کشور ایفا می‌کنند ممکن است چنین برداشت‌هـایی در بین نـاظران و محافـل سیاسـی مطرح شود. مـا همیشه خود را یـک خـدمتگزار انقلاـب و اسـلام می‌دانیم و در هر موقعیتی هر مقدار که امکان داشته باشد وظیفه خود را انجام می‌دهیم.

وی افزود: البتـه ترجیـح می‌دهیم به تدریـج که مسن تر می‌شـویم مسؤولیت‌هـا را به جوانـان بـا انرژی واگـذار کنیم تـا اسـتعدادهای مدیریتی کشور شکوفا شود.

آقای هاشمی رفسنجانی در خصوص ایده تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و فعالیت‌های آن نیز گفت: در سال‌های اول انقلاب بعـد از تصـویب قـانون اساسـی مشـکلاتی در اداره کشـور به وجـود آمـد و در مـوارد متعـددی بین مجلس به‌عنوان نهـاد قانونگـذار وشورای نگهبان در مقام نظارت اختلاف پیش آمد و مشخص شد که جای یک داور نیرومند در

ص: ۲۲۳

ساختار حکومت دینی ایران برای حل این اختلافات خالی است.

وی افزد: با نظر امام رحمه الله، مجمع تشخیص مصلحت نظام به منظور داوری بین مجلس و شورای نگهبان و همچنین ارائه راه حل برای معضلاتی که در قانون راهی برای آنها پیش‌بینی نشده بود تأسیس گردید.

هاشمی رفسنجانی اضافه کرد: بعد از بازنگری قانون اساسی وظیفه سوم و مهمتری به وظایف مجمع اضافه شد و آن تعیین سیاست‌های کلی و راهبردی نظام بود که این وظیفه یکی از کارهای اصلی مجمع در شرایط فعلی است.

البته این سیاست‌ها به عهده رهبری است و رهبری پس از مشورت با مجمع، آن‌ها را اعلام می‌کند.

به گفته وی، مسؤولیت چهارمی نیز به‌عهده مجمع تشخیص مصلحت نظام گذاشته شد و آن نظارت بر اجرای سیاست‌های کلّی نظام در مقام عمل است که آن نیز به‌عهده رهبری است و ایشان این وظیفه را به مجمع واگذار کرده‌اند.

وی در پاسخ به سؤالی در مورد امکان تغییرات در مجمع گفت: اعضای آن قابل تغییر هستند اما تغییر در وظایف آن نیازمند بازنگری در قانون اساسی است که امر ساده‌ای نیست.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در ادامه و در پاسخ به سؤالی در باره روابط وی با رهبر معظم انقلاب اسلامی، گفت: ما از پنجاه سال گذشته مانند دو برادر وحتی نزدیک‌تر از برادر در همه صحنه‌ها حضور داشته و حضور خواهیم داشت.

خبرنگارروزنامه عکاظ در ادامه این مصاحبه از هاشمی رفسنجانی در خصوص نقش ایران در عراق و اتهامات وارده به کشورمان در مورد دخالت در امور داخلی این کشور سؤال کرد.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: شمار معدودی از عراقی‌ها مانند وزیر دفاع سابق این کشور موضوع دخالت ایران در امور عراق را مطرح کرده‌اند در حالی که اکثر عراقی‌ها به خوبی می‌دانند که مردم ایران پیش از این برای آن‌ها فداکاری بسیار کرده و اکنون نیز کمک‌های زیادی به آنها می‌کنند.

هاشمی رفسنجانی افزود: در زمان صدام ایران پناهگاه مردم عراق بود و خسارات زیادی به خاطر کمک به مردم عراق در جنگ متحمّل شدیم و پس از اشغال عراق هم حتی

ص: ۲۲۴

آمریکایی‌ها نیز اعتراف کردند که ایران برای صلح در عراق کمک زیادی کرده است.

وی در پاسخ به سؤالی در مورد روابط ایران و آمریکا نیز گفت: اگر دو کشور با تـدبیر عمل کننـد روابط حسـنه خواهد شد اما اگر در آمریکا لابی صهیونیسم و در ایران نیز افراد تندرو ولو با حسن نیت دخالت کنند، کار مشکل خواهد شد.

هاشمی رفسنجانی افزود: در عین حال آمریکایی‌ها باید بپذیرند که قبل و بعد از انقلاب به ایران ظلم کرده‌اند.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد روابط ایران وعربستان نیز اظهار داشت:

اگر افکار و نظریات ملک عبداللّه در عربستان حاکم شود، کارها خیلی آسان پیش خواهد رفت و روابط گسترش خواهد یافت.

هاشـمی رفسـنجانی تأکیـد کرد: ملک عبـداللّه ویژگی‌هایی دارد که می‌توان با اسـتفاده از آنها روابط دو کشور را به خوبی هـدایت کرد.

به گفته وی روحیه اعتـدال، مخـالفت با افراطی گری، توجه به وحـدت دنیای اسـلام و برخورد منطقی با مسائل، از جمله ویژگی‌های پادشاه عربستان است.

وی بـا اشـاره به همکاری‌های قبلی عربسـتان و ایران، گفت: چنانچه ایران و عربسـتان در مورد مسائل مهمی؛ماننـد وضـعیت عراق و فلسطین، مبارزه با تروریسم و از بین بردن اختلافات در جهان اسلام همکاری کنند، مشکلات به نحو مطلوبی حل خواهد شد.

هاشـمی رفسـنجانی در پاسـخ به سؤالی در مورد روابـط ایران وترکیه نیز گفت: غربی‌هـا تلاش می‌کننـد بین ایران و ترکیه در منطقه رقابت ایجاد کنند.

وی افزود: در دورانی که مسؤولیت اجرایی کشور را به‌عهـده داشـتم، در ملاقـات بـا روسای جمهور وقت ترکیه پایه‌های همکاری با این کشور محکم شد و همکاری‌های مهمی به ویژه در زمینه انرژی حاصل شد.

رییس مجمع تشـخیص مصحلت نظام افزود: البته بعداً کمی روابط ضعیف شد اما هنوز هم از استحکام لازم برخوردار است. ما منافع مشترک زیادی با ترکیه، به خصوص در مورد عراق داریم و مصالح مشترک دو کشور ایجاب می‌کند که رابطه نزدیکی با هم داشته باشیم.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹